



KIM eNews / Dec. 17, 2000



از آزادی بی قید و شرط «قلم، بیان و اندیشه» دفاع کنیم!

خاطرات آیت الله منتظری



منبع: سایت www.montazeri.com



«فصل چهارم: امام خمینی و نهضت روحانیت»

فهرست:

- ◀ وفات آیت الله العظمی بروجردی و عزاداری چهل روزه مردم
- ◀ تعدد مرجعیت پس از درگذشت آیت الله بروجردی
- ◀ چاپ رساله و ترویج مرجعیت آیت الله خمینی
- ◀ توطئه شاه برای انتقال مرجعیت به خارج از کشور
- ◀ سابقه آشنایی با آیت الله خمینی و مقام علمی معظم له
- ◀ آمیختگی عرفان با فلسفه در درسهای فلسفه آیت الله خمینی
- ◀ اهمیت طرح مسائل کلام جدید در حوزه ها
- ◀ جریان آب کشیدن ظرف حاج آقا مصطفی خمینی
- ◀ انس و الفت خصوصی اینجانب و شهید مطهری با آیت الله خمینی

- ◀ دوستان و هم مباحثه‌های آیت‌الله خمینی
- ◀ تلاش برای تثبیت مرجعیت و پرداخت شهریه آیت‌الله خمینی
- ◀ سختگیری آیت‌الله خمینی در مصرف وجوهات
- ◀ لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و قیام روحانیت در برابر آن
- ◀ خودداری شاه و دولت از پاسخ به تلگراف آیت‌الله خمینی
- ◀ طرح لوایح شش گانه و رفراندوم از مردم
- ◀ مخالفت آیت‌الله خمینی با اصل رفراندوم نه با لوایح شش گانه
- ◀ عقب نشینی آیت‌الله خوانساری
- ◀ تشکیل جامعه مدرسین در حوزه علمیه قم
- ◀ یک نکته تاریخی
- ◀ جلسه یازده نفره تحت عنوان اصلاح برنامه‌های حوزه
- ◀ تاسیس «دارالترویج» از طرف حکومت برای مقابله با روحانیت
- ◀ تاسیس «دارالتبلیغ» توسط آیت‌الله شریعتمداری
- ◀ مجله مکتب اسلام
- ◀ ماجرای یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه
- ◀ شایعه فرار شاه
- ◀ کمک دکتر واعظی رئیس بهداری قم به مجروحان مدرسه فیضیه
- ◀ تبلیغات علیه روحانیت و به سربازی بردن طلاب
- ◀ ارباب متولی مسجد اعظم برای تعطیلی درس مراجع در این مسجد
- ◀ جمع‌آوری کمکهای مردمی برای بازسازی مدرسه فیضیه
- ◀ تحصن در مسجد بازار نجف‌آباد در اعتراض به بازداشت امام
- ◀ قیام مردم در پانزده خرداد
- ◀ دستگیری علمای شهرستانها
- ◀ مهاجرت علمای شهرستانها به تهران در اعتراض به بازداشت امام
- ◀ تنظیم اعلامیه برای چهلم شهدای پانزده خرداد و بازداشت اینجانب
- ◀ اعلامیه مراجع تقلید در تایید مرجعیت آیت‌الله خمینی
- ◀ ملاقات برخی علما با دکتر بقایی و امتناع اینجانب
- ◀ تلاش رئیس ساواک برای ترتیب ملاقات علما با شاه
- ◀ ملاقات آیت‌الله خوانساری با آیت‌الله خمینی در زندان
- ◀ آزادی آیت‌الله خمینی از زندان و محصورشدن در خانه آقای نجاتی
- ◀ انتقال آیت‌الله خمینی به خانه آقای روغنی
- ◀ دیدار با آیت‌الله میلانی و نقشه کودتای سرلشکر قرنی
- ◀ بازگشت آیت‌الله خمینی به قم و بازدید اقشار مختلف از ایشان
- ◀ تاثیر واقعه پانزده خرداد بر روند جنبش
- ◀ تدریس خارج کتاب صوم و کتاب خمس
- ◀ ماجرای کاپیتولاسیون و قیام مجدد آیت‌الله خمینی
- ◀ سخنرانی آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله نجفی در ارتباط با کاپیتولاسیون

- ◀ تبعید امام خمینی به ترکیه و ادامه مبارزه در ایران
- ◀ سخنرانی اینجانب در مدرسه فیضیه
- ◀ تلاش برای تعطیلی درسهای حوزه
- ◀ اعلامیه‌ها و نامه‌های سرگشاده اقشار مختلف
- ◀ تماس با آیت‌الله حکیم برای رفع شبهات نسبت به آیت‌الله خمینی
- ◀ نامه‌های گسترده علیه آیت‌الله خمینی به آیت‌الله حکیم
- ◀ انتقال آیت‌الله خمینی از ترکیه به نجف اشرف
- ◀ نامه امام به اینجانب و تفویض اختیارات تام
- ◀ مسافرت مجدد به نجف اشرف
- ◀ اعلامیه دوازده نفری در تایید مرجعیت امام خمینی
- ◀ صدور اعلامیه به عنوان حوزه علمیه قم
- ◀ بازدید آیت‌الله حاج آقا حسن قمی از اینجانب در قم
- ◀ یادی از شهید محمد منتظری

«فصل چهارم: امام خمینی و نهضت روحانیت»

(۱۳۴۵ - ۱۳۴۰ ه.ش)

- × تشبیت مرجعیت
- × انجمنهای ایالتی و ولایتی
- × لوایح شش‌گانه
- × کشتار پانزده خرداد
- × ماجرای کاپیتولاسیون و تبعید امام

وفات آیت‌الله العظمی بروجردی و عزاداری چهل روزه مردم

س: از درگذشت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی و تحولاتی که در حوزه در ابعاد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مخصوصاً در مساله مرجعیت پیش آمد چنانچه خاطراتی دارید بفرمایید.

ج: مساله وفات مرحوم آیت‌الله بروجردی خیلی عجیب بود ایران یک‌پارچه عزا شد، (۱) در خارج از کشور هم برنامه عزاداری بود، اما در ایران عزاداری به این گستردگی را کسی پیش‌بینی نمی‌کرد. در همه شهرها دسته‌جات راه افتاد، شعرا در عزای ایشان نوحه‌های سینه‌زنی و عزاداری می‌سرودند. من یادم هست از نجف‌آباد یک دسته دو سه هزار نفری به طرف قم راه افتاد، یک حسن آقا نساج داشتیم که الان هم حیات دارند، ایشان این شعر را می‌خواند و همه می‌خواندند: ما نجف‌آبادیان با ناله و آه آمدیم از برای درک فیض آیت‌الله آمدیم مردمان شهر قم کو سید و سالار ما از برای دیدنش ما این همه راه آمدیم در آن زمان افکار مارکسیستی کمونیستی در جامعه زیاد مطرح بود. شرکت مردم در این جلسات

و برگزاری این عزاداری گسترده و اقبال مردم به روحانیت در واقع یک نوع تودهنی به تبلیغات مارکسیستی کمونیستی آن وقت بود. مردم می فهمیدند که آنها چیزی نیستند و جنبه های مذهبی خیلی در مردم نمود پیدا کرد. البته این تجلیل و ابراز تاسف و تأثر مردم از فوت مرحوم آیت الله بروجردی یک چیز طبیعی و خودجوش بود، این گونه نبود که تصنعی و ساختگی باشد، مردم بی اختیار راه می افتادند، دسته جات درست می کردند، به سر و سینه می زدند، گریه می کردند و مرثیه می خواندند. تقریباً چهل روز ایران ماتم داشت و در جاهای مختلف مراسم فاتحه برگزار می شد. بعضی افراد در آن زمان می گفتند فوت مرحوم آیت الله بروجردی در واقع چهل سال دین و مذهب را جلو آورد و مرام کمونیستی چهل سال عقب رفت.

س: عکس العمل شاه و دستگاه حاکمیت در مقابل درگذشت آیت الله بروجردی چگونه بود؟
ج: آنان نیز به حسب ظاهر تجلیل کردند، ولی شاه به مرحوم آیت الله حکیم تلگراف زد تا مرجعیت به نجف منتقل شود و آنان در ایران مزاحم نداشته باشند.

× × × پاورقی × × ×

۱- آیت الله العظمی بروجردی در دهم فروردین ماه ۱۳۴۰ شمسی (شوال ۱۳۸۰) به رحمت ایزدی پیوستند و در مسجد اعظم قم مدفون گردیدند.

تعدد مرجعیت پس از درگذشت آیت الله بروجردی

پس از درگذشت آیت الله بروجردی مرجعیت از حالت تمرکز خود خارج شد و میان چند نفر از علما پخش گردید. در آن زمان کسانی که در قم مطرح بودند آیت الله گلپایگانی و آیت الله شریعتمداری و آیت الله مرعشی نجفی بودند ولی بسیاری از خواص به آیت الله خمینی نظر داشتند، ما نظرمات به مرجعیت ایشان بود. رساله توضیح المسائل و حاشیه عروه ایشان هنوز چاپ نشده بود و ایشان ابا داشت از اینکه رساله شان چاپ بشود.

یادم هست در همان وقت من رفتم منزل آقای گلپایگانی -منزل ایشان در بازار بود- مردم زیادی آنجا اجتماع کرده بودند، و ایشان را بادسته جات زیادی آوردند برای فاتحه آیت الله بروجردی، کوچه ها پر از جمعیت بود و با تشریفات و اسکورت ایشان را آوردند در مجلس، ولی شب همان روز من رفته بودم منزل آیت الله خمینی نماز مغرب و عشا را با ایشان خواندم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان درددل کردیم و راجع به فوت آیت الله بروجردی و مسائل آن روز صحبت کردیم حتی یک نفر نیامد آنجا سر بزندا! من راجع به مرجعیت با ایشان صحبت می کردم و اینکه چه کسی برای این موضوع مناسب است، مثلاً نظر ایشان را راجع به آیت الله حکیم پرسیدم ایشان گفتند من آیت الله حکیم را ندیده ام ولی اگر آیت الله حکیم فقط همین مستمسک (العروه الوثقی) باشد چیز مهمی نیست، به نظر ایشان مستمسک خیلی مهم نمی آمد.

منظور این است که بسیاری از خواص فضلا و طلبه ها به آیت الله خمینی نظر داشتند اما جو موجود در حوزه با آیت الله گلپایگانی و آیت الله شریعتمداری بود و جمعی از مردم قم نیز به آیت الله مرعشی نظر داشتند، ولی خوب آیت الله حکیم و آیت الله خوئی و آیت الله شاهرودی هم کم و بیش در جامعه مطرح بودند، مرحوم آسیدعبدالهادی زیاد مطرح بود. من یادم هست در نجف آباد اکثریت به مرحوم آیت الله حاج سیدعبدالهادی شیرازی مراجعه کردند، و احتیاطهای ایشان را از آیت الله خمینی تقلید می کردند، خلاصه مرجعیت آسیدعبدالهادی در سطح وسیعی مورد توجه واقع شد، آیت الله حکیم و آیت الله خوئی و آیت الله گلپایگانی هم مقلد داشتند ولی به طور پراکنده، در منطقه خراسان بیشتر آیت الله شاهرودی مطرح شد، در منطقه آذربایجان بیشتر آیت الله شریعتمداری و آیت الله خوئی مطرح بودند. بالاخره مرجعیت پراکنده و منطقه ای شد. اما بیشتر مقدسین از آیت الله آسیدعبدالهادی تقلید می کردند با اینکه ایشان چشمه ایشان نابینا بود، ایشان بعد از مرحوم آیت الله بروجردی یکی دو سال بیشتر زنده نبودند و از دنیا رفتند.

پس از فوت آیت‌الله بروجردی از روزنامه‌ها آمده بودند با طلبه‌ها راجع به مراجع مصاحبه می‌کردند. ما آیت‌الله خمینی را هم مطرح کردیم و روزنامه‌ها نام ایشان را هم جزو مراجع نوشتند. همه مراجع برای آیت‌الله بروجردی فاتحه گرفتند و هر کدام به تناسب موقعیت خود زودتر اعلام فاتحه می‌کردند. آیت‌الله خمینی شاید نفر پانزدهم شانزدهم بود که اعلام فاتحه کردند. البته این جلسه را هم شاگردان ایشان ترتیب دادند، ایشان در این‌گونه مسائل خودش را جلو نمی‌انداخت، و می‌فرمود الان بحمدالله «من به‌الکفایه» «به میزان کفایت» هست و خودش را از سروصداها کنار می‌کشید، رساله ایشان هم با اصرار و پیگیری ما به چاپ رسید.

س: مرجعیت آیت‌الله میلانی تا چه اندازه مطرح بود؟ همچنین مرجعیت آیت‌الله سیداحمد خوانساری یا آیت‌الله داماد؟

ج: آیت‌الله داماد به عنوان مرجع تقلید مطرح نبودند، ولی آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله میلانی نسبتاً مطرح بودند البته بیشتر در تهران و مشهد. در تهران جمعی از آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری تقلید می‌کردند و آیت‌الله میلانی هم در مشهد مورد توجه بودند.

س: شنیده شده است آیت‌الله شیخ عبدالکریم زنجانی هم در آن زمان -حتی از زمان آیت‌الله بروجردی- به عنوان مرجع تقلید مطرح بوده‌اند، آیا این مطلب صحت دارد؟
ج: ایشان به عنوان یک رجل سیاسی مطرح بودند. وقتی مرحوم آشیخ عبدالکریم زنجانی از عراق به ایران آمد دولت ایران از او استقبال و تجلیل کرد، بعد که می‌خواست به قم بیاید آیت‌الله بروجردی به عنوان مسافرت از قم بیرون رفت تا مجبور نشود با او ملاقات کند. البته خدارحمتش کند می‌گویند آدم خوبی بوده ولی آن زمان مارک وابستگی به دولت به او خورده بود.

س: در اهواز و خوزستان هم آیت‌الله بهبهانی به عنوان مرجع مطرح بود؟
ج: بله مرحوم آیت‌الله بهبهانی هم در اهواز و آن منطقه مطرح بودند، البته ایشان در رامهرمز بودند و بعد به اهواز آمدند و یک عده‌ای هم اطرافشان بودند، آیت‌الله نبوی هم در دزفول بودند و تعدادی مقلد داشتند و می‌گفتند یک تعدادی هم در العماره عراق از ایشان تقلید می‌کنند. در جاهای دیگر هم افراد صاحب رساله وجود داشتند. البته در آن زمان و در آن شرایط این پراکندگی مرجعیت هم تا اندازه‌ای طبیعی بود، از طرف دیگر رژیم شاه هم از پراکنده شدن مرجعیت و پیشگیری از تمرکز آن در یک مرجع قوی بدش نمی‌آمد، خصوصیات قومی و روحیات ناسیونالیستی هم به این قضیه کمک می‌کرد، مثلاً یادم هست این داستان را مرحوم امام برای من نقل کردند، ایشان فرمودند: مرحوم آسیدابوالحسن اصفهانی که فوت شد علمای مشهد جمع شدند که مرجع معین کنند، یکی از آقایان در آن جلسه می‌گوید آقای حاج آقا حسین قمی برای مرجعیت خوب است ولی ریشش دست پسرش آسیدمهدی است، آقای بروجردی هم خوب است اما ریشش دست حاج آقا روح‌الله است، ما بیاییم آسید محمود شاهرودی را معین بکنیم که در اختیار خودمان باشد! این را یکی از آقایان در مجلس علمای مشهد گفته بود. مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا مهدی اصفهانی (رحمه‌الله‌علیه) در آن جلسه گفته بودند پس این جلسه ما از جلسه سقیفه کمتر نیست! ما آمده‌ایم ببینیم چه کسی اعلم و لایق است یا اینکه ببینیم چه کسی ریشش دست ماست؟! آخه این چه جور برخوردی است که شما می‌کنید! این داستان را مرحوم امام برای من نقل کردند.

چاپ رساله و ترویج مرجعیت آیت‌الله خمینی

س: چگونگی چاپ رساله آیت‌الله خمینی را اگر در نظر دارید بفرمایید.
ج: همین اندازه من یادم هست که ایشان مایل نبود رساله‌اش به چاپ برسد. آقای مولایی آمد به من متوسل شد که بالاخره باید کاری کرد که رساله ایشان به چاپ برسد. ایشان هم حاشیه بر

«عروه» داشت هم حاشیه بر «وسيله» و هم رساله فارسی ظاهرا به اسم «نجاه العباد» که آن وقت از ایشان گرفته شد و به همراه حاشیه عروه به صورت جداگانه به چاپ رسید.

بعد از رحلت مرحوم آسیدعبدالهادی، در نجف آباد تقریبا مرجعیت آیت الله خمینی تعیین پیدا کرد. ظاهرا در آن موقع در شهرهایی که مرجعیت ایشان به صورت گسترده مطرح بود یکی در نجف آباد بود و دیگری در رفسنجان، اما در شهرهای دیگر از ایشان خیلی تقلید نمی کردند. پس از فوت مرحوم آسیدعبدالهادی در نجف آباد یک جلسه فاتحه گرفتیم و آقای حاج آقا باقر تدین در آن جلسه منبر رفت و به طور رسمی اعلام کرد که نظر ما برای تقلید به آیت الله العظمی حاج آقا روح الله خمینی است و بالاخره مرجعیت ایشان در میان مردم نجف آباد تثبیت شد.

ما عنایت داشتیم که آیت الله خمینی به طلبه ها شهریه بدهند اما ایشان می فرمود ما چه داعی داریم که پول قرض بگیریم و شهریه بدهیم، ولی ما عنایت داشتیم که شهریه ایشان همیشه پا برجاست باشد، چه در همان اوایل مرجعیت ایشان و چه در زمان زندان و زمان تبعید ایشان که بعدا پیش آمد.

آقای غیوری می گفت ما یک مقدار از تهران راه می اندازیم، ما هم از نجف آباد و جاهای دیگر مقداری جور می کردیم و به هر شکلی بود شهریه ایشان را راه می انداختیم، عقیده ما این بود که شهریه ایشان باید محفوظ باشد.

توطئه شاه برای انتقال مرجعیت به خارج از کشور

س: حضرتعالی اشاره فرمودید که شاه پس از فوت آیت الله بروجردی به آیت الله حکیم تلگراف زد تا مرجعیت ایشان را به رسمیت بشناسد، به این معنا که می خواستند مرجعیت را از ایران و قم به نجف منتقل کنند و به عقیده خودشان از شر اینها خلاص شده باشند، و کسانی که آگاه بودند خلاف این را می خواستند عمل کنند. حضرتعالی و دیگران چه نقشی در تثبیت مرجعیت در قم به ویژه در حضرت امام داشتید؟

ج: بله واقعا این بود که چون مرحوم آیت الله بروجردی راجع به تقسیم اراضی و بعضی کارهای شاه و مساله اسرائیل یک برخوردهایی با شاه و دولت داشت اینها نمی خواستند که در قم و در ایران مزاحم داشته باشند! این را همه فهمیده بودند، اینکه شاه به آقای حکیم تلگراف زد می خواست بگوید مرجعیت برود نجف که اینها اینجا فارغ البال باشند. آن وقت امثال ما این جهت را توجه داشتیم و حتی المقدور کاری می کردیم که این توطئه خنثی بشود. من یادم هست در فاتحه مرحوم آیت الله بروجردی در نجف آباد دولتیها هم شرکت کردند و رئیس شهربانی اصرار داشت که شما در منبرها اسم آیت الله حکیم را بیاورید. معلوم بود که چون شاه تلگراف زده رئیس شهربانی هم از آیت الله حکیم ترویج می کند. من گفتم: وظیفه شما نیست که در این مسائل دخالت کنید این وظیفه علماست که در این مسائل نظر بدهند. البته از سوی دیگر شاه از تمرکز مرجعیت در یک نفر هم واهمه داشت، چون در این صورت قدرت مرجعیت متمرکز می شد و ممکن بود برای حاکمیت شاه مشکل آفرینی کند، بنابراین سیاست شاه و اطرافیان این بود که اولاً مرجعیت پراکنده و منطقه ای شود و ثانياً حتی الامکان از ایران خارج و به نجف منتقل گردد.

سابقه آشنایی با آیت الله خمینی و مقام علمی معظم له

س: آشنایی حضرتعالی با حضرت امام (ره) دقیقا از چه زمانی شروع شد و چه کتابها و درسهایی را خدمت ایشان خوانده اید؟

ج: همان گونه که قبلا عرض کردم من قبل از اینکه آیت الله بروجردی به قم بیایند با درس اخلاق

ایشان مانوس بودم، بعد به همراه شهید مطهری و جمعی دیگر از اول منظومه تا آخر الهیات را پیش ایشان خواندیم، آن دوره از درس منظومه ایشان از بیست نفر تجاوز نمی کرد، مدتی هم در درس اسفار ایشان شرکت می کردیم. بعد چون از بیان ایشان خوشمان می آمد به ایشان اصرار کردیم که یک درس اصول شروع کنند.

من و مرحوم شهید مطهری دوفری جلد دوم کفایه را پیش ایشان شروع کردیم، ایشان در ابتدا فکر می کردند که ما می خواهیم سطح کفایه را بخوانیم، مقداری از عبارات کفایه را خواندند و گذشتند ما بنا کردیم به اشکال کردن، ایشان گفتند به این شکل مطلب پیش نمی رود، ما گفتیم پیش نرود، گفتند مگر سطح کفایه را نمی خواهید بخوانید، گفتیم نه، سطح آن لازم نیست، بالاخره به این شکل ایشان خارج کفایه را شروع کردند و این دوره درس ایشان - از اول جلد دوم تا آخر آن - هفت سال طول کشید، فکر و استعداد ایشان خیلی خوب بود ولی حافظه ایشان خیلی قوی نبود.

من و مرحوم شهید مطهری پیش مطالعه می کردیم و مرتب سر درس اشکال می کردیم و ایشان ناچار می شدند بیشتر مطالعه کنند و مطالب بکر و مفیدی را برای ما بیاورند، درس به این شکل کم پیش می رفت ولی برای ما خیلی مفید بود. یک عده ما را تخطئه می کردند و می گفتند این درس سیاسی است. در ابتدا من و مرحوم شهید مطهری بودیم، ولی بعد آقای شیخ اسدالله نوراللهی آمد، آشیخ علی اصغر شاهرودی هم آمد البته او بعد از مدتی به نجف رفت، بالاخره تا آخر دوره هفت هشت نفر بیشتر نشده بودیم. مرحوم شهید بهشتی هم قسمتی از استصحاب را می آمد، آقای حاج شیخ عبدالحمید شریانی تبریزی که در مسجد گوهرشاد نماز می خواند کمی آمد، آقای شیخ جعفر سبحانی و مرحوم آشیخ علی کاشانی - که استاد آقای هاشمی نژاد بود و شعر هم خوب می گفت - نیز شرکت می کردند. افراد باورشان نمی آمد که ایشان درس اصول بگویند، می گفتند ایشان در فلسفه واردند نه در فقه و اصول و ما را تخطئه می کردند! در همان ایام روزی یکی از آقایان گفت شما پیش آقای خمینی چه می خوانید؟ گفتم اصول، گفت: اصول؟! گفتم بله، گفت خوب بیا پیش من بخوان! گفتم من خودم بهتر از شما بلدم.

منظور این است که آقایان قضاوتشان این بود، ولی آقای مطهری می گفت درس حاج آقا روح الله در حوزه جا باز می کند چون هم خوش فکراست و هم خوش بیان. ایشان حرفهای مرحوم نائینی را مطرح می کردند و به رد و ایراد آن می پرداختند، بعضی از نجفیها که شنیده بودند ایشان به حرفهای نائینی و می رود از دست ایشان عصبانی بودند، چون مرحوم نائینی از نظر علمی برای آنان خیلی اهمیت داشت. بالاخره این دوره اصول ایشان تمام شد و ما دیگر در درس اصول ایشان شرکت نکردیم. ایشان در دوره بعد کفایه جلد اول را شروع کردند، و این درس ایشان یکدفعه شلوغ شد، تعداد شاگردان ایشان به پانصدشصد نفر هم رسید، آقای سبحانی هم که تقریرات درس ایشان را نوشته است همین قسمت جلد اول را نوشته است، من از درسهای ایشان مباحث استصحاب و تعادل و تراجیح را نوشته ام ولی به صورت خطی است و چاپ نشده است. بعد من و آقای مطهری و سه چهار نفر دیگر در منزل ایشان کتاب «الزکات» را شروع کردیم، البته حدود دو ماه بیشتر طول نکشید، در این درس آقای احمدی میانجی و آقا موسی صدر هم شرکت می کردند، محل این درس همان اطاقی بود که ایشان قبلا درس اسفار می گفتند. من یک بار با ایشان شوخی کردم گفتم آقا این اطاق از بس از کفریات فلسفه به درگاه خدا نالید عاقبت بخیر شده و الان فقه آل محمد (ص) در آن تدریس می شود! گاهی از این شوخیها با ایشان می کردیم و ایشان می خندیدند. من مبحث زکات ایشان را هم نوشته ام که پنجاه شصت صفحه است و مربوط است به اوایل زکات، البته بعدا این درس تعطیل شد. ما از مباحث فقه پیش ایشان همین قسمت از بحث زکات را خواندیم.

آمیختگی عرفان با فلسفه در درسهای فلسفه آیت الله خمینی

س: حضرتعالی که طی سالها ارتباط علمی نزدیکی با حضرت امام داشتید جنبه عرفانی ایشان را چگونه یافتید، آیا درس عرفان نیز پیش ایشان خواندید یا نه؟

ج: چنانکه قبلا گفتم من پیش امام منظومه را خواندم تا اول «طبیعیات»، مبحث «نفس» اسفار را هم تا آخر پیش ایشان خواندم، ولی درس مرحوم امام به شکلی بود که فلسفه را با عرفان با هم می‌گفت مخصوصا در اسفار که فلسفه و عرفان با هم مخلوط است، و چون ایشان ذوق عرفانی داشت طبعا به مناسبت مسائل عرفانی هم مطرح می‌شد، اما من مستقیما پیش ایشان درس عرفان نخواندم، البته من خیلی عقیده به عرفان مصطلح نداشتم، حتی یک بار به کتاب فتوحات احتیاج پیدا کردم - در ارتباط با قضیه بهائیت - من این کتاب را نداشتم رفتم از مرحوم امام به امانت گرفتم، که آن هم داستان جالبی دارد.

س: چه ارتباطی بین قضیه بهائیت و فتوحات وجود داشت؟

ج: من کتابهای بهاییها را به خاطر اینکه با آنها درگیر بودم زیاد می‌دیدم، در کتاب «فرائد» گلپایگانی مطلبی را از کتاب «الیواقیت و الجواهر» شعرانی به نقل از «فتوحات مکیه» ابن عربی نقل کرده بود، در عبارتی که آنجا درباره امام زمان (عج) نوشته یک جمله «مرج عکا» آمده است و بهاییها از این کلمه خواسته‌اند استفاده کنند که چون میرزا حسینعلی بهاء در عکا بوده این جمله ابن عربی در ارتباط با بهاء الله است!

حساس شدم که بروم کتاب الیواقیت و الجواهر را پیدا کنم، از هر کس سراغ گرفتم کسی این کتاب را نداشت. رفتم خدمت مرحوم آیت الله مرعشی نجفی که در کتابشناسی و کتابداری معروف بودند، ایشان گفتند من اصلا اسم این کتاب را هم نشنیده‌ام! از آیت الله بروجردی هم سراغ گرفتیم ایشان هم اظهار داشتند که این کتاب را ندارند، تا اینکه یک کتابفروشی بود در کنار پله‌های بازار قم به نام حاج شیخ حسینعلی کتابفروش، من از ایشان پرسیدم شما کتاب الیواقیت و الجواهر دارید؟ گفت بله، گفتم چقدر می‌شود، گفت بیست و پنج تومان - آن وقت بیست و پنج تومان خیلی پول بود - من هم این پول را نداشتم، رفتم از مرحوم آیت الله بروجردی این مبلغ را به عنوان اینکه کتاب را برای ایشان خریداری کنم گرفتم. بالاخره کتاب را خریداری کردم پس از مراجعه معلوم شد در همانجا که «مرج عکا» را می‌گوید، نام و خصوصیات امام زمان (عج) را به تفصیل به نقل از باب سیصد و شصت و شش فتوحات نقل می‌کند که مهدی (ع) در سامرا در سنه ۲۵۵ هجری به دنیا آمده می‌نویسد: «هو: م، ح، م، د، ابن الحسن العسکری، ابن علی النقی، ابن محمدالتقی و...» دوازده امام را می‌شمارد، بعد این انگیزه را پیدا کردم که بروم فتوحات را پیدا کنم، از مرحوم امام پرسیدم که شما فتوحات را دارید؟ گفتند بله، گفتم می‌شود یک شب به من امانت بدهید، گفتند بله، فتوحات را آوردم مقابله کردم با کمال تعجب دیدم این فتوحات را که در مصر چاپ کرده‌اند راجع به امام زمان (ع) دارد ولی این قسمت نام امام زمان و دوازده امام را حذف کرده‌اند و به صورت تحریف شده چاپ کرده‌اند! بعد این دو کتاب را بردم خدمت آیت الله بروجردی، اتفاقا آیت الله خمینی هم کنار آیت الله بروجردی نشسته بود، کتابها را به ایشان نشان دادم و ماجرا را نقل کردم، ایشان خیلی تعجب کردند که اینها چه تحریفهایی می‌کنند. از اوایل کتاب الیواقیت استفاده می‌شود که اعتماد شعرانی بر نسخه‌ای از فتوحات بوده که از روی نسخه مصنف موجود در قونیه استنساخ شده است.

بعد کتاب الیواقیت را به آیت الله بروجردی و فتوحات را به آیت الله خمینی تحویل دادم، البته بعدا این کتاب الیواقیت را دوباره چاپ کردند، والان من آن را دارم و دوازده امام (ع) در آن آمده است. البته به نظر من به محی الدین با توجه به چیزهایی که علیه شیعه دارد اعتراضهای زیادی وارد است، بعضی از عرفا هم گاهی حرفهایی می‌زنند که با ظواهر کتاب و سنت مطابق نیست، مگر اینکه باب تاویل را باز کنیم.

اهمیت طرح مسائل کلام جدید در حوزه‌ها

س: با توجه به پدید آمدن مکاتب جدید فلسفه و کلام در غرب و سرازیر شدن شبهات تازه علیه معتقدات دینی و کافی نبودن فلسفه و کلام قدیم برای پاسخگویی به شبهات، حضرتعالی برای

تدریس فلسفه و کلام در زمان کنونی چه پیشنهادی دارید؟

ج: در زمینه فلسفه به نظر من این‌گونه نیست، مسائل فلسفه قدیم هنوز هم زنده است و در دانشگاه‌های دنیا مورد توجه است، منتها چیزی که هست یک مسائل جدیدی به آن ضمیمه شده است، متأسفانه در حوزه‌های ما به طور کلی به این مسائل کمتر توجه می‌شود، کلام و فلسفه در حوزه‌ها غریب واقع شده است و ریشه آن هم از مشهد شروع شد، حتی بعضی افراد که با آیت‌الله خمینی هم خوب بودند به گرایش ایشان به فلسفه اعتراض داشتند. یک زمانی در تهران به همراه مرحوم شهید مطهری رفته بودیم پای منبر آقای حاج شیخ محمود حلبی، ایشان روی منبر به مرحوم صدرالمتألهین توهین کرد، پس از منبر ما با ایشان درگیر شدیم که این چه تعبیرهایی است که می‌کنید! من یک بار خدمت آقای خمینی بودم به مناسبت گفتیم: ملاصدرا، ایشان ناراحت شدند که چرا می‌گویید ملاصدرا، گفتند: آیا شما به آیت‌الله آخوند خراسانی (صاحب کفایه) می‌گویید ملاکاظم؟! ما باید اسم بزرگان را با احترام ببریم.

به نظر من مسائل عقلی باید مورد توجه قرار گیرد ولی متأسفانه مورد مخالفت و بی‌مهری برخی بزرگان واقع گردید و با آن مخالفت کردند به‌گونه‌ای که این‌گونه علوم در حوزه‌ها غریب ماند، از جمله کسانی که با فلسفه میانه خوبی نداشتند مرحوم آیت‌الله داماد بودند. واقعا بعضی از خطبه‌های نهج‌البلاغه را اگر انسان اطلاعی از مسائل فلسفه نداشته باشد نمی‌تواند درک کند، از برخی آیات قرآن هم مسائل فلسفی استفاده می‌شود، اگر در دنیا مسائل جدیدی هم مطرح می‌شود زیربنای آن همان مسائل قدیم است. البته در مسائل کلامی این‌گونه نیست و مسائل خیلی عوض شده است، دیگر مسائل معتزله و اشاعره مطرح نیست، امروز باید مسائل و شبهات کلامی جدید مورد بررسی حوزه‌ها باشد.

جریان آب کشیدن ظرف حاج آقا مصطفی خمینی

س: در جریان مخالفت‌هایی که در حوزه با حضرت امام می‌شد، شنیده‌ایم کسانی گفته بودند استکان حاج آقا مصطفی را آب بکشند، اینها چه کسانی بودند و جو ضدیت با فلسفه از طرف چه کسانی دامن زده می‌شد؟

ج: این جریان در ارتباط با درس‌های فلسفه امام بود، ایشان در درس حرف‌های محی‌الدین عربی و سایر عرفا را هم نقل می‌کردند، و در مقابل بعضی با فلسفه و این جور مباحث مخالف بودند و حتی گاهی فلاسفه را کافر می‌دانستند، من آن آقای را که گفته بود ظرف حاج آقا مصطفی را آب بکشند می‌شناسم، بعد هم گفته بود: خوب مادرش که فیلسوف نیست و ان‌شاءالله فرزند تابع اشرف ابوبین است!

س: لطفا بفرمایید این شخص چه کسی بود؟

ج: یک آقای بود، یک شیخی بود.

س: می‌خواهیم برای تاریخ معلوم بشود.

ج: چه لزومی دارد نام او معلوم بشود، یک شیخ مقدسی بود و اتفاقاً مرحوم امام هم از او خوشش می‌آمد و می‌فرمود من از این آقا خوشم می‌آید، چون از روی عقیده‌اش حرف می‌زند، فرد حقه‌بازی نیست.

انس و الفت خصوصی اینجانب و شهید مطهری با آیت‌الله خمینی

س: در طول سالها روابط فکری و ارتباط علمی حضرتعالی با امام خمینی (ره)، آیا در زمینه‌های مسائل سیاسی-اجتماعی هم تبادل نظر داشته‌اید؟ اگر در این زمینه هم مطلبی به خاطر دارید

بفرمایید.

ج: بله من و آقای مطهری تا اندازه‌ای مغزمان سیاسی بود، گاهی می‌نشستیم در مسائل سیاسی با هم بحث می‌کردیم، آن وقت با آقای خمینی هم خیلی خودمانی شده بودیم، ویژگی آقای خمینی این بود که در جلسات خیلی رسمی برخورد می‌کرد و اشخاص نوعاً جرات‌نمی‌کردند با ایشان حرف بزنند، و اگر هم کسی چیزی می‌پرسید ایشان در یک کلمه جواب می‌داد و ساکت می‌شد، اما من و آقای مطهری با ایشان خصوصی شده بودیم. گاهی می‌رفتیم دو ساعت با ایشان کلنجار می‌رفتیم، گاهی روزهای عید که ایشان برای دید و بازدید می‌نشست ما می‌رفتیم چیزی می‌گفتیم یک شوخی می‌کردیم یک فرع فقهی مطرح می‌کردیم و آن ابهت جلسه را می‌شکستیم. من یادم هست یک وقت با آقای مطهری راجع به مساله چگونگی رهبری در زمان غیبت امام‌زمان (عج) مباحثه می‌کردیم، بحث بدینجا رسید که اهل سنت می‌گویند امامت در اسلام با انتخاب مردم است و ما شیعیان می‌گوییم ائمه دوازده‌گانه (علیهم‌السلام) از سوی خداوند متعال و توسط پیامبر اکرم (ص) مشخص و معین شده‌اند ولی در زمان غیبت امام‌زمان (عج) چگونه باید باشد؟ بالاخره ما به این نتیجه رسیدیم که در عصر غیبت، امامت و رهبری جامعه بر اساس ضوابط و ملاکهای مشخص شده از سوی اسلام توسط انتخاب مردم صورت می‌گیرد، و این خلاف مذهب تشیع هم نیست. تا وقتی که امام منصوب هست، امام منصوب، ولی هنگامی که دستمان از امام منصوب کوتاه است شایسته‌ترین فرد برای رهبری در چهارچوب ضوابط شرعی توسط مردم انتخاب می‌شود، بالاخره ما در بحث به این نتیجه رسیدیم. بعد این نظر را با مرحوم امام مطرح کردیم، گفتیم نظر ما این است که این قول ثالثی است، اهل سنت می‌گویند خلافت به انتخاب است، شیعه می‌گوید به نصب است، ما می‌گوییم با هر دو است، تا مادامی که امام منصوب هست، امام منصوب، وقتی که نیست و غایب است امام منتخب، و امام منتخب باید مجتهد جامع‌الشرایط باشد.

آن وقت مرحوم امام گفتند نه این جور نیست -گویا ایشان می‌خواستند با ما جدل کنند- گفتند: مذهب تشیع این است که امام باید معصوم و منصوب باشد. در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواجه هم می‌گوید: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا» (۱) حالا ما هم لایق نبوده‌ایم که امام غایب است، ما باید شرایط را فراهم کنیم تا امام‌زمان (عج) بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هرج و مرج باشد، فرمود این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام‌زمان (عج) را در خود فراهم کنیم، نظر شیعه این است که امام فقط باید منصوب و معصوم باشد، این بود اظهارات ایشان در آن وقت، و اشاره‌ای هم به ولایت فقیه نکردند.

بعدا که ایشان به نجف رفتند در آنجا دوازده جلسه راجع به ولایت فقیه و حکومت اسلامی بحث کردند و همان نوارها پیاده شد و مقدمه‌ای برای تشکیل حکومت اسلامی در ایران گردید.

× × × پاورقی × × ×

۱ - تجرید الاعتقاد، مقصد پنجم، مساله امامت.

◀ دوستان و هم مباحثه‌های آیت‌الله خمینی

س: آن‌گونه که شنیده‌ایم مرحوم امام معاشرینی داشتند که تقریباً محدود بودند، افرادی مانند آیت‌الله حاج آقا روح‌الله کمالوند و آیت‌الله حاج سیداحمد زنجانی، اگر حضرتعالی افراد دیگری را می‌شناسید و یا خاطره‌ای از جلسات و محافل و هم مباحثه‌ایهای ایشان دارید بیان فرمایید.

ج: حاج آقا روح الله کمالوند در خرم آباد بود، بعد که آیت الله بروجردی آمدند قم ایشان هم آمدند و با مرحوم امام دوست شدند و از معاشرین امام محسوب می شدند. ولی آنچه یادم هست این است که مرحوم امام با آقای حاج سیداحمد زنجانی - پدر آقای حاج آقاموسی زنجانی - و مرحوم آقای داماد یک مباحثه سه نفری داشتند، و حاج میرزامهدی بروجردی - پدر خانم آیت الله گلپایگانی - هم گاهی در مباحثه آنان شرکت می کرد، این مباحثه عصرها در مدرسه فیضیه بود یکی دو ساعت هم طول می کشید، مباحثه بیشتر بین مرحوم آقای داماد و مرحوم امام بود، گاهی اوقات صدایشان در همه مدرسه می پیچید. از دیگر کسانی که با ایشان رفیق بودند حاج آقا ریحان الله گلپایگانی بود، حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی بود که او هم آدم فاضلی بود، حاج داداش - برادر خانم آیت الله مرعشی - بود، آشیخ محمدحسین بروجردی پسر حاج میرزامهدی بروجردی بود، اینها با مرحوم امام رفیق و هم مجلس بودند و گاهی با هم به گردش می رفتند.

س: حاج آقا بهاء الدینی چطور؟

ج: ایشان در آن زمان هم مباحثه امام نبودند، ایشان در حوزه تدریس می کردند، من و شهید مطهری خدمت ایشان یک مقدار از رسائل را خوانده بودیم.

تلاش برای تثبیت مرجعیت و پرداخت شهریه آیت الله خمینی

س: همان گونه که فرمودید حضرت امام از ورود به عرصه مرجعیت و پرداخت شهریه در حوزه پرهیز داشتند و بر همین اساس پس از رحلت آیت الله العظمی بروجردی دفتر شهریه ای به نام ایشان دایر نگردید، ولی سرانجام با تلاش گسترده حضرتعالی و جمعی از یاران امام مرجعیت ایشان تثبیت گردید و در اوج مبارزات روحانیت بر ضد انجمنهای ایالتی و ولایتی اقشار مختلفی از مردم به ایشان مراجعه نمودند. حضرتعالی به عنوان شخصیتی که در این زمینه نقش اصلی و اساسی را ایفا نمودید درباره چگونگی تثبیت مرجعیت امام و پرداخت شهریه از سوی ایشان چنانچه خاطراتی به یاد دارید بیان فرمایید، و نیز بفرمایید از چه تاریخی شهریه ایشان آغاز شد و مقدار آن در مقایسه با مراجع دیگر به چه میزان بود؟

ج: همان گونه که قبلاً گفتم بعد از وفات آیت الله بروجردی، آیت الله گلپایگانی و آیت الله شریعتمداری و تا اندازه ای آیت الله مرعشی در قم مرید و سلام و صلواتی داشتند اما آیت الله خمینی نه، من عرض کردم شب بعد از وفات آیت الله بروجردی من رفتم منزل امام مغرب وعشا را با هم خواندیم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان گپ زدیم، یک نفر هم نیامد آنجا، در صورتی که من صبح همان روز رفتم منزل آیت الله گلپایگانی جمعیت زیادی آنجا بود و ایشان را با سلام و صلوات آوردند به مجلس فاتحه آیت الله بروجردی. غرض اینکه ایشان به طور کلی در این وادیها نبودند، حتی رساله چاپ شده هم نداشتند من و آقای مولایی با اصرار رساله ایشان را گرفتیم و دادیم چاپ کردند، من یادم هست حتی خانه ایشان تلفن هم نداشت، برای ایشان یک خط تلفن لازم بود، ما با ایشان صحبت کردیم، ایشان می گفتند تلفن می خواهم چه بکنم، بالاخره بعضی از تهرانیها با مخارج خودشان یک خط تلفن در منزل ایشان کشیدند.

ایشان اصلاً در وادی مرجعیت نبودند و طبعاً کسی پول هم به ایشان نمی داد، اما در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی ایشان از همه تندتر و داغتر به صحنه آمدند و اعلامیه های ایشان همه جا -تهران و جاهای دیگر- حساسی بخش شد. کم کم مردم به ایشان روی آوردند بخصوص از تهران جمعیت زیادی به خانه ایشان می آمدند و کم کم پول هم به ایشان می دادند. در همان ابتدا من و آقای غیوری که الان در هلال احمر هستند به ایشان اصرار کردیم که شهریه بدهند، ایشان می گفتند من پول ندارم، می گفتیم ما می رسانی چون آن وقت من دستم به نجف آباد بند بود و آقای غیوری هم تعهد کرد که از تهران قسمتی از آن را جور کند، ایشان گفتند ماههای بعد چی؟ گفتیم قرض می کنیم، گفتند نخیر من قرض نمی کنم، از هیچ کس قرض نمی کنم. گفتیم خوب قرض نکنید، بگذارید ما این ماه را بدهیم تا بعد... بالاخره به زور شهریه را گردن ایشان

گذاشتیم، مقداری از آن را من تامین کردم مقداری را هم آقای غیوری، بعدا از کاشان داماد مرحوم آیت الله آقای حاج میرزا سیدعلی یثربی آمدند یک دستمال پول آوردند دادند به آقای خمینی و کم کم اوضاع خوب شد، شهریه ایشان تثبیت شد و ماههای دیگر هم رسید. وقتی هم ایشان را بازداشت کردند من مصر بودم که هم فتوای ایشان گفته شود و هم شهریه ایشان ادامه پیدا کند، لذا به افرادی که می ترسیدند اسم ایشان را ببرند یا برای آزادی ایشان دعا کنند می گفتیم: بابا نمی خواهد اسم ایشان را ببری و دعا کنی فقط مساله که می گویی فتوای ایشان را هم نقل کن، این کار اثر خودش را دارد. وقتی که ایشان را گرفتند من رفتم تهران با همین آقای عسگر اولادی و یک عده از بازاریهای تهران صحبت کردم و گفتم به هر قیمتی که هست باید شهریه ایشان در غیاب ایشان هم داده شود.

سختگیری آیت الله خمینی در مصرف وجوهات

مرحوم آیت الله خمینی در مصرف وجوهات خیلی احتیاط می کردند، مثلا اگر به ایشان می گفتم پول تلفن را بدهد مشکلیش بود. بعضی اعلامیه ها و این جور چیزها را اصلا پول نمی دادند، رساله مجانی به کسی حاضر نبودند بدهند. من یادم هست، کشف الاسرار ایشان چاپ شده بود، ناشری که چاپ کرده بود چهل نسخه به عنوان حق التالیف به ایشان داده بود، ایشان این چهل نسخه را می فروختند، یکی از آنها را به من فروختند به ده تومان، با اینکه خیلی وضع مان بد بود ولی چون به آقای خمینی ارادت داشتیم خریدیم، از این جور سختگیریها ایشان خیلی داشت. مثلا یک طلبه ای بعد از ماه رمضان هزار تومان برای ایشان آورده بود، ایشان چهل تومان به او داده بود، آن طلبه آمد پیش من گله کرد، من رفتم به ایشان گفتم آقا خیال کردید این طلبه سوار ماشین که شده می آمده قم یکی به او گفته این هزار تومان را بگیر بده به آقای خمینی، که شما چهل تومان به او می دهید! این بیچاره از اول تا آخر ماه رمضان این قدر گفتم مردم وجوهات بدهید، حوزه خرج دارد، آیت الله خمینی چنین و چنان، که حنجره اش پاره شده تا این هزار تومان را جمع کرده، اقلا مبلغ بیشتری به ایشان بدهید خرج کند، آخه این چه جور برخوردی است که دارید؟! البته فقط من بودم که با آقای خمینی این جور حرف می زدم، کسی دیگر جرات این را نداشت، ایشان هم از من ناراحت نمی شدند. من با مرحوم آیت الله بروجردی نیز صریح و روشن صحبت می کردم و ایشان تحمل می کرد، چنانکه اصحاب پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز با آنان صریح و روشن صحبت می کردند و آنان علاوه بر تحمل با افراد متملق و ثناگو برخورد می کردند.

◀ لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و قیام روحانیت در برابر آن

س: در باره انجمنهای ایالتی و ولایتی و موضع گیری مراجع و روحانیون در برابر آن، چنانچه خاطره ای دارید بیان فرمایید.

ج: بعد از رحلت آیت الله بروجردی شاه که زمینه را آماده دیده بود در سال ۱۳۴۰ مجلسین سنا و شورای ملی را منحل کرد، و در همان سال توسط علی امینی که نخست وزیر بود لایحه ای درباره تشکیل چیزی به نام «انجمنهای ایالتی و ولایتی» در هیات دولت مطرح گردید. بعد این لایحه در دولت علم - دولت امینی سقوط کرده بود - در ۹۲ ماده و ۱۷ تبصره به تصویب رسید که از جمله مواد آن حذف قید سوگند به قرآن مجید برای نمایندگان و به جای آن سوگند به کتاب آسمانی ذکر شده بود و نیز حذف قید اسلام برای نمایندگان و نیز حذف قید ذکوریت بود که روحانیت در برابر آن قیام کرد که به «نهضت دو ماهه روحانیت» معروف شد. در این زمینه آقای دوانی یک

کتابی نوشته به نام «نهضت دوماهه روحانیون» که این جریان را اجمالا نوشته و آن کتاب به چاپ رسیده است، نقش عمده را در این جریان مراجع داشتند و مدرسین و فضلاء حوزه هم با آنها همراهی می‌کردند، مدرسین و فضلاء رابط بودند بین مراجع و شهرستانها، در آن زمان شهرستانها خیلی مهم بود، من یک شب رفتم منزل امام -حالا یادم نیست در این جریان بود یا در جریان رفراندوم- امام فرمودند من دیشب خوابیده‌ام، نشسته‌ام تا صبح صدا تا نامه نوشته‌ام برای علمای شهرستانها، آن وقت مساله فتوایی و این جور چیزها نبود، ایشان خودشان با دست نوشته بودند، با پست هم نمی‌شد این نامه‌ها را فوری برای شهرستانها بفرستی، به همین جهت بعضی از فضلاء این نامه‌ها را می‌گرفتند راه می‌افتادند در شهرستانها تا به دست علما برسانند. آنها را هماهنگ می‌کردند و برنامه‌ریزی می‌کردند که آنها هم به مراجع تلگراف بزنند، بعد ما مدرسین را هماهنگ می‌کردیم که بروند منزل آیت‌الله خمینی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری و از آنها پیگیری مسائل را بخواهند. تقریبا هسته اولیه جامعه مدرسین همان وقت تشکیل شد.

خودداری شاه و دولت از پاسخ به تلگراف آیت‌الله خمینی

س: در ارتباط با ضدیت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، مراجع تقلید قم خطاب به شاه و نخست‌وزیر وقت تلگرافهایی فرستادند، شاه نیز در تاریخ ۲۴ مهرماه همان سال برای همه آنان بجز امام پاسخ فرستاد، به نظر حضرتعالی که در متن جریانات آن زمان بودید دلیل این عمل چه می‌توانست باشد، آیا این به معنای ضدیت و ناراحتی شاه از امام خمینی نبود؟

ج: بله تلگراف آیت‌الله خمینی خیلی تند بود، ولی تلگراف سایرین تقریبا محترمانه و در بعضی از آنها تعبیر «خداالله ملکه» و «مقام رفیع» نیز وجود داشت در حالی که تلگراف ایشان به نخست‌وزیر با جمله «جناب آقای علم نخست‌وزیر» شروع می‌شد و حتی دعا هم به او نکرده بود، به همین جهت به آنها برخورد کرده بود، تازه آنها هم به سایر مراجع که پاسخ داده بودند تعبیر «حجه الاسلام والمسلمین» نوشته بودند، «آیت‌الله» نوشته بودند. شاه با این کار گویا می‌خواست آیت‌الله خمینی را از سایرین جدا کند و بقیه را برای خود نگه دارد، ولی همین کار دقیقا آیت‌الله خمینی را به مردم معرفی کرد. من در ملاقاتی که با آیت‌الله حکیم داشتم همین معنا را به ایشان گفتم که به طور کلی ایشان در وادی مرجعیت نبود ولی همین که ایشان در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی علیه رژیم با تندی برخورد کرد مردم ایشان را شناختند و به سراغ ایشان آمدند، ایشان انصافا این جور بود، از ناحیه ایشان فعالیت برای مرجعیتشان صورت نمی‌گرفت.

س: اگر از بازتاب و آثار نهضت روحانیت در مخالفت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در حوزه علمیه قم، اصفهان یا شهرهای دیگر حضرتعالی خاطره جالبی دارید بفرمایید، و اینکه در آن مقطع فعالیت‌های شما در رابطه با نهضت چه بوده است؟

ج: همان‌گونه که عرض کردم وقتی این لایحه مطرح شد مراجع قم اعتراض کردند اما خیلی دست به عصا و با احتیاط، کسی که خیلی تند و تیز مطرح می‌کرد آقای خمینی بود، روی همین اصل هم ایشان از همان روز معروف شد، اصلا شناخت نسبت به ایشان در بازار تهران و در مردم به واسطه همان اعلامیه بود، علمای شهرستانها هم انصافا خوب آمدند در نتیجه دولت‌ها عقب زدند و حرفشان را پس گرفتند، تقریبا دوماه این نهضت طول کشید بعد مردم در تهران و قم و جاهای دیگر چراغانی کردند و این یک پیروزی برای روحانیون محسوب می‌شد، علما اول خیلی با دلسردی وارد کار شده بودند ولی وقتی این پیروزی را دیدند خوشحال شدند و دیدند که اگر هماهنگی باشد خیلی می‌شود کار کرد، و علما و روحانیون نزد مردم بسیار محترم شدند. بعد مدتی گذشت و جریان رفراندوم و لوایح شش‌گانه مطرح شد.

طرح لوایح شش گانه و رفراندوم از مردم

هنگامی که لوایح شش گانه مطرح شد بعضی از آقایان مثل اینکه با سستی می خواستند وارد بشوند، می خواستند بگویند آن دفعه ما پیروز شدیم ولی اگر این دفعه شکست بخوریم خیلی بد می شود و دیگر اینکه آن روز علم مطرح بود حالا شاه مطرح است - چون خود شاه لوایح شش گانه را مطرح کرده بود - می گفتند نخست وزیر حرفش را پس می گیرد اما شاه حرفش را پس نمی گیرد، شاه در ذهنش خیلی عظمت داشت، ولی در عین حال بنا شد نماز جماعتها را در شهرها تعطیل کنند، قم تعطیل شد، من و مرحوم آیت الله قدیری رفتیم اصفهان منزل یکی از علمای مهم اصفهان که مثلا نماز جماعت را تعطیل کنند، ایشان می گفت اگر من نماز بروم یک وقت می آیند می گویند چرا نماز نرفتی؟ گفتیم خوب بگو نمی خواهم بروم بگو اعتراض دارم... می گفت آخه یک وقت یک پاسبانی از شهربانی می آید ما را می گیرد می برد شهربانی! از پاسبان خیلی وحشت داشتند. بالاخره زیر بار نرفتند و ما رفتیم نجف آباد خودمان جماعتها را تعطیل کردیم ولی در اصفهان نتوانستیم همه علما را موافق بکنیم. بالاخره دولتیها برای لوایح رای گیری کردند و علما هم تقریبا رای ریزی را تحریم کردند، ولی مع ذلک آنها سعی کردند که رای حسابی بگیرند. یادم هست که فرماندار نجف آباد در یک جلسه می گفت در نجف آباد فلان مقدار رای گرفته شد! من گفتم نجف آباد این قدر جمعیت دارد که تو این قدر رای گرفتی؟ می گفت دارد، گفتم من نجف آبادیم می دانم که نجف آباد این قدر رای ندارد، پیدا بود که همین طور در صندوقها رای ریخته اند.

س: شما به فرمانداری رفته بودید؟

ج: نه، ماه رمضان بود در منزلی افطاری رفته بودیم فرماندار هم آمده بود، در نجف آباد موقعیت من جوری بود که اگر یک کسی به عنوان فرماندار می آمد خواهی نخواهی مجبور بود - ولو در جای ثالثی - بیاید اظهار ارادت کند، چون مردم با ما بودند.

◀ مخالفت آیت الله خمینی با اصل رفراندوم نه با لوایح شش گانه

س: در قضیه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی آیا روحانیت احساس می کردند که سرخ این قضیه به آمریکا و یا خارج از کشور مربوط است یا اینکه شخص شاه و دولت را مقصر می دانستند؟

ج: در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی اینکه آمریکا دست داشته باشد مطرح نبود خود شاه هم مطرح نبود، علم نخست وزیر وقت را مقصر می دانستند، البته نخست وزیر بدون نظر شاه کاری انجام نمی داد، ولی در رفراندوم تقریبا برای همه مسلم بود که دست آمریکا در کار است. مطرح بود که آمریکاییها از این راه می خواهند شاه را محبوب کنند، چون مثلا تقسیم اراضی ظاهرا به نفع قشر کشاورز بود و لذا خیلی هاشمی گفتند چرا روحانیت با این جهت مخالفت می کند، اینها می گویند از این اربابهای ظالم می خواهیم زمین را بگیریم بدهیم به یک عده کشاورز بدبخت این کار بدی نیست و مخالفت ندارد، یا مثلا سپاه دانش که می خواهند سربازها را بفرستند در دهات بچه های مردم را درس بدهند خوب این چه بدی دارد؟ یا مثلا سپاه بهداشت که برای تامین سلامتی مردم است، و این جور چیزها یک قدری برای افراد روشنفکر جاذبه داشت، به یاد دارم در آن وقت از آیت الله حاج میرزا محمد باقر کمره ای جزوه ای در تایید لوایح شش گانه گرفته بودند و به چاپ رساندند و مورد تعجب ما شده بود. لذا من یادم هست که آیت الله خمینی هم روی این جهت اصرار داشت که اصل لوایح را نبایستی زیر سؤال برد و به آن اعتراض کرد، و مرحوم آیت الله آقای حاج سیداحمد خوانساری هم که در یک صحبت یا نوشته - که حالا دقیقا یادم نیست - گفته بود این اصلاحات ارضی غلط است و زمینها غصب است و نمی شود در آن نماز خواند و از این راه وارد شده بودند، آیت الله خمینی خیلی ناراحت شدند و در یک شب که ما پنج شش نفر منزل ایشان بودیم گفتند بروید هر جوری هست به آقای حاج سیداحمد بگویید این چه وضعی است، ایشان با

این کار خود به این نهضت ضربه زد برای اینکه فردا کشاورزان را علیه ما می‌شوراندند، اینکه ما بگوییم اصلاحات ارضی خلاف شرع است راه مبارزه نیست، اینکه می‌خواهند بروند بچه‌های مردم را درس بدهند ما نباید بگوییم نروید درس بدهید، ما باید با اصل رفراندوم مخالفت کنیم برای اینکه کشور ما قانون دارد مجلس دارد، باز کردن باب رفراندوم صحیح نیست چون ممکن است اینها فردا بیایند بگویند مایه‌خواهیم مذهب را لغو کنیم و یک رفراندوم ساختگی راه بیندازند و از این طریق بخواهند مقاصد خود را عمل کنند، ما با اصل رفراندوم مخالفیم زیرا یک بدعت تازه است، آیت‌الله خمینی تاکید داشتند که روی این جهت باید تاکید کرد و مواد لوایح را هیچ نباید مورد حمله قرارداد، و الا اینها با این شعارها کشاورزان و مردم را علیه ما می‌شوراندند.

عقب نشینی آیت‌الله خوانساری

س: این نکته که حضرت‌تعالی فرمودید مرحوم امام در قضیه رفراندوم نظرشان راجع به اصل اصلاحات ارضی منفی نبوده است یک خاطره جالبی بود، اکنون سؤال این است که آن زمان عده‌ای از علما مثل حاج آقا محسن اراکی یا آیت‌الله بنی‌صدر در همدان یا کسان دیگری بودند که در واقع خود یا بچه‌های اینها جزو بزرگ مالکها محسوب می‌شدند آن وقت این شایعه بوده که علما چون خودشان ملاکند یا با مالکها زد و بند دارند با اصلاحات ارضی مخالفند، این معنا تا چه اندازه در حوزه مطرح بود؟ دیگر اینکه راجع به آزادی زنان و حق شرکت در انتخابات که حضرت امام در تلگرافشان به شاه آن را مطرح کرده بودند اصولاً نظر ایشان و سایر مراجع چگونه بود، با اینکه خود ایشان بعد از انقلاب موافقت فرمودند که زنان در مجلس به عنوان نماینده شرکت کنند؟

ج: این جهت که بعضی از علما خودشان ملاک بوده‌اند یا اینکه آیت‌الله بنی‌صدر ملاک بوده‌اند و تاثیر آن در مخالفتها را من خبر ندارم، آشنایی من با آیت‌الله بنی‌صدر پس از این بود که آیت‌الله خمینی را گرفته بودند و علمای شهرستانها به عنوان اعتراض مهاجرت کرده بودند به تهران، من در آنجا با ایشان آشنا شدم، در مسائل هم وارد بود و شجاعانه برخورد می‌کرد ولی در این مسائل عمدتاً مراجع قم مطرح بودند، مراجع قم هم چون شاه مطرح بود برای شرکت در مبارزه خیلی تمایل نشان نمی‌دادند و می‌گفتند شاه حرفش را پس نمی‌گیرد و ما شکست می‌خوریم، و آیت‌الله خمینی اصرار داشتند که نخیر اگر ما درست عمل کنیم موفق می‌شویم، البته پس از اینکه مرحوم آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری مساله اصلاحات ارضی را در تهران مطرح کرده بودند مزاحمتی برای ایشان ایجاد شده بود، عده‌ای در بازار ایشان را هل داده بودند و عمامه ایشان افتاده بود و به ایشان اهانت شده بود و تقریباً ایشان در همان جریان دیگر عقب زدند و به این نتیجه رسیدند که نمی‌شود کاری کرد، و برای خیلی افراد این جور مطرح شده بود که وقتی با آیت‌الله خوانساری با آن موقعیت که در جامعه داشت و دستگاه و دولت هم با ایشان بد نبود این گونه عمل بشود و عمامه ایشان بیفتد و به ایشان اهانت بشود، دیگر تکلیف ما روشن است و ما زورمان نمی‌رسد و... ولی آیت‌الله خمینی عقیده‌اش این بود که هر چه از این کارها بکنند ما بایستی محکمتر بشویم. اما در مورد چگونگی و محدوده فعالیت اجتماعی زنها این خود یک مساله مشکلی است، در آن زمان نه نفر از علما اعلامیه‌ای امضا کردند که زنها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خودایشان هم اعلامیه دادند، ولی بعداً چون شرایط عوض شد شاید به این جهت نظر ایشان هم عوض شده باشد.

(پیوست شماره ۵)

◀ تشکیل جامعه مدرسین در حوزه علمیه قم

س: حضرتعالی به تشکیل هسته اولیه جامعه مدرسین در جریان مبارزه علیه انجمنهای ایالتی و ولایتی اشاره فرمودید، لطفاً درباره چگونگی تشکیل این جامعه و اهدافی که در این زمینه دنبال می‌کردید توضیح بفرمایید.

ج: تلاش ما در آن زمان این بود که مراجع را از یک طرف و مدرسین را از طرف دیگر هماهنگ کنیم، و این هماهنگی علما در آن زمان خیلی مهم بود. من یادم هست آقای وحید خراسانی که آن زمان تازه از نجف آمده بود یک روز من را دید و گفت: «من در یک مجلس دیدم آیت‌الله گلپایگانی آمد، آیت‌الله شریعتمداری آمد، آیت‌الله نجفی آمد، آیت‌الله خمینی آمد همه این مراجع در یک جا جمع شدند، من بهتم زد، در نجف که بودم اصلاً محال بود که مثلاً آیت‌الله حکیم با آیت‌الله سید محمود شاهرودی یا آیت‌الله خوئی در یک مجلس جمع شوند، حتی در یک مجلس فاتحه وقتی آن یکی می‌آمد آن دیگری می‌رفت و این خیلی نعمت بزرگی است که این بزرگان در یک جلسه می‌نشینند و با هم تفاهم می‌کنند».

روی این اصل ما منزل مراجع می‌رفتیم و از آنها درخواست می‌کردیم که هفته‌ای یک بار هر چند برای چای خوردن هم که شده کنار یکدیگر بنشینند و همین تجمع باعث می‌شد که شاه و دولت روی آنها حساب کنند.

ما به آقایان می‌گفتم وقتی شما متفرق باشید آنها می‌گویند اینها نیرویی نیستند ولی وقتی جلسه هفتگی داشته باشید یک قدرتی می‌شوید و آنها مجبورند روی شما حساب کنند و از بعضی تصمیم‌های خطرناک صرف‌نظر کنند. ما در جلسه مدرسین تصمیم می‌گرفتیم و تقسیم کار می‌کردیم و مثلاً بنا می‌شد هر پنج نفر منزل یکی از مراجع بروند و کارها را با هم هماهنگ بکنند و نظرات و اعلامیه‌های آنها را پیگیری کنند، و انصافاً در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی مراجع خیلی خوب آمدند، مدرسین هم خیلی خوب فعالیت کردند و این تلاشها سبب شد که دولت شکست بخورد و عقب نشینی کند، و مردم در آن وقت که دولت لایحه را پس گرفت احساس پیروزی کردند، در قم جشن گرفتند و چراغانی کردند تهران همه جا را چراغانی کردند، و این محکی بود برای آمادگی مردم و زمینه‌ای بود برای مبارزات و حرکت‌های روحانیت در آینده. البته مدرسین هم مختلف بودند بعضی‌ها در این جریان‌ها خیلی هماهنگ بودند، بعضی‌ها هم ملاحظه‌کار بودند و محافظه‌کاری می‌کردند، می‌آمدند در جلسه و چیزی نمی‌گفتند، من الان اسم نمی‌خواهم بیاورم، بعضی اصلاً یک کلمه حرف نمی‌زدند حتی یک چیزی را که می‌خواستیم امضا کنند به زحمت امضا می‌کردند. از کسانی که در امضا گرفتن خیلی نقش داشت مرحوم محمد ما بود با اینکه آن وقت جوان بود این اعلامیه‌ها را بر می‌داشت می‌برد در خانه آقایان و به عناوین مختلف از آنها امضا می‌گرفت و به خاطر همین امضاگرفتنها یکی دو مرتبه بازداشت شد و یک مرتبه سی و دو روز در زندان ماند و بعد آزاد شد. (۱)

× × × پاورقی × × ×

۱ - حجه الاسلام والمسلمین مرحوم حاج شیخ محمد منتظری در روز هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید و در حرم حضرت معصومه (س) در قم به خاک سپرده شد.

یک نکته تاریخی

من یک نکته را در همین جا به عنوان اینکه در تاریخ بماند بگویم: البته به عنوان تنقیص نمی‌گویم به عنوان اینکه یک واقعیت است عرض می‌کنم و آن اینکه در جلسه مدرسین حوزه علمیه قم نوعاً آقای امینی، آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای آذری، آقای ابطحی، آقای مکارم، آقای سبحانی و دیگر آقایان شرکت می‌کردند، مرحوم آقای قدوسی هم

شرکت می‌کرد، ولی آقای قدوسی از طرح مسائل انقلاب در مدرسه حقانی که یک مدرسه با برنامه محسوب می‌شد و مسئولیتش به عهده ایشان بود به شدت پرهیز می‌کرد و اجازه نمی‌داد مسائل انقلاب و حرفهای آقای خمینی به آنجا راه پیدا کند و اینها را به ضرر مدرسه می‌دانست و گاهی حتی از تدریس رساله آیت‌الله خمینی و نقل فتوای ایشان در مدرسه جلوگیری می‌شد، و این از چیزهایی بود که ما را زجر می‌داد. البته مدرسه رضویه هم که زیر نظر آقای شرعی اداره می‌شد تقریباً به همین شکل بود و طلبه‌هایی را که در مسائل سیاسی وارد می‌شدند و یا حتی روزنامه می‌خواندند بسا از مدرسه اخراج می‌کردند، و به طور کلی در تمام دوران قبل از انقلاب آقایان نوعاً با طرح این مسائل و شرکت طلبه‌ها در مسائل مربوط به مبارزه و انقلاب مخالف بودند، لابد نظرشان این بوده که دولت روی مدرسه آنها حساس نشود، ولی الان جمعی از طلاب آن دوره‌های مدرسه حقانی شده‌اند صددرصد انقلابی و اکثر پستهای حساس انقلاب را به عنوان انقلاب و به عنوان طرفداری از امام خمینی در دست گرفته‌اند. در حقیقت مسئولین مدرسه حقانی در آن زمان به مرحوم آیت‌الله میلانی بیشتر توجه و عنایت داشتند و با امام خمینی و حرکت‌های ایشان نوعاً موافق نبودند.

س: اساساً تشکیل جامعه مدرسین به ابتکار چه کسی بود و کدام یک از آنان نقش اصلی را به عهده داشتند؟

ج: تشکیل جامعه مدرسین احساس مسئولیتی بود که کردیم و کسی ما را به این کار امر نکرد، منتها ما اطراف آقای خمینی بودیم و باموضع‌گیریهای ایشان موافق بودیم و احساس می‌کردیم به سهم خود کاری باید انجام بدهیم، همه از روی اخلاص و احساس وظیفه در این کار وارد شده بودند، خودمان پول روی هم می‌گذاشتیم و افراد را به این طرف و آن طرف می‌فرستادیم یا اعلامیه‌ها را چاپ می‌کردیم، حتی خود آقایان مراجع می‌گفتند اگر فعالیت شماها نبود این کار به نتیجه نمی‌رسید، بلکه یک جلسه یازده نفری هم که بعداً تحت عنوان «اصلاح برنامه‌های حوزه» تشکیل شد تا اندازه‌ای متاثر از تشکیل جامعه مدرسین بود که می‌خواستیم یک کارهای اساسی‌تری انجام بدهیم.

س: آیا فعالیتهایی که حضرتعالی و دیگر آقایان برای هماهنگی مراجع و مدرسین حوزه انجام می‌دادید با نظر امام خمینی انجام می‌گرفت و یا اینکه ابتکار خودتان بود؟

ج: فعالیت جامعه مدرسین در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی و بعدش در رفراندوم بود که می‌خواستیم کمک مراجع باشیم، به اصطلاح نامه‌هایشان را برسانیم یا خودمان در تایید و پشتیبانی از آنها اعلامیه بدهیم و آنها را چاپ و توزیع کنیم و از این نوع کارها که آن وقت خیلی هم مشکل بود، چون آن وقت چاپخانه یا دستگاه تکثیر در اختیار ما نبود تا بخواهیم مخفیانه چاپ یا تایپ و تکثیر کنیم و به افراد مطمئنی بدهیم آنها را به دست افراد دیگر برسانند. همه این کارها نیرو می‌خواست و نیروهایش مدرسین حوزه و افراد مرتبط با آنها بودند و تشکل آنان به ابتکار خودشان بود.

س: چه کسانی آن وقت جامعه مدرسین را تشکیل می‌دادند، از آن میان چه کسانی فعالیت بیشتری داشتند؟

ج: البته الان همه آنها یادم نیست ولی من بودم، آقای ربانی شیرازی و آقای آذری قمی، آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای بودند، آقای سلطانی و حاج آقا مرتضی حائری بودند که گاهی از آنها می‌خواستیم شرکت می‌کردند. اعضای دیگر آن آقای حاج شیخ محسن حرم‌پناهی، آقای حاج آقا مهدی حائری تهرانی که الان ظاهراً در مسجد ارک نماز می‌خوانند، آقای حاج شیخ ابوالفضل خوانساری، آقای ابطحی کاشانی، آقای سیدمهدی روحانی، آقای مشکینی، آقای احمدی میانجی، آقای امینی، آقای مکارم شیرازی، آقای سبحانی، آقای فاضل‌لنکرانی، آقای محمد شاه‌آبادی، آقای تقدیری، آقای محفوظی، آقای ربانی املشی، آقای نوری همدانی، آقای گرامی، آقای طاهری خرم‌آبادی، آقای طاهر شمس، آقای محمدی‌گیلانی، آقای خزعلی، آقای جنتی، آقای محصلی و افراد دیگری بودند، منتها بعضی‌ها مقید و فعال بودند و مرتب می‌آمدند و بعضی‌ها همین که در

جلسه شرکت می‌کردند و راضی می‌شدند امضایشان در ورقه باشد ما خوشحال می‌شدیم و گاهی اوقات هم برای اینکه از آنها تجلیل شده باشد امضایشان را در اول امضاها می‌گذاشتیم، من و آقای ربانی شیرازی و آقای آذری و آقای هاشمی تقریباً از بقیه فعالتر بودیم، و بالاخره تشکیل جامعه مدرسین به خاطر پیشبرد اهداف حوزه و مراجع بود و انصافاً ارگان فعالی بود، ولی پس از پیروزی انقلاب بتدریج تقریباً استقلال خود را از دست داد و به صورت یک ارگان نیمه‌وابسته به دولت در آمد و چنین نیست که صددرصد جنبه حوزوی داشته باشد.

جلسه یازده نفره تحت عنوان اصلاح برنامه‌های حوزه

س: حضرتعالی در بیانات خود به جلسه یازده نفره‌ای اشاره داشتید که تحت عنوان «اصلاح برنامه‌های حوزه» تشکیل شده بود، بفرمایید آیا این همان جلسه جامعه مدرسین بوده یا با آن تفاوت داشته است؟ همچنین بفرمایید این یازده نفر چه کسانی بودند و چه اهدافی را در نظر داشتید؟

ج: آن جلسه یازده نفره به طور کلی غیر از جلسه جامعه مدرسین و یک کار دیگری بود، ما در حقیقت احساس می‌کردیم که کار اساسی باید کرد، در حقیقت جلسه یازده نفری یک جلسه سری بود برای اهداف بزرگ، و زیر پوشش اینکه می‌خواهیم برنامه‌های حوزه و کتابهای درسی را اصلاح و بررسی کنیم تشکیل داده بودیم در حالی که جنبه سیاسی داشت، البته خود اصلاح حوزه هم یک قسمت از برنامه بود. برنامه‌هایش را باید تنظیم کرد، کتابهای درسی باید تغییر کند و اینکه هر کس به حوزه می‌آید باید کنترلی بر کارهای او باشد، پرونده درسی و اخلاقی داشته باشد، جاسوس ممکن است بیاید، کمونیست ممکن است بیاید، این فکرها در مغز ما بود می‌گفتیم حوزه خودش را باید اصلاح کند تا جامعه را اصلاح کند، اسلام باید همه جا پیشرفت کند و این نیاز به برنامه دارد. بالاخره بر اساس این مسائل این جمع را تشکیل داده بودیم که تعدادشان به یازده نفر می‌رسید: من، مرحوم آقای ربانی شیرازی، آقای مشکینی، آقای آذری قمی، آقای امینی، مرحوم آقای قدوسی، آقای هاشمی رفسنجانی، آقایان خامنه‌ای (آسید علی آقا و آسید محمد آقا)، آقای مصباح یزدی، و مرحوم آقای حیدری نهبندی یا حاج آقا مهدی حائری تهرانی (تردید از من است) که مجموعاً یازده نفر می‌شدیم، آقای مصباح یزدی منشی جلسه بود. آقای محمد خامنه‌ای با افرادی همفکری کرده و یک اساسنامه خیلی مفصل با سیستم تشکیلاتی چهارپنجاه صفحه نوشته بود و به عنوان پیش‌نویس برای طرح در جلسه آورده بود که بعد از لورفتن قضایا و افتادن این اساسنامه به دست ساواک برای ما خیلی دردسر درست کرد. در این اساسنامه کمیته‌های مختلف، کمیته شهرستانها، کمیته‌های امور درسی و کتابهای حوزه، کمیته اطلاعات و ضداطلاعات و از این قبیل موارد آمده بود و با خط خیلی زیبا و خطکشی شده هم نوشته شده بود، چند نسخه از آن را تکثیر کردند و در اختیار افراد گذاشتند، اتفاقاً بعداً که از طرف ساواک آمدند منزل ما را گشتند یکی از آنها هم در خانه ما بود ولی پیدا نکرده بودند، بعد از مدتی یک نسخه از آن را در مغازه کتابفروشی آقای آذری (دارالعلم) پیدا کرده بودند و به خاطر این قضیه ما را بازجویی کردند و با آقای آذری مواجهه دادند و در دادگاه هم یک نسخه از آن را روی پرونده ما گذاشته بودند.

س: الان متن آن نزد شما موجود است؟

ج: الان من متن آن را ندارم، جزوه جالبی بود، حدود چهارپنجاه صفحه بود شاید در پرونده‌های ساواک موجود باشد یا بعضی آقایان داشته باشند. مرحوم آقای قدوسی نقل می‌کرد آن را با سنجاق طلا نزد شاه برده‌اند و روی آن معرکه گرفته‌اند.

◀ تاسیس «دارالترویج» از طرف حکومت برای مقابله با روحانیت

س: در همان زمانها در حوزه علمیه قم موسسه‌ای به نام «دارالترویج» از طرف رژیم شاه تاسیس شده بود، چه کسانی از علما در ارتباط با آن فعال بودند و آیا «دارالتبلیغ» مرحوم آیت‌الله شریعتمداری هم به این قضیه مربوط می‌شد با توجه به تشابه اسمی بین آنها، و آیا حضرتعالی در خنثی کردن دارالترویج فعالیتی داشتید یا خیر؟

ج: «دارالترویج» اصلاً خیلی چیز مبتدلی بود، این را همه می‌دانستند متکی به یک مرجع و یا پایگاهی در روحانیت نبود، چهارتا آخوند را راه‌انداخته بودند که ببرندشان تهران نشان بدهند که آخوندها هم با ما هستند، چهارتا آخوند را پیدا می‌کردند که به استقبال شاه ببرند و در مراسم شاه شرکت کنند، دارالترویج پیش همه بدنام بود حتی آقای شریعتمداری هم با آن موافقت نداشت، از اوقاف یک کمکی به آنها می‌کردند و بعد هم چون بی‌ریشه بود از بین رفت.

تاسیس «دارالتبلیغ» توسط آیت‌الله شریعتمداری

اما «دارالتبلیغ» خیلی آبرومند بود سر و صورت خیلی خوب داشت، مخالفت آیت‌الله خمینی هم با دارالتبلیغ به این معنا که موسسه‌ای برای تربیت مبلغ وجود داشته باشد نبود، ایشان عقیده‌اش این بود که طرح آن در شرایط فعلی یک کانال انحرافی است، در وقتی که ما داریم با نظام‌شاه و دولت مبارزه می‌کنیم مطرح کردن این معنا که ما می‌خواهیم مبلغ تربیت بکنیم سبب می‌شود که افکار یک عده در این مسیر قرار بگیرد و از اصل مبارزه غفلت بکنند. نظیر مساله انجمن حجتیه که آن هم همین اشکال را داشت و آنهایی که در مبارزه بودند می‌گفتند وقتی داریم با نظام و با رژیم شاه مبارزه می‌کنیم مساله عمده کردن مبارزه با بهاییها یک خط انحرافی است، می‌خواهند افکار جوانها را بیندازند در یک کانال انحرافی و سرشان را بند کنند به اینکه حالا داریم با فلان بهایی مبارزه می‌کنیم و دیگر با رژیم کاری نداشته باشند و همین طور هم بود، بسیاری از این جوانهای داغ و تندی که افکار انقلابی داشتند و دنبال این بودند که کاری انجام بدهند افتادند در مسیر مبارزه با بهاییها و بالنتیجه در مخالفت با رژیم کوتاه آمدند، و بلکه به آنها تلقین می‌شد که اگر می‌خواهیم در راهمان پیروز بشویم بایستی حالا با رژیم کاری نداشته باشیم تا اینکه بتوانیم ریشه بهائیت را بکنیم، آیت‌الله خمینی هم نظرشان به دارالتبلیغ یک چنین چیزی بود، آن وقت در افتتاح‌دارالتبلیغ -از قرار منقول- رئیس ساواک وقت هم شرکت کرده بود. روی این جهت آقای خمینی مخالف بود و ما هم که در مسیر مبارزه قرارداداشتیم با آن مخالفت می‌کردیم. البته دارالتبلیغ سر و صورتش خیلی خوب بود، آقای شریعتمداری می‌گفتند ما از همه جای دنیا، از آفریقا، از آمریکا، از اروپا می‌خواهیم طلبه بیاوریم تربیت کنیم و به آنجاها مبلغ بفرستیم، جوری بود که یک عده که می‌خواستند کاری کرده باشند -از علما و مدرسین قم- افتادند در مسیر تدریس در دارالتبلیغ، می‌گفتند عمل مثبت این است، مخالفت با رژیم شاه به جایی نمی‌رسد، شکست می‌خوریم، مبارزه با شاه مشت روی سندان کوبیدن است. ما می‌گفتیم این افکار انقلابی که در جوانها ایجاد شده است باید در مسیر مبارزه با شاه و رژیم فاسد او جهت پیدا کند، با این قضیه طلبه‌ها و مدرسین و فضلا و علمای قم دو دسته شدند، یک عده طرفدار آقای شریعتمداری بودند که در دارالتبلیغ تدریس می‌کردند و در حقیقت از مبارزه با رژیم جدا شدند، و عده‌ای دیگر در مسیر مبارزه با شاه و دستگاه حاکم قرار گرفته و از آقای خمینی جانبداری می‌کردند، در صورتی که در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی همه اینها با هم بودند. به هر حال دارالتبلیغ سبب شد که حوزه دو دسته شود، کسانی که می‌خواستند سرشان را درد نیاورند و اسمش هم این باشد که دارند کاری اسلامی می‌کنند و مبلغ تربیت می‌کنند، دلشان به همین جهت خوش بود، در حقیقت می‌شد بگویی که این کار ضربه‌ای به مبارزه با رژیم بود.

مجله مکتب اسلام

س: حضرتعالی که فرمودید علت مخالفت شما با دارالتبلیغ این بوده است، چطور شد که همفکر شما یعنی مرحوم آیت الله مطهری و افراد دیگری از این قبیل در بعضی از برنامه‌های دارالتبلیغ شرکت می‌کردند و در مجله «مکتب اسلام» مقاله می‌نوشتند؟

ج: مساله مجله «مکتب اسلام» یک مساله جدا بود، این مجله مربوط به دارالتبلیغ نبود اگر چه آقای شریعتمداری موسس آن بودند، آقای شریعتمداری یک سنخ کارهای روشنفکری داشتند، ذاتا اصلاح طلب بودند، اما شجاعت آن معنا را که بخواهند با شاه در بیفتند نداشتند ولی دلشان می‌خواست کار اصلاحی بکنند، مکتب اسلام را آقای مکارم و آقای سبحانی و بعضی دیگر از فضلا اداره می‌کردند و آقای شریعتمداری پشتیبانی می‌کرد، مجله ارتباطی به دارالتبلیغ نداشت، مجله‌ای بود که در آن وقت که اصلا طلبه‌ها در کار مقاله نوشتن و این جور چیزها نبودند از حوزه منتشر می‌شد و در آن زمان این کار تازگی داشت و یک چیز جالبی بود که حوزه علمیه هم یک مجله تبلیغی دارد. مکتب اسلام آن وقت یک چیز آبرومندی به نظر می‌آمد و به نفع حوزه بود. این مجله در زمان آقای بروجردی شروع شده بود و ایشان نیز آن را تایید می‌کردند، ولی دارالتبلیغ همان گونه که عرض کردم وقتی آغاز به کار کرد که مبارزه شروع شده بود و قضیه لویج شش‌گانه و فراندوم مطرح بودو به نظر می‌رسید در این شرایط یک کانال انحرافی است، اما ظاهرش خیلی خوب بود، اسمش این بود که ما می‌خواهیم مبلغ تربیت بکنیم، ما باید کار زیر بنایی بکنیم، ما باید در همه جا مبلغ و ایادی داشته باشیم و تبلیغ اسلام بکنیم، اگر طلبه‌های مبلغ خوب داشته باشیم بالنتیجه قدرت پیدا می‌کنیم و می‌توانیم کاری بکنیم. آقای مطهری هم از وقتی رفته بود تهران دیگر خیلی در جریان مبارزات به صورت مستقیم نمی‌توانست باشد، در دانشگاه اگر چه استقلال خودش را حفظ کرده بود اما نمی‌توانست مثل ما در مبارزات شرکت کند، ایشان عقیده‌اش این بود که باید کارهای علمی و تربیتی کرد، ایشان در دانشگاه کارهای تربیتی می‌کرد می‌گفت باید کج‌دار و مریز رفت که بتوانیم خودمان را حفظ کنیم و کار کنیم. دارالتبلیغ هم برای تربیت مبلغ و پیاده کردن اسلام و رساندن صدای اسلام به آفریقا و اروپا و سایر کشورها یک اساسی راپی‌ریزی می‌کرد و آقای خمینی هم با اصل این کار مخالف نبودند ما هم مخالف نبودیم، ولی می‌گفتیم چرا حالا که ما دستمان به یک کار اساسی بند شده اینها کانال انحرافی درست کرده‌اند و نیروها را به آن مسیر سوق می‌دهند؟ البته آقای شریعتمداری این جور نبود که با رژیم یا با شاه ساخته باشند، اما آن شجاعتی را که مثل آقای خمینی بخواهد با رژیم در بیفتد نداشت.

ماجرای یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه

در همین جا بجاست برای روشن شدن تفاوت دیدگاههای آیت الله خمینی و آیت الله شریعتمداری و روحیات آنها، به ماجرای ریختن کماندوها به مدرسه فیضیه اشاره کنم. ایام عید نوروز و روز وفات امام صادق (ع) (سال ۱۳۴۲) بود من صبح زود داشتم می‌رفتم منزل آیت الله خمینی روضه، دیدم از دبیرستان حکیم نظامی قم شاید حدود هزار نفر آمدند بیرون و آمدند منزل آقای خمینی و منزل دیگری را که کنار منزل ایشان بود پر کردند، کوچه و اطراف پر از جمعیت شد مشخص بود که اینها آمده‌اند اینجا برنامه‌ای را اجرا کنند، کاملا مشخص بود که اینها افراد عادی نیستند، افسر و کماندو بودند که کلاههایشان را برداشته بودند و خط کلاهها به جلوی سرشان پیدا بود، همه آنها سر برهنه بودند. من در آنجا کنار آقای خمینی نشسته بودم، به ایشان گفتم گویا اینها منظوری دارند، ایشان گفتند بله علی القاعده آمده‌اند جلسه را به هم‌بزنند. آن وقت ایشان آقای خلخالی و

آقای موحدی کرمانی را -ظاهرا- فرستادند که در منبر آنها را تهدید کنند و فرمودند: اعلام کنید اگر چنانچه اینجا کسی صلوات بیجا بفرستد یا کاری بکند که بخواهد مجلس را به هم بزند من راه می‌افتم می‌آیم در صحن حرفه‌ایم را می‌زنم، خیال نکنید که من از این چیزها وحشت دارم، من به جای اینکه اینجا حرف بزنم بلند می‌شوم می‌آیم در صحن حضرت معصومه (س) و در جامعه حرفه‌ایم را می‌زنم، مواظب باشید دست از پا خطا نکنید و کسی صلوات بیجا نفرستد. با این تهدیدها آنها در آنجا نتوانستند کاری بکنند، بعد که روزه تمام شد این عده بلند شدند رفتند مدرسه حجتیه، آقای شریعتمداری در آنجا روزه داشت -روز وفات امام جعفر صادق (ع) بود- آنجا هم برنامه اجرا نکرده بودند تا اینکه عصر رفتند مدرسه فیضیه و برنامه خودشان را که ایجاد رعب در روحانیت بود در آنجا اجرا کردند و آن فاجعه مدرسه فیضیه را به بار آوردند. یکی از مسائلی که در ذهن من خلجان دارد این است که روزه آیت‌الله گلپایگانی در روز وفات امام صادق (ع) در مدرسه فیضیه را که آن فاجعه در آن به وجود آمد چه کسی پیشنهاد کرده بود، روزه آیت‌الله گلپایگانی در مدرسه فیضیه تا آن سال سابقه نداشت، ایشان صبحها در خانه‌اش روزه می‌گرفت همان سال هم در خانه‌اش روزه گرفت، آقای خمینی در خانه‌اش روزه می‌گرفت آقای شریعتمداری هم در مدرسه حجتیه روزه می‌گرفتند، آقای گلپایگانی هم صبح طبق معمول در خانه‌اش روزه گرفته بود، اما تشکیل روزه عصر در مدرسه فیضیه به چه انگیزه‌ای بوده و چه کسی آن را پیشنهاد کرده بود نمی‌دانم! بالاخره تا آن سال ایشان در مدرسه فیضیه روزه نگرفته بود، در آن روز عصر از طرف ایشان مجلس روزه برقرار شده بود و خود ایشان هم شرکت کرده بودند و مجلس خیلی مفصلی بود، و آقای حاج انصاری منبر رفت و بالاخره کماندوها که حدود هزار نفر بودند به فرماندهی سرهنگ مولوی در مدرسه فیضیه مجلس را به هم زدند و آن صحنه فجیع و تاسف‌بار را درست کردند، جمع کثیری از طلبه‌ها را کتک زدند و عده زیادی مجروح شدند، واموال و کتب را آتش زدند و گفته شد بعضی کشته شدند، به مراجع و علما و طلاب و حوزه علمیه زیاد اهانت کردند. آقای شریعتمداری از این قضیه حساسی ترسیده بود، در همان ایام من رفتم منزل آقای شریعتمداری ایشان گفتند شما آقای خمینی را می‌بینید؟ گفتم بله، گفت من شنیده‌ام که ایشان می‌خواهند صحبت کنند یا اعلامیه بدهند، شما از قول من به ایشان بگویید اینها برنامه‌شان این است که شما و من را از میان بردارند، اینها دستور دارند، برای من از تهران اطلاع آمده که اینها برای این کارها دستور دارند، و بالنتیجه همه چیز خراب می‌شود، شامبه ایشان بگویند که یک بار تند رفتند یک بار هم ملاحظه بکنند، اینها الان که با این وضع آمدند و این جور طلبه‌ها را زدند و به این شکل کتک کاری کردند دستور داشته‌اند و الان جای صحبت و اعلامیه نیست بایستی یک قدری صبر کنیم تا مشورت کنیم ببینیم چه باید کرد، شما این پیغام را از من به ایشان برسانید. من رفتم به آقای خمینی مطالب ایشان را گفتم، آقای خمینی گفتند ایشان ترسیده است! تازه الان وقت کار است، اینها فاجعه مدرسه فیضیه را درست کردند، الان وقت بهره‌برداری و روزه‌خوانی است ما بیاییم ساکت بنشینیم! آن وقت ایشان یک اعلامیه دادند خطاب به علمای تهران با عنوان شاه‌دوستی یعنی غارتگری! شاه‌دوستی یعنی ضربه‌زدن به پیکر قرآن و اسلام، شاه‌دوستی یعنی کوبیدن روحانیت...، که خیلی اعلامیه تندی بود، در همان وقت مرحوم آقای لواسانی هم از تهران آمده بود قم و گفته بود برای پیشگیری از تهاجم کماندوها به منزل آقای خمینی در منزل ایشان را ببندید که آقای خمینی خیلی ناراحت و عصبانی شده بودند و گفته بودند چه کسی گفته در خانه من را ببندید؟ نخیر در خانه من همیشه باز است، هر که می‌خواهد بیاید من مهیا هستم، ضمناً فاجعه مدرسه فیضیه روز بعد نیز تکرار شد و هدف آنان به خیال خودشان مرعوب کردن مراجع و علما بود ولی با اعلامیه مرحوم امام آبروی شاه و دولتیان رفت.

◀ شایعه فرار شاه

س: ظاهراً بعد از این قضایا حضرتعالی با اصرار مانع رفتن مرحوم امام به حرم مطهر شده‌اید و به این وسیله توطئه‌ای را خنثی نمودید؟

ج: جریانی که به آن اشاره کردید از این قرار است: سر شب من در خانه نشسته بودم که کسی آمد و گفت: شایع است که شاه فرار کرده! من بلافاصله به سرعت از منزل به قصد منزل آیت‌الله خمینی حرکت کردم، در راه نیز شایعه شنیده می‌شد، به منزل ایشان که رسیدم دیدم جمعی از جمله آقای امینی، آقای حاج سید محمد حسین لاله‌زاری و سرهنگ اشرفی - در حالی که لباس شخصی به تن داشت - نشسته‌اند و همان شایعه مطرح بود و گفته می‌شد که از شهربانی قم سؤال شده آنها هم اظهار تردید و بی‌اطلاعی کرده‌اند، ایام هم ایام زیارتی بود و قم شلوغ بود، در این اثنا بعضی مصر بودند که آیت‌الله خمینی به حرم مشرف شوند و غرض در حقیقت شعار و تظاهرات بود ولی به نظر، مساله مشکوک و مورد شبهه بود و احتمال توطئه می‌دادیم، من و آقای امینی با تشرف ایشان به حرم مخالفت کردیم و گفتیم در این شرایط و شلوغی صحن و حرم تشرف شما صلاح نیست، ایشان اول قبول نمی‌کردند ولی بالاخره با اصرار ما منصرف شدند، آقای امینی می‌گفت من به قدری ناراحت بودم که تصمیم داشتم اگر ایشان منصرف نشوند قبای ایشان را بگیرم و بکشم ولو موجب پرت شدن ایشان باشد.

کمک دکتر واعظی رئیس بهداری قم به مجروحان مدرسه فیضیه

در اینجا یک جریان را نقل کنم که داستان شنیدنی است و آن اینکه یک روز من با مرحوم آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل‌عاملی در منزل آن مرحوم مشغول بحث بودیم که شخصی آمد و گفت من «محمدعلی واعظی» هستم، مرا وزیر بهداری فرستاده برای بهداری قم و دستور داده‌قم که می‌روی چون پایگاه روحانیت است به دیدن مراجع برو، به ترتیب اول منزل آیت‌الله شریعتمداری، دوم منزل آیت‌الله گلپایگانی، سوم منزل آیت‌الله مرعشی و چهارم منزل آیت‌الله خمینی، حالا چون من آشنا نیستم شما مرا ببرید و به آقایان معرفی کنید. من ایشان را بردم به آقایان معرفی کردم ولی چون من با آقای خمینی مربوط بودم ایشان هم در حقیقت مرید آقای خمینی شد.

س: چطور شد ایشان خدمت شما رسیدند و این امر چه تاثیری در حوادث سیاسی قم داشت؟

ج: ایشان یک آدم مذهبی بود، آخوندزاده هم بود اهل سده اصفهان (خمینی‌شهر) پسر مرحوم حاج شیخ حسن و باجناق دکتر وحید بود و لابد از جایی شنیده بود که ما با آقایان بخصوص با آقای خمینی مربوط هستیم، خلاصه آن روز که کماندوها ریختند در مدرسه فیضیه این آقای دکتر واعظی مسئول بهداری قم بود، پنجاه شصت تا طلبه شاید هم بیشتر مجروح شده و در بیمارستان بستری بودند، ما هم به دیدن آنها رفتیم و مردم هم گروه گروه به دیدن آنها می‌آمدند، مرحوم آقای دکتر واعظی می‌گفت سازمان امنیت به من فشار می‌آورد و مرا مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد که چرا اینها را از بیمارستان بیرون نمی‌کنی؟ چون مردم دسته دسته از قم و تهران و جاهای دیگر به عیادت آنها می‌آمدند و به دولت و سرهنگ مولوی بد و بیراه می‌گفتند و این وسیله تبلیغاتی عجیبی شده بود، آقای دکتر واعظی رفته بود تهران در وزارتخانه و گفته بود من دیگر به قم نمی‌روم این چه برنامه‌ای است که سازمان امنیت به من فشار می‌آورد که این همه مجروحین را از بیمارستان بیرون کنم، همیشه در جهان بهداشت و درمان از سیاست جداست، باید هر کس مجروح است ولو اینکه او را از جبهه جنگ بیاورند معالجه شود، من با این کار تا اندازه‌ای مردم را از ناراحتی بیرون می‌آورم، من اگر بخوام اینها را از بیمارستان بیرون کنم مردم من را تکه تکه می‌کنند. بالاخره با اصرار به او گفته بودند تو برگرد برو سر کارت ما برای تو تقدیرنامه هم می‌فرستیم، خلاصه مرحوم دکتر واعظی در این جریان خیلی شجاعت به خرج داد و در مقابل

فشار سازمان امنیت ایستاد.

س: آقای دکتر واعظی همان کسی است که بعد از انقلاب مدتی استاندار اصفهان شد؟
 ج: بله ایشان بعد از انقلاب استاندار اصفهان شد. رابطه ما با ایشان خیلی صمیمی بود، آقای خمینی هم به ایشان علاقه داشت و تقریباً محرم اسرار ایشان هم بود، قبل از پیروزی انقلاب مرحوم محمد ما هر وقت می‌رفت تهران پاتوق او منزل دکتر واعظی بود، ما هر وقت می‌رفتیم تهران می‌رفتیم منزل دکتر واعظی، منزل ایشان شده بود مرکز سیاست و انقلاب، خانم ایشان هم -خدا خیرش بدهد- اگر اعلامیه داشتیم اعلامیه‌ها را می‌گرفت و در خانه‌ها می‌انداخت و در جریان انقلاب فعال بود. یک وقت مرحوم محمد یک بچه اعلامیه به پشت انداخته بود وساعت یک و نیم بعد از نصف شب رفته بود خانه دکتر واعظی، دکتر واعظی گفته بود من چیزیم نیست اما این چه وضع آمدن است! من نمی‌گویم نیا اما یک جووری بیا که موجب سوءظن پلیس نشود!

تبلیغات علیه روحانیت و به سربازی بردن طلاب

س: از آمدن شاه به قم و تحریم بیرون آمدن طلاب از خانه و حضور در صحنه استقبال توسط مراجع، و نیز از جریان سربازی بردن طلاب به دستور شاه پس از قضیه مدرسه فیضیه، اگر حضرتعالی خاطراتی دارید یا فعالیت خاصی داشته‌اید بفرمایید.
 ج: در جریان مبارزات علیه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی کار روحانیت رونق پیدا کرده بود و دولت‌ها شکست خورده بودند، وضعیت خوب نبود، بر این اساس در جریان لوایح شش گانه شاه شخصاً وارد صحنه شد، و از آنجا که مرکز مبارزه در قم بود شاه به این نتیجه رسید که خودش بیاید قم و روحانیت را له کند و آن را تحت الشعاع قدرت خود قرار دهد، برای اینکه زمینه آمدن شاه فراهم شود یک عده از لاتها را جمع کرده بودند و در ماشینها نشاندند و در خیابانها علیه روحانیت شعار می‌دادند، من یادم هست جلوی مسجد امام حسن قم هفت هشت نفر از همین اوباش به آخوندها متلک می‌گفتند و فحش می‌دادند، آدمهایی که خوب و با شخصیت بودند رفته بودند درون خانه‌هایشان، در خیابانهای مسیر شاه برای استقبال یک عده از آنهايي که می‌خواستند دستشان به دم گاو بند باشد -چون برای ثوابش که نیست اینهامی خواهند کاسبی کنند- طاق نصرتهای زیادی زده بودند، اتفاقاً شاه از یک طرف دیگر آمد و یکدفعه در میدان آستانه پیدایش شد، همه طاق نصرتها هم هدر رفت! تیمسار اویسی هم کارگردان قضیه بود، و ما نشنیدیم که آخوندها برای تماشا یا استقبال دور و برش رفته باشند، همه آخوندها رفته بودند درون خانه‌هایشان، بالاخره شاه برای اینکه اظهار قدرت کرده باشد و آن قدرت و صولتی را که برای روحانیت پیداشده بود بشکند یک چنین مسافرتی به قم کرد، ولی آمدن شاه خیلی به نفعشان نشد. بعد از رفتن شاه بود که حوادث بعدی اتفاق افتاد و به مدرسه فیضیه -حدود دو ماه بعد- حمله شد و بعد از آن هم طلبه‌ها را برای سربازی گرفتند، و این آخرین تیری بود که در ترکش داشتند، هر آخوندی را که می‌دیدند به درد سربازی می‌خورد می‌گرفتند می‌بردند، از جمله همین آقای هاشمی رفسنجانی را هم بردند سربازی، بعد ما یک وقتی پیش آیت الله خمینی نشستیم بودیم، گفتم طلبه‌ها را به سربازی می‌برند، ایشان گفتند اتفاقاً چیز بدی نیست برای اینکه این آخوندجماعت تا می‌بیند یک کسی یک اسلحه به دوشش است وحشت می‌کند، اینها بروند آنجا با سلاح و با این جور چیزها سر و کار داشته باشند شجاع و ورزیده می‌شوند، آدم باید تیراندازی بلد باشد، یک وقت اگر چیزی پیش آمد باید جنگ بلد باشد، بعد خود ایشان به مناسبت گفتند من تیراندازی خوب بلام، جنگ هم کرده‌ام، یک وقتی خوانین آمدند خمین را غارت کنند من از آنهايي بودم که اسلحه دست گرفتم و رفتم با آنها مبارزه کردم، این درست نیست که آخوندها با اسلحه و با سلاح روز آشنا نباشند، بگذار طلبه‌ها هم بروند دستشان با سلاح آشنا بشود شجاع و ورزیده بشوند، خلاصه یک عده را گرفتند بردند ولی بعضی از آنها از جمله آقای هاشمی رفسنجانی از سربازی فرار کردند.

س: انعکاس این عمل در بین مردم چگونه بود؟
ج: مردم حمل بر مظلومیت آخوندها می کردند، آن وقتها مردم به نفع روحانیت قضاوت می کردند.

ارباب متولی مسجد اعظم برای تعطیلی درس مراجع در این مسجد

س: پس از هجوم به مدرسه فیضیه و ارباب حوزه علمیه قم گویا مدتی درب مسجد اعظم را به روی حضرتعالی و مرحوم امام و آیت الله شریعتمداری بسته بودند، علت آن چه بود؟
ج: در آن زمان هم درس آقای خمینی و هم درس آقای شریعتمداری در مسجد اعظم بود، از جمله کارهایی که آنها کرده بودند ترساندن متولی مسجد اعظم بود، بعد ایشان هم گفته بود که بروند درهای مسجد را ببندند که آقایان نروند درس و در نتیجه وقتی درهای مسجد اعظم بسته شد آقایان درس را در صحن حضرت معصومه (س) شروع کردند، هم آقای خمینی و هم آقای شریعتمداری، در آن زمان من خودم برای تشجیع و ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می کردم و دیگران را هم تشویق می کردم که در درس ایشان و درس آقای شریعتمداری که در صحن کوچک برگزار می شد شرکت کنند. اتفاقاً یک روز در همان ایام آقای خمینی داشت مساله «قصر و اتمام» را مطرح می کرد که مثلاً کسانی که کاسب هستند و هفته ای یک بار یا دوبار می روند تهران و می آیند نمازشان شکسته است، و من اشکال کردم که نماز آنها تمام است و مقداری سر این مساله بحث شد. البته بعد حاجی احمد یا آقای آقا محمدحسن رفته بود پیش آقای خمینی که خلاصه اشتباه شده و عذرخواهی کرده بود و آقای خمینی گفته بودند من جایی که کسی اختیار دارش باشد نمی روم درس بگویم، من جایی می روم که مال خدا باشد، بعد بالاخره با اصرار زیاد ایشان را راضی کرده بودند که در همان مسجد اعظم درس بگویند.

بر سر ما هم یک بار این بازی را در آوردند، در سالن مسجد اعظم را بر روی ما بستند، من هم آمدم بیرون پشت در سالن مسجد درس گفتم، یکی دو روز همین شکل بود بعد در را بر روی ما باز کردند، خوب متولی مسجد اعظم را گاهی تهدید می کردند گولش می زدند، خدا ایشان را هم رحمت کند.

جمع آوری کمکهای مردمی برای بازسازی مدرسه فیضیه

س: گویا قرار بود مدرسه فیضیه پس از حمله رژیم در دوم فروردین ۱۳۴۲ به این مدرسه توسط امام بازسازی بشود و مبالغی نیز جمع آوری شده بود، کم و کیف این قضیه را اگر یادتان هست بفرمایید.

ج: بله، این بیشتر جنبه شعاری و مبارزه تبلیغاتی داشت، البته آن روز اسم امام و آقای شریعتمداری با هم بود، بنا شد کسانی که می خواهند کمک بکنند اقلاً دو تومان (بیست ریال) بدهند، اول از طرف دولت و از طرف ساواک یک تهدیدی شده بود که بانکها حساب باز نکنند ولی مع ذلک بانکها مقاومت کردند و به عنوان کمک به بازسازی مدرسه فیضیه حساب باز کردند، هم تهران هم قم و هم جاهای دیگر، افراد که می آمدند نقل می کردند گاهی اوقات دوپست سیصد نفر مردم در صف ایستاده بودند پول به حساب بریزند، یک جنبه شعاری پیدا کرده بود و به حساب این دونفر یعنی به حساب امام و آقای شریعتمداری پول زیادی جمع شده بود، خلاصه هر کس می خواست به رژیم دهن کجی بکند به این حساب پول می گذاشت، حتی در تهران زنهای بدحجاب و بی حجاب هم داخل صف بودند و پول به حساب بازسازی مدرسه فیضیه می گذاشتند، این خودش یک وسیله همبستگی ملی بود.

س: آیت‌الله گلپایگانی چرا کنار بودند؟

ج: ایشان وارد این صحنه نمی‌شدند، در آن زمان محور امام بود بعدش هم آقای شریعتمداری، وقتی که امام را بازداشت کردند دیگر محور آقای شریعتمداری شده بود.

تحصن در مسجد بازار نجف‌آباد در اعتراض به بازداشت امام

س: ظاهراً در اعتراض به بازداشت امام در خرداد سال ۱۳۴۲، به پیشنهاد حضرت‌عالی مردم و علمای نجف‌آباد تحصن هفت روزه‌ای را ترتیب دادند، اگر ممکن است جزئیات آن را توضیح دهید.

ج: آیت‌الله خمینی در عاشورای همان سال «سیزدهم خرداد ۴۲» در مدرسه فیضیه سخنرانی کوبنده‌ای علیه دستگاه انجام دادند. آن زمان در ایام محرم و صفر و ماه رمضان من می‌رفتم نجف‌آباد، در نجف‌آباد شنیدم که ایشان در مدرسه فیضیه سخنرانی داغ و تندی کرده و ایشان را بازداشت کرده‌اند، بلافاصله رفتم در مسجد بازار، ائمه جماعت را خبر کردم آمدند، گفتیم اینها به حریم مرجعیت اهانت کرده‌اند ما از این مسجد تکان نمی‌خوریم تا اینکه خبری از آقای خمینی و علمای دیگر که گرفته‌اند به دست بیاوریم، آقای قمی را هم از مشهد گرفته بودند، آقای محلاتی را هم از شیراز گرفته بودند، بعضی از علما و فضلاء دیگر را هم گرفته بودند، بالاخره ما در مسجد بازار نجف‌آباد متحصن شدیم و مردم هم به دنبال ما آمدند، همه طبقات حتی اداریها و فرهنگیها هم در آن تحصن شرکت کردند و اجتماع عجیبی بود، هفت شبانه‌روز ما در مسجد بودیم، مسجد پر از جمعیت بود، همه چیز می‌گفتیم، منبریها منبر می‌رفتند و به عنوان نصیحت خطاب به دستگاه می‌گفتند شما اشتباه می‌کنید روحانیت و مرجعیت است که همیشه کشور را حفظ کرده اسلام را حفظ کرده، و الان به حریم مرجعیت اهانت شده است، آقای حاج آقا باقر تدین آن روز یک منبر داغ رفت، یک روز هم من مشغول صحبت بودم از اصفهان حدود صد نفر یا بیشتر کم‌اند و آمدند یک‌دفعه داخل مسجد شدند، من دیدم مردم دارند وحشت می‌کنند و به آنها نگاه می‌کنند، فوراً گفتم مردم اینها هم مسلمانند، اینها هم ایرانی هستند، اینها هم از اینکه می‌بینند کشور به اینجا رسیده و روحانیت و دین دارد زیر پا گذاشته می‌شود ناراحتند، اینها هم مثل شماعزادار امام حسین (ع) هستند، و با این صحبتها ترس مردم را ریختم، آنها هم مقداری نشستند و جرات نکردند چیزی بگویند و رفتند. برای مردم این تحصن آن قدر قداست پیدا کرده بود که یکی از رعیتها آمد و گفت آقا آب کشاورزی من هرز می‌رود بروم آبیاری بکنم؟ من گفتم حالا یک جوری که کسی نفهمد برو باغت را آب بده و برگرد. تمام مغازه‌ها بسته بودند، مسجد بازار با پشت‌بامش پر از جمعیت می‌شد، ما شام و ناهارمان را همان‌جا می‌خوردیم، چند حلب خرما می‌خریدیم با نان و پنیر و چیزهای ساده و همان‌جا می‌خوردیم، بعضی‌ها می‌رفتند منزل چیزی می‌خوردند و برمی‌گشتند، سروصدای این تحصن در اصفهان و خمینی‌شهر (سده) و سایر شهرستانهای اطراف پیچید تا جایی که استاندار اصفهان به تعبیر خودشان گفته بود تحصن نجف‌آباد استان اصفهان را آلوده کرده است. رئیس شهربانی به طور پنهانی و سری می‌گفت ما را تحت فشار گذاشته‌اند که این قضیه را تمام کنیم، بعد گفت در استانداری اصفهان کمیسیون امنیت تشکیل دادند و همه نظرشان این بود که بایستی فلانی را بازداشت کرد، بعد می‌گفت من گفتم: من این قدر به متانت فلانی عقیده‌مندم که اگر بخواهد خونریزی هم بشود خود ایشان جلوی خونریزی را می‌گیرد، اما اگر بخواهید او را بازداشت کنید اقلاً صد نفر کشته می‌شوند، من این کار را نمی‌کنم من از ریاست شهربانی استعفا می‌دهم و بعد شما هر کاری که می‌خواهید بکنید. این را به من گفت، من تحقیق کردم دیدم راست می‌گفته، آدم خوبی بود، فامیلی او «کشمیری» بود، درجه او سرگرد و اهل شیراز بود. در مسجد صحبت می‌شد بعضی‌ها می‌گفتند برویم محله بهاییها را آتش‌بزنیم، من گفتم این کار انحرافی است، الان اگر یک چنین کاری بکنید بهانه پیدا می‌کنند می‌آیند همه را بازداشت می‌کنند، ما باید کاری بکنیم که خون از دماغ کسی ریخته نشود، کتک کاری و دعوا و جنگ نشود، فقط حرفمان این است که چرا به حریم

مرجعیت و روحانیت حمله شده؟ و بالاخره با آقای شریعتمداری تماس گرفتیم، من به وسیله فرستادن آقای احمدآقا دری از نجف آباد جریان را به ایشان اطلاع دادم و چون خانه ایشان هم محاصره و کنترل بود و افراد را تفتیش می کردند ایشان نامه ای را زیر کتابی صحافی کرده فرستاده بودند بدین مضمون که ما داریم با رژیم صحبت می کنیم و قول مساعد دادند که متعرض مراجع نشوند، شما مردم را دلگرم کنید و به تحصن خاتمه دهید، بالاخره ما مردم را در جریان گذاشتیم و گفتیم چون آقایان مراجع از ما خواسته اند فعلا ما تحصن و اعتصابمان را تعطیل می کنیم و اگر خواسته هایمان عملی نشد دوباره از نو تحصن خود را شروع می کنیم و به این شکل پس از هفت روز تحصن را ختم کردیم. این قضیه در همه جا صدا کرد، من نشنیدم جای دیگر این کار را کرده باشند، من در این هفت شبانه روز از مسجد بیرون نرفتم و علما هم با مریدهایشان بودند، من کارم این بود که راه می افتادم در مسجد می رفتم احوال علما را می پرسیدم و با آنها صحبت و گفتگو می کردم، در آن مدت هر چه به من اصرار کردند آنجا برای همه نماز جماعت بخوان نخواندم، برای اینکه همه پیش نمازها آمده بودند و من نمی خواستم تصور شود که من می خواهم بر آنها آقایی کنم. البته در همان زمان یک اعلامیه هم نوشتیم و آن را چاپ کرده و در میان مردم منتشر کردیم و اهداف خودمان از این تحصن را در آن نوشته بودیم که تاثیر بسیار خوبی داشت، و بالاخره در آن تحصن از دین و روحانیت و علما و شخص امام خیلی ترویج شد.

قیام مردم در پانزده خرداد

س: از حوادث پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ و کشتار مردم در شهرهای مختلف ایران از جمله قم، تهران، ورامین، کاشان و... اگر خاطره ای دارید بفرمایید.

ج: آن زمان که آقای خمینی را بازداشت کردند و به دنبال آن حادثه پانزده خرداد بوجود آمد من در نجف آباد بودم و همان گونه که گفتم ما در آنجا هفت روز در مسجد بازار تحصن کردیم و مردم مغازه ها را و کشاورزان کار را تعطیل کردند. من آن وقت قم نبودم اما جریان را شنیدیم که به این شکل بوده، از پایین شهر قم مردم حرکت کردند بخصوص زنها خیلی نهضتشان عجیب بوده، یکی از آقایان به نام آقای حاج آقاعلی چهل اخترانی سردسته آنها بود، مردم را به حرکت در آورده و همه را آورده بودند در صحن، مامورین تیراندازی کرده و داخل کوچه ها بعضی را گیر انداخته بودند، قیام قم خیلی عجیب بود بخصوص قیام زنهای قم، کسانی که تعریف می کردند می گفتند زنها به سر و سینه خودشان می زدند و شعر و نوحه می خواندند. حاج آقاعلی بعد مورد تعقیب قرار گرفت و فرار کرد و مدتها در نجف بود، آقایان مراجع هم در نهضت قم نقش داشتند. تهران هم که جریانش معروف است، آنجا هم عده زیادی را کشتند، هم در قم افرادی را کشتند هم در تهران. سر پل باقرآباد ورامین جمعیت زیادی را که برای استقبال از مردم ورامین آمده بودند به رگبار بستند، بالاخره خیلی شهرها تکان خوردند، پانزده خرداد نهضت عجیبی بود.

س: قضیه مرحوم طیب و اعدام شدنش در محافل چگونه توصیف می شد؟

ج: همه مردم دستگاه را محکوم می کردند، می گفتند طیب جلوتر با شاه بوده ولی بعدا توبه کرده، در حقیقت به آنها بستند که یک فردی به نام «توفیق قیسی» آمده به اینها پول داده که شورش کنند، ولی با اینکه روزنامه ها همه می نوشتند در ذهن مردم جا نمی افتاد، می فهمیدند که اینها بازی است و دارند پرونده سازی می کنند. مرحوم طیب و حاج اسماعیل رضایی را کشتند، مردم از این قضیه خیلی ناراحت بودند، یک عده زیادی را گرفتند، ما که بعد به زندان قصر رفتیم با بعضی از آنها بودیم، اینها از میدانیهای تهران و طرفداران طیب بودند افرادی مثل «حسین شمشاد» و «محمد باقریان» و دوتا برادر بودند به نام «عباس شیرزاد» و «حسین شیرزاد» که در میدان بارفروش بودند و در جریان طیب دستگیر شده بودند و بعضی از آنها بچه های خوبی بودند، روی علاقه و ایمان راه افتاده بودند. در زندان قصر با بعضی از آنها مانوس شدیم، آن وقت که ما اینها را دیدیم سال ۴۷ بود، محمد ما هم آنجا بود، آقای انواری و متهمین به قتل منصور در

بند سه بودند و ما در بند چهار.

دستگیری علمای شهرستانها

س: در جریان پانزده خرداد سال ۴۲ آیت‌الله محلاتی را در شیراز و آیت‌الله قمی را در مشهد دستگیر کرده بودند، آیا بازداشت اینان با بازداشت آیت‌الله خمینی رابطه‌ای داشت و به صورت یکجا تصمیم‌گیری شده بود؟

ج: این نهضت یعنی نهضت روحانیت جا افتاده بود، مردمی هم بود، اگر از روحانیون افرادی هم مخالف بودند فوقش ساکت بودند، کسی علیه این نهضت آن وقت حرفی نمی‌زد، در آن زمان آقای محلاتی خودش در شیراز محور بود، آقای قمی هم در مشهد محور بود، منبرهای آقای قمی از منبرهای آقای خمینی هم داغتر بود، در حقیقت استان خراسان را آقای قمی رهبری می‌کرد، آقای محلاتی هم در شیراز همین طور بود، در همان وقتی که اینها تصمیم گرفتند آقای خمینی را بازداشت کنند احتمال می‌دادند که جاهای دیگر هم سروصدا شود، به همین جهت در دو شب تعداد زیادی را بازداشت کرده بودند، حدود شصت نفر از علما را از سراسر ایران بازداشت کرده بودند منحصر به آقای محلاتی و آقای قمی نبود، در همان شیراز حاج آقا مجدالدین پسر آقای محلاتی را هم بازداشت کرده بودند، آقای قاضی طباطبایی را در تبریز گرفته بودند، افرادی مثل آقای مطهری و آقای مکارم و آقای خلخالی و آقای فلسفی و کسانی دیگر را هم از تهران و شهرستانها گرفته بودند، به نظر خودشان افرادی را گلچین کرده بودند، من را هم بنا بود بازداشت کنند اما همان‌گونه که عرض کردم چون من در نجف‌آباد بودم و در مسجدتحصن کردیم و جمعیت زیادی هم آنجا بود برای آنها گران تمام می‌شد، و چنانکه گفتم کمیسیون امنیت تشکیل داده بودند و گفته بودند اگر فلانی را بخواهیم در این وضعیت بازداشت کنیم حداقل صد نفر کشته خواهند شد و رئیس شهربانی نجف‌آباد تهدید به استعفا کرده بود و گفته بود اگر فلانی آزاد باشد خودش مسائل را کنترل می‌کند و خون از دماغ کسی بیرون نمی‌آید، و بالاخره بازداشت من در کمیسیون امنیت استان تصویب نشده بود. منظور این است که آن سه نفر در راس بودند و الا تعداد زیادی از علما را هم دستگیر کرده بودند، از رشت آقای ضیابری و علم‌الهدی را گرفته بودند و همه اینها را برده بودند در زندان شهربانی تهران، آقای مطهری می‌گفت در زندان این قدر جای ما تنگ بود که به پشت نمی‌توانستیم بخوابیم مجبور بودیم به پهلو بخوابیم، همه اینها را در ظرف دو شب گرفته بودند، تعدادی را در همان شب پانزده خرداد و تعداد دیگری را در شب بعد، هر کس را که ممکن بود حرفی بزند دستگیر کرده بودند، البته حدود دو ماه بعد همه را آزاد کردند، آن روزی که آقای مطهری را آزاد کردند من تهران بودم و به دیدنش رفتم.

س: از خاطرات زندان ایشان - که در دیدار با حضرتعالی بیان داشتند - اگر چیزی را به یاد دارید بفرمایید.

ج: آقای مطهری (۱) می‌گفت در آنجا ما خوش بودیم، یکی از آقایان تهرانی که آدم خوشمزهای بود، در آنجا معرکه می‌گرفت و ما را می‌خنداند، این شعر را با صدای بلند می‌خواند و بقیه دم می‌گرفتند: «گفتی که نان ارزان شود کونان ارزانت عمهات به قربانت... گفتی که گوشت ارزان... و...».

ایشان می‌گفت: یکی از برکات این زندان این بود که ما آقای حاج شیخ حسین لنگرانی را شناختیم، اول فکر می‌کردیم او آدم بی‌دینی است بعد دیدیم خیلی آدم متعبد و فهمیده‌ای است و خلاصه مرید حاج شیخ حسین لنگرانی شده بود. آقای فلسفی می‌گفت در آن زمان که ما آنجا بودیم و نمی‌گذاشتند اخبار بیرون به دست ما برسد آقای محمدتقی مطهری برادر آقای مطهری در بیرون یک قسمت از هندوانه را می‌برید و اعلامیه و اخبار بیرون را داخل هندوانه می‌گذاشت و آن را در پلاستیکی گذاشته و برای ما می‌آورد. آقای مطهری می‌گفت من مرتب می‌گفتم تابستان است ما اینجا تشنه می‌شویم برای ما هندوانه بیاور و ایشان از آن هندوانه‌ها برای ما می‌آورد! آقای خلخالی هم که در همین جریان بازداشت شده بود می‌گفت: وقتی ما را به زندان

بردند مامور شروع کرد لباسهای مرا گشتن، گفتم اصل کاری را نگشتی، گفت چطور! گفتم این گوشه قبای من را، من در اینجا چند تا بمب ساعتی جاسازی کرده‌ام! گفت آشیخ ما را دست نینداز، روحیه آنها به این شکل بود.

××× پاورقی ×××

۱- مرحوم آیت‌الله شهید مرتضی مطهری در روز دوازدهم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ توسط گروه فرقان به شهادت رسیدند و در حرم مطهر حضرت معصومه(س) به خاک سپرده شدند.

مهاجرت علمای شهرستانها به تهران در اعتراض به بازداشت امام

س: پس از جریان پانزده خرداد و دستگیری حضرت امام و خوف از محاکمه و اعدام ایشان، بزرگانی از شهرستانها به تهران مهاجرت کردند، لطفا حضرتعالی جزئیات کامل این قضیه و نتایجی که از آن حاصل شد و اینکه طراح این فکر چه کسی بود و حضرتعالی چقدر در آن نقش داشتید را بیان فرمایید.

ج: من از اولین کسانی بودم که با آقای امینی از نجف‌آباد رفتیم به تهران و جزو کارگردانان بودیم، به این معنا که اعلامیه تنظیم کنیم، بعد از آقایان امضا بگیریم. آن وقت اول صحبت بود از قم آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله نجفی به تهران بیایند، بعد گفتند آقای شریعتمداری رفته است، آن وقت ما به آقای شریعتمداری اعتراض کردیم که آقای گلپایگانی گله کرده و گفته ما بنا بود با هم به تهران برویم چطور ایشان تک روی کرده و خودشان به تنهایی رفته‌اند، ایشان گفتند: «من حرکت خودم را به ایشان اطلاع دادم، با هم بیاییم یعنی در یک‌ماشین بنشینیم؟!» بعد هم آیت‌الله مرعشی آمدند منزل آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله میلانی هم از مشهد یک دفعه آمده بود که ایشان را برگردانده بودند بعدا بی سروصدا آمد، از اصفهان آیت‌الله خادمی آمده بود، از رشت آقای ضیابری به همراه آقای علم‌الهدی که چند روز قبل از زندان آزاد شده بودند آمده بودند، آقای کفعمی از زاهدان آمده بود، آقای حاج سید نصرالله بنی‌صدر به همراه آخوند همدانی از همدان آمده بودند، از تبریز آقای حاج سیداحمد خسروشاهی و آقای مجتهدی و هفت‌هشت نفر دیگر آمده بودند که اطراف آقای شریعتمداری بودند، آقای شریعتمداری در «باغ ملک» شهرری با اطرافیان خود بودند، آقای حاج آقا مرتضی حائری از قم و آقای کمالوند از خرم‌آباد، از شیراز آقای سیدمحمد امام و آقای سید محمود علوی و آقای سیداحمد پیشوا که الان در شیراز است آمده بودند البته ایشان از کازرون آمده بود سابقا ایشان کازرون بود، آقای صدرالدین حائری برادر آقای محی‌الدین حائری آمده بود، آقای صدوقی از یزد و آقای خاتمی از اردکان، آشیخ‌محمد هاشمیان از رفسنجان، آقای سید ابوالحسن رفیعی از قزوین، آقای نبوی از دزفول، آقای جزیری و آقایان علم‌الهدی پدر و پسر (حاج آقا مرتضی و حاج آقا مصطفی) از اهواز آمده بودند، آسید حسین رودباری از علمای رشت، آقای صالحی از کرمان و بالاخره چهل پنجاه نفر از علمای شهرستانها آمده بودند، البته همه اینها آمده بودند و یک کسی لازم بود که از وجود اینها استفاده کند، در این میان من و آقای امینی و آقای حاج آقا مرتضی تهرانی به مناسبت چهل‌م شهدای پانزده خرداد یک چیزی را تنظیم کردیم که از آقایان امضا بگیریم.

تنظیم اعلامیه برای چهل‌م شهدای پانزده خرداد و بازداشت اینجانب

س: جریان این اعلامیه چه بود؟ آیا آقایان آن را امضا کردند؟
ج: جریانش از این قرار بود که ما دیدیم آقایان مرتب با علمای تهران جلسه می‌گیرند، دید و

بازدید می کنند اما بی فایده است و نتیجه ای حاصل نمی شود و آمدن و هدفشان منعکس نمی شود، من و آقای امینی آمدیم منزل آقای حاج آقا مرتضی تهرانی - حاج آقا مرتضی و حاج آقا مجتبی پسرهای مرحوم حاج میرزا عبدالعلی تهرانی هستند- ما تا وقتی که تهران بودیم گاهی می رفتیم منزل ایشان و گاهی می رفتیم مدرسه فیروزآبادی، بالاخره نشستیم و یک اعلامیه به مناسبت چهلم شهدای پانزده خرداد تنظیم کردیم، اعلامیه داغ و تندی بود، گفتیم این را بدهیم علما امضا کنند و منتشر کنیم، و خودمان احتمال دادیم این اعلامیه به این تند و تیزی را علما امضا نکنند، لذا برای درجه بعد تلگرافی تنظیم کردیم به عنوان احوالپرسی خطاب به آقای خمینی و آقای قمی و آقای محلاتی، گفتیم اگر آن اعلامیه امضا نشد برای این تلگراف امضا می گیریم، بعد رفتیم مجلسی که بنا بود در منزل آقای حاج سید نورالدین طاهری در قلعهک تشکیل شود، اکثر علما آمدند، گفتیم: شما علما از شهرستانهای مختلف آمده اید به تهران و مشخص نیست برای چه منظوری آمده اید، در میان مردم درست منعکس نیست که شما به عنوان اعتراض به بازداشت آقایان در اینجا جمع شده اید - با توجه به اینکه بعضی ها را ساواک تهدید کرده بود و گفته بود چرا به تهران آمده اید؟ گفته بودند مثلا چشممان درد می کرد برای معالجه آمده ایم - بعضی می گویند آن یکی آمده چشمش را معالجه کند دیگری آمده گوشش را معالجه کند دیگری می خواهد برود مشهد در راه مشهد است، باید معلوم بشود جمع شما که آمده اید تهران به عنوان اعتراض به عمل دولت آمده اید، گفتند خوب حالا چکار کنیم؟ گفتیم ما یک اعلامیه تنظیم کرده ایم برای چهلم شهدای پانزده خرداد آقایان این را امضا بکنند تا پخش شود. خدا رحمتش کند، مرحوم آیت الله حاج آقا مرتضی حائری (طاب ثراه) گفتند: ما آمده ایم اینجا کار کنیم، مانیا آمده ایم اینجا اعلامیه بدهیم! گفتیم: کار شما چیست؟ شما که نه تفنگ دارید نه مسلسل دارید، با دولت که نمی خواهید جنگ بکنید! کار شما همین است که اعلامیه بدهید تا حداقل بفهمند برای چه به تهران آمده اید. بالاخره من اعلامیه را خواندم، گفتند: نه این تند است و نمی شود آن را منتشر کرد - ما همان را که می گفتند تند است بعدا بردیم خدمت مرحوم آیت الله مرعشی نجفی ایشان خودش تنها آن را امضا کرد و خودش هم آن را منتشر کرد. - بعد ما گفتیم پس یک تلگراف بنویسیم، گفتند خیلی خوب است، من متن تلگراف را خواندم که با این عنوان شروع شده بود: «محضر مبارک آیت الله العظمی آقای خمینی مرجع عالیقدر تقلید، رونوشت: حضرت آیت الله محلاتی و حضرت آیت الله قمی دامت برکاتهم»، یکی از آقایان گفت ایشان که مرجع تقلید نیست، چه کسی از ایشان تقلید می کند؟ گفتیم من! من از ایشان تقلید می کنم! بعد گفتند: این تلگراف که به دست ایشان نمی رسد، گفتیم: غرض رسیدن به دست ایشان نیست غرض این است که انعکاس پیدا کند و دستگاه بفهمد که اینها بی صاحب نیستند، کمک و همراه دارند. در آن جلسه آقای حاج سید نصرالله بنی صدر - خدا بیامرز دش - نیز از ما حمایت کرد و گفت چیز خوبی است، اما مرحوم آخوند ملاعلی همدانی (طاب ثراه) یکدفعه دست به عصا شد و گفت: «پاشیم برویم!» یعنی دیگر جلسه به هم بخورد! من جلوی در را گرفتم - از این سه دریا بود، دو درب آن بسته بود - گفتیم من نمی گذارم بروید آقا، تا بگویید که کجای این تلگراف اشکال دارد؟! اگر می خواهید آن را اصلاح کنید. بالاخره ایشان را نشانیدیم و امضا گرفتیم، اول هم ایشان امضا کرد: «الاحقر علی بن ابراهیم همدانی» - خدا رحمتش کند. - البته در این جلسه علمای تبریز نیامده بودند با اینکه قاعدتا باید می آمدند، هفت هشت نفر بودند و باید از شهری می آمدند، ما اینجا امضاها را گرفتیم و گفتیم عصر می رویم منزل آقای شریعتمداری از علمای تبریز هم امضا می گیریم.

عصر همان روز با آقای امینی رفتیم باغ ملک در شهری که از آنها امضا بگیریم، حدود صد و پنجاه نفری آنجا دور آقای شریعتمداری بودند. از قیافه ها پیدا بود که ساواکی هم در بین آنها هست، آنجا نزدیک ساواک شهری بود، من رفتم جلوی آقای شریعتمداری نشستیم گفتیم: آقایان چنین چیزی را ما تنظیم کرده و متنش را امضا کرده ایم (احتراما به ایشان گفتیم چون مراجع خودشان جداگانه اعلامیه می دادند)، گفتند خوب است، گفتیم اجازه بفرمایید من به آقایان بگویم امضا کنند، گفتند مانعی ندارد. من رفتم جلوی آقای حاج سیداحمد خسروشاهی نشستیم، صدای ایشان بلند بود «جمهوری الصوت» بود، گفت: آخر چطور این به آقای خمینی می رسد؟ من گفتم یواش صحبت کنید، ولی فهمیدم که تقریبا قضیه لو رفت، خلاصه ما از آقای حاج سیداحمد

خسروشاهی و بعضی آقایان دیگر امضا گرفتیم که مجموعاً سی و دو یا سی و سه امضا شد - در بعضی از جاها دیدم نوشته است بیست و دو امضا که غلط است، ظاهراً سی و سه امضا بود - بعد یواشکی به آقای امینی گفتم: «من جلوی هفت هشت نفر نشستم امضا گرفتم و این قضیه لو رفت ممکن است متن تلگراف با امضاها از دستمان برود، ما را بگیرند به جهنم اما ما با زحمت و خون دل این امضاها را گرفته ایم»، یواشکی که کسی نفهمد آن را گذاشتم در جیب آقای امینی و گفتم از من فاصله بگیرد. اتفاقاً پیش بینی من درست درآمد، از جلسه که بیرون آمدیم از هم جدا شدیم، من جلوتر رفتم در صحن حضرت عبدالعظیم، آنجا مرا گرفتند، بردند ساواک گفتند: شما در منزل شریعتمداری اعلامیه پخش می کرده اید، مرا تهدید به شلاق کردند، البته شلاق نزدند، توپ و تشر و فحش و این جور چیزها زیاد بود، بعد با همان لباسهایم مرا به داخل یک حمام داغ بردند، یک سرهنگ به نام «سرهنگ رحمانی» بازجوی من بود اول گفت حمام را داغ کردند، آن قدر بخار کرده بود که تمام لباسهایم به بدنم خیس شد، مرا به آن حمام برد و رفت، پسری آنجا بود درسوراخی را باز کرد، یک ظرف آب آورد، گفت این ظرف آب را بگیر تشنه ات می شود، آب را داد. حدود یک ساعت و نیم بعد دوباره سرهنگ آمد مرا زیاد تهدید کرد و گفت آن رفیق تو را گرفتیم آوردیم، گفتم رفیقم کیه؟ گفت او همه چیز را گفته و تو هم باید بگویی! گفتم من چیزی ندارم بگویم - می دانستم اینها یک دستی می زنند - گفت او همه چیز را گفته، گفتم ما چیزی نداشتیم که بگوید، اگر هم گفته بیخود گفته و به من ربطی ندارد. گفت خانه شریعتمداری با چه کسی سلام و علیک می کردی؟ گفتم همه آخوندها با هم سلام و علیک می کنند، گفت هفت هشت هزار جمعیت همه با هم سلام و علیک می کنند؟ همه همدیگر را می شناسند؟ گفت رفیق همه مطالب را گفته، من ته دلم گفتم نکند آقای امینی را گرفته باشند اما منکر شدم، خلاصه دیدند چیزی به دست نیاموردند من را با مقدمات و گفتگوهای آزاد کردند. آقای امینی بعداً گفت من تا دیدم تو را گرفتند رفتم داخل مدرسه لاله زاری و تلگراف را لابلای یکی از درختهای شمشاد مدرسه مخفی کردم، ما رفتیم آن تلگراف را از زیر شاخه های شمشادها برداشتیم، متأسفانه آن زمان یک دستگاه فتوکپی نداشتیم که اقلاً آن را فتوکپی کنیم. متن آن را دادیم به آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی سدهی (خمینی شهری) خدا رحمتش کند، گفت من می برم تلگرافخانه، پنج شش نفر از جوانهای علاقه مند شده هم با ایشان بودند. آنها آقا را بردند تلگرافخانه که جرات نکنند تلگراف را قبول نکنند و تلگراف را قبول کردند.

س: سرانجام آن اعلامیه چه شد و آیا موفق به انتشار آن شدید؟ اثرات آن پس از انتشار در جامعه چگونه بود؟

ج: در آن وقت ما برای انتشار آن امکانات نداشتیم و منظور فقط انعکاس آن در بین مسئولین بالای کشور بود، و دارای سی و دو یا سی و سه امضا از علمای بزرگ آن وقت البته غیر از مراجع تقلید بود.

(پیوست شماره ۶)

◀ اعلامیه مراجع تقلید در تایید مرجعیت آیت الله خمینی

س: فرمودید مراجع تقلید هم جدا اعلامیه دادند؟ آن را خودشان تنظیم کرده بودند؟
ج: بله، آنها به عنوان خودشان اعلامیه دادند، آنها در تهران چهار نفر بودند، چون صحبت بود که می خواهند آیت الله خمینی را محاکمه کنند و مطابق قانون اساسی آن زمان مرجع تقلید را نمی توانستند محاکمه کنند، لذا بر حسب آنچه گفته شد حضرات آیات آقای شریعتمداری، آقای میلانی، آقای مرعشی نجفی و آقای حاج شیخ محمدتقی آملی یک چیزی نوشتند و آیت الله آقای خمینی را به عنوان مرجع معرفی کردند تا از اعدام ایشان پیشگیری کنند.

س: چرا آیت الله گلپایگانی و آیت الله سید احمد خوانساری در میان امضاکنندگان نبودند؟
ج: آیت الله گلپایگانی در قم بودند و به تهران نیامدند، آیت الله خوانساری هم چیزی را در آن وقت

امضا نمی کردند. به یاد دارم در آن وقت رفقا از باب متلک می گفتند اگر در یک ورقه فقط «لااله الا الله» را بنویسید مع ذلک ایشان حاضر نیستند امضا کنند.

ملاقات برخی علما با دکتر بقایی و امتناع اینجانب

س: اگر خاطره دیگری از آن دوران دارید بفرمایید.
 ج: از جمله خاطرات آن زمان این است که یک شب آیت الله خادمی اصفهانی به من گفتند: امشب ساعت یازده بناست یک جایی برویم شما هم با من بیا، من گفتم کجا؟ گفت یک جایی است، گفتم من تا نفهمم کجاست نمی آیم، گفت منزل آقای دکتر بقایی، گفتم من نمی آیم، گفت چرا؟ گفتم اینها الان دنبال هستند که یک بهانه و سوژه ای از ما بگیرند، ما کارمان کار آخوندی است، دکتر بقایی یک فرد سیاسی و حزبی است و ظاهراً با شاه و دولت بد است و ملاقات ما با او یک بهانه می شود، گفت اینها هم حرف دارند، گفتم حرفهایشان را به صورت مستقل مطرح کنند، گفت ما که قول داده ایم و می رویم، گفتم من نمی آیم، ایشان یک مقدار ناراحت شد، بالاخره ایشان آیت الله اصفهان بود ولی مع ذلک من آن شب با آقای خادمی منزل آقای دکتر بقایی نرفتم. البته بعداً دکتر بقایی جزوه خوبی راجع به آقای خمینی و مرجعیت ایشان نوشت. ولی به هر حال آن شب من حاضر نشدم به منزل ایشان بروم، چون مثل مور و ملخ دور و بر ما ساواکیها بودند. یک روز هم علما منزل مرحوم آقای حاج شیخ محمدرضا صالحی کرمانی نزدیک میدان امام حسین (ع) جلسه داشتند، تقریباً سی نفری می شدند و من هم بودم، آنجا را محاصره کردند و می خواستند علما را بگیرند که بالاخره نگذاشتیم جلسه تشکیل شود و همه متفرق شدیم، یکی دو دفعه هم بعضی علما را بردند ساواک ولی چیزی طول نکشید و زود رها کردند.

تلاش رئیس ساواک برای ترتیب ملاقات علما با شاه

یک روز پاکروان (رئیس ساواک وقت) به یکی از جلسات علما آمده بود - البته من در آن جلسه نبودم - خیلی توپ و تشر رفته و علما را تهدید کرده بود، تا جایی که بعضی می گفتند آقای میلانی و آقای شریعتمداری در مقابل تهدیدهای او جا خورده بودند، در آن جلسه آقای حاج سید نصرالله بنی صدر خیلی حسابی جلوی او ایستاده بود. پاکروان می خواسته آنها را به ملاقات شاه ببرد، به آنها گفته بود شما این همه آمده اید تهران بیایید با اعلیحضرت صحبت بکنید و حرفهایتان را به اعلیحضرت بزنید، منظورش این بوده که آنها را ببرد و یک قداستی برای شاه درست کند و بگوید علما آمدند خدمت شاه و شاه مثلاً آقای خمینی را مورد عفو قرار داد و با این نقشه علما را به دربار بکشاند، گفته بود: اعلیحضرت شاه مملکت است و شما بیایید حرفتان را با او بزنید. آن طور که برای من تقریباً به صورت متواتر نقل کردند در آن جلسه آقای میلانی و آقای شریعتمداری از برخورد با او طفره رفته بودند، ولی آقای حاج سید نصرالله بنی صدر گفته بود ما با اعلیحضرت قهریم، گفته بود چرا قهرید؟ او شاه مملکت است، گفته بود: «اعلیحضرت در نطق کرمانش گفته «اینها حیوانات نجسند!» و نسبت به روحانیت یک چنین تعبیری کرده و کسی که نسبت به روحانیون و بزرگان بگوید حیوانات نجس ما بیاییم با او ملاقات بکنیم؟ اعلیحضرت باید اولاً عذرخواهی کند و بگوید من اشتباه کردم، ثانیاً علما منحصر به ما نیستند همین آقای خمینی از علمای مهم است، آقای قمی و آقای محلاتی از علمای بزرگند، اینها را آزاد کند و اگر بناست بیاییم با هم بیاییم و بنشینیم مسائل کشور را حل کنیم».

س: یک سؤال که جوابش داده نشد این است که قضیه مهاجرت علما از شهرهای مختلف به

تهران را چه کسی سازمان دهی کرد؟ چه کسی به آنان خبر داد که در یک روز معین به تهران بیایند؟ کی برای آنها جا و امکانات فراهم می کرد؟

ج: من پیش از این گفتم، در اوایل کار ما در نجف آباد بودیم و تقریباً این حرکت خودجوش بود، همه احساس می کردند باید کاری بکنند. در همان اوایل که ما شنیدیم بعضی رفته اند به تهران با آقای امینی خودمان را رساندیم به تهران، علما هم یک دفعه نیامدند بتدریج آمدند، ولی می شد بگویی از پیش قدمها آقای شریعتمداری و آقای میلانی بودند، منتها آقای میلانی را اول برگرداندند و ایشان دوباره آمدند، آقای گلپایگانی هم بنا بود بیایند ولی نیامدند، آقای مرعشی نجفی هم دیرتر آمدند، علما هم وقتی شنیدند که آقای شریعتمداری از قم و آقای میلانی از مشهد و سایر علما به تهران آمده اند آنها هم طبعاً می آمدند، البته بعضی ها را هم دعوت می کردند بیایند، آقای شریعتمداری جمعی را دعوت کرده بود، طبعاً مراجع هر جا باشند باید کسانی دور و برشان باشند تا قدرتی به شمار آیند، از جمله کسانی که دیر آمد آقای خادمی از اصفهان بود که از ایشان دعوت کردند بعد آمد، اینها بتدریج جمع شدند. از سوی دیگر مردم واقعا از اینکه علما را گرفته بودند ناراحت بودند و طرفدار این معنا بودند که بالاخره یک کاری بشود، مثلاً یک روز من یک اعلامیه بردم پیش مرحوم آیت الله حاج سید ابوالحسن رفیعی گفتم این را امضا بفرمایید، ایشان گفتند پس مراجع دیگه چی؟ گفتم آنها مثل اینکه برای خودشان اعلامیه می دهند. شاید می خواست بگوید من هم جزو مراجع هستم، گفتم خوب شما امضا نکنید، گفت آخه شما فردا این را چاپ می کنید بعد می رود در قزوین مردم به من فشار می آورند که تو چرا امضا نکردی؟ گفتم خوب شما خودتان جدا یک اعلامیه بدهید ما چاپ می کنیم، بالاخره مردم به علما فشار می آوردند و از آنها انتظار داشتند که حرکتی انجام بدهند.

ملاقات آیت الله خوانساری با آیت الله خمینی در زندان

س: پس از بازداشت آیت الله خمینی بنا بود آیت الله حاج سید احمد خوانساری از طرف علما به دیدن ایشان برود، آیا این ملاقات صورت گرفت؟ چگونه آن را بیان فرمایید.

ج: بله، مردم و علما فشار می آوردند و دستگاه هم موافق بود یک نفر به دیدن ایشان برود و خبر سلامتی آقایان را برای مردم بیاورد، بنا شده بود آقای خوانساری به دیدن ایشان بروند. خود آقای خمینی بعداً به من گفتند: «وقتی سر و کله آقای حاج سید احمد پیدا شد من خیلی اوقاتم تلخ شد گفتم ایشان الان می رود احساسات مردم را خاموش می کند و آنها از آسیاب می افتد». آقای خوانساری تقریباً دو سه دقیقه رفته بود ایشان را دیده بود، در حد سلام و احوالپرسی. ایشان به دیدن آقای محلاتی و آقای قمی هم رفته بود چون این سه نفر شاخص بودند. آنها را برده بودند زندان عشرت آباد، بعدها آقای خوانساری آمد خبر سلامتی امام را آورد، آقای خمینی وقتی که آزاد شد می گفت: «من را در یک اتاق حبس کرده بودند و آقای قمی و آقای محلاتی را هم در اتاقهای دیگر، من صدای دعا خواندن آقای قمی را می شنیدم، در همین یک اتاق صبحها مقید بودم که نیم ساعت قدم بزنم، یک حوض هم بود که در آن خودمان را شستشو می دادیم، یک رادیو هم برای ما آورده بودند که جریان فراندوم و تبلیغاتی را که به نفعشان بود بشنویم، و راجع به جریان حوادث بیرون به من گفتند یک پاسبان کشته شده و بیش از این خبردار نشدیم».

آزادی آیت الله خمینی از زندان و محصور شدن در خانه آقای نجاتی

س: پس از آزاد شدن حضرت امام از زندان و محصور شدن در منزل شخصی به نام آقای روغنی در منطقه قیطریه تهران، شنیده ایم که حضرت تعالی در اولین فرصت با معظم له در آن منزل ملاقات

کردید و اوضاع و اخبار جدید کشور و کشتاری را که توسط شاه صورت گرفته بود به ایشان رساندید، در این رابطه اگر مطلبی در خاطر دارید بفرمایید.

ج: این جور که شما بیان کردید نیست، همان وقت که علما در تهران بودند من گاهی در تهران منزل آقای دکتر واعظی و گاهی به جاهای دیگری رفتم، آن روز منزل دکتر واعظی بودم یکدفعه تلفن کردند گفتند آقای خمینی الان آزاد شده و منزل عباس نجاتی است، آقای عباس نجاتی پسر مرحوم حاج آقا حسین قمی بود، و معروف بود که آقای نجاتی با آقای هندی (برادر آقای خمینی) و پاکروان با هم رفیقند. آقای نجاتی در تهران دفتر داشت و یک منزل در داودیه داشت نه در قیطریه، و احتمالاً منزل مال آقای نجاتی هم نبوده است. آقای دکتر واعظی گفت الان تلفن کردند و گفتند آقای خمینی را آزاد کردند، منزل آقای نجاتی است و مردم دارند به دیدن ایشان می‌روند، من تعجب کردم فوری دویدم خودم را به آنجا رساندم. ساواک آقای قمی و آقای محلاتی و آقای خمینی را آورده بود در آن خانه و رفت و آمد مردم را آزاد گذاشته بود، بعد از یکی دو ساعت دیده بودند که مردم خیلی رفت و آمد می‌کنند تصمیم آنها عوض شده بود، و شروع کرده بودند به کنترل کردن. سرهنگ وثیق رئیس پلیس تهران را مأمور کنترل ایشان کرده بودند و گفته بودند کسانی که مثلاً شخصیتی هستند مثل آقای شریعتمداری اینها بروند، اما از رفت و آمد بقیه مردم جلوگیری کنند. وقتی من رسیدم دو سه ساعتی گذشته بود، وثیق آنجا ایستاده بود و افراد خاصی را که آیت‌الله بودند می‌گذاشتند بروند و چون قیافه من آیت‌اللهی نبود نگذاشتند وارد منزل شوم، پاسبانها مردم را متفرق می‌کردند، من آنجا کنار یک درخت ایستادم و تعدادی از طلبه‌ها که مرا می‌شناختند اطراف من جمع شدند، یکی از پاسبانها آمد گفت آشیخ برو! گفتم کجا بروم؟! گفت چرا اینجا ایستاده‌ای؟ گفتم خیابان است کنارش ایستاده‌ام، گفت من می‌گم برو، گفتم خوب بگی، بعد دید یک عده اطراف من هستند، خلاصه سروصدا شد، خود سرهنگ وثیق آمد و گفت بروید، گفتم خیابان مال توست یا مال کشوره؟ تو نمی‌گذاری برویم خانه آقای خمینی من می‌خواهم همین جا بایستم، گفت چکار داری؟ گفتم هیچی می‌خواهم اینجا بایستم تماشا کنم. خلاصه دید من اینجا باشم یک عده دیگر را هم تحریک می‌کنم، گفت آشیخ تو هم بیا برو تو، من وارد منزل شدم و دو سه روز آنجا ماندم. در آنجا یکی از پذیرایی‌کنندگان شخصی بود به نام «سروان حسین عصار» که در بازداشت امام راننده ایشان از قم به تهران بوده است می‌گفت: «وقتی که ما آقای خمینی را گرفتیم با یک فولکس داشتیم می‌آمدیم تهران، من یک گوسفند نذر کردم برای حضرت عباس که این مأموریتم را بتوانم خوب انجام بدهم و آقای خمینی را تا تهران بتوانم برسانم!» می‌گفت: «در بین راه آقای خمینی اصرار می‌کرد که برای نماز صبح ننگه دارم ولی من نمی‌توانستم، فقط یک جا ننگه داشتم ایشان دستش را روی خاک زد و تیمم کرد و راه افتادیم!».

در این چند روز که ما آنجا بودیم غذا از بیرون می‌آوردند، و هر دفعه سی چهل نفر بودیم، در آن مدت آقای نجاتی مرتب از طرف پاکروان برای آیت‌الله خمینی پیام می‌آورد.

انتقال آیت‌الله خمینی به خانه آقای روغنی

آنها مرتب پیغام می‌دادند که خودتان یک جا پیدا کنید، تا اینکه یک تاجر اصفهانی که طرفدار آقای خمینی بود به نام آقای حاج غلامحسین روغنی اصفهانی پیشنهاد داد که منزل خود را که در قیطریه بود در اختیار آقای خمینی بگذارد، برای هر یک از آقایان قمی و محلاتی هم یک منزل پیدا شد و آقایان به آن خانه‌ها انتقال پیدا کردند و از آن به بعد دیگر محدودتر شدند و فقط خانواده‌های آنها می‌توانستند با آنها ملاقات کنند و گاهگاهی تک تک افرادی هم به آنجا می‌رفتند، البته من به منزل آقای روغنی نرفتم.

س: در آن چند روزی که با امام بودید آیا ایشان از چگونگی برخورد خود با بازجوها و برخورد آنها با ایشان چیزی برایتان تعریف نکردند؟

ج: هنگامی که ما خدمت ایشان رسیدیم معلوم شد ایشان به طور کلی در جریان کشتارهای پانزده خرداد و مسائل خارج زندان نبودند، فقط به ایشان گفته بودند مردم مقداری سروصدا کردند و یک پاسبان کشته شده است. من جریانات و اخبار بیرون و جریان کشتارهای قم و تهران و جاهای دیگر را برای ایشان گفتم، البته بعضی از نزدیکان ایشان هم ناراحت می شدند و می گفتند این اخبار ناراحت کننده را به ایشان ندهید ولی من در ظرف این دو سه روز همه جریانات و مسائلی را که گذشته بود برای این سه بزرگوار گفتم. در این چند روز لحظه به لحظه حلقه محاصره تنگتر می شد، مثلاً یک روز آقای شریعتمداری به دیدن آقای خمینی آمد، فردای همان روز که با چند نفر از علمای تبریز آمده بودند اجازه ملاقات به ایشان نداده بودند، و اینکه مرتب پیغام می دادند که خانه ای برای خود پیدا کنید هدفشان این بود که دایره محاصره را تنگتر کنند. آقای خمینی می گفتند: «من در آنجا بازجویی پس نمی دادم، به آنها می گفتم من شما را قبول ندارم، تشکیلات شما را تشکیلات حق و قانون نمی دانم، شما هر کاری می خواهید بکنید، فوقش می خواهید اعدام کنید، اعدام کنید من یک کلمه هم جواب نمی دهم، می گفتند نخیر باید جواب بدهید، گفتم خیر من جواب نمی دهم برای اینکه قانون و عدالتی در کار نیست، گفتند چرا قانون در کار نیست؟ گفتم آیا وزارت دادگستری این وظیفه را نداشت که در حادثه مدرسه فیضیه لاقول بیاید یک پرونده درست بکند، بگوید یک عده آمدند اینجا طلبه ها را زدند و آن فجایع را به بار آوردند، چطور شما از کنار این قضیه گذشتید؟ پس معلوم می شود این همه تشکیلات دادگستری شما همه اش تشریفات است، هیچ عدالت و قانون در آن نیست، چرا شما جریان مدرسه فیضیه را تعقیب نکردید ولو به قول شما کشاورزان بودند! بالاخره یک مساله ای در این کشور اتفاق افتاده است، تا جواب مرا ندهید من به شما جواب نمی دهم، باز هم اصرار کرد من با تشر گفتم پاشو برو! او هم برخاست و رفت».

باز ایشان پس از آمدن به قم می گفتند: «در منزل آقای روغنی یک روز پاکروان آمد پیش من و گفت: آقا شما یک آقایی، یک مرجع تقلیدی، یک بزرگواری، یک روحانی هستی، سیاست و اینها را بگذارید مال ماها، سیاست یعنی پدرسوختگی، دروغ، تزویر و... شان شما نیست که خودتان را به سیاست آلوده کنید! من به او گفتم: اگر سیاست به این معناست که تو می گویی البته ما اهل آن نیستیم آن مال خودتان باشد، اما اگر سیاست معنایش اداره امور اجتماعی و رسیدگی به کارهای مردم است این اصلاً جزو برنامه اسلام است و جزو قانون مشروطه است، مواظب باش این حرف را جایی نگویی، اگر به کسی بگویی در سیاست دخالت نکند این جرم است، زیرا بر خلاف حکومت مشروطه است، الان یک دستگاه عادلانه می تواند تو را محکوم کند برای اینکه معنای مشروطه این است که تمام مردم در سیاست کشور دخالت کنند، نماینده معلوم کنند که برود مسائل سیاسی اجتماعی مردم را بررسی کند، اینکه تو داری می گویی خلاف مشروطه است و کسی را که خلاف مشروطه قدم بردارد باید محاکمه کرد». ایشان می گفتند این حرفها را به پاکروان گفتم.

دیدار با آیت الله میلانی و نقشه کودتای سرلشکر قرنی

س: گویا هنگامی که حضرتعالی در تهران بودید با آیت الله میلانی هم ملاقاتی داشته اید و ایشان در ارتباط با کودتای سرلشکر قرنی مطالبی را به شما گفته بودند، لطفاً در این باره هم توضیحاتی بفرمایید.

ج: البته من در مدتی که تهران بودم مرتباً با آیت الله میلانی ملاقات داشتم، ولی پس از اینکه آیت الله خمینی از زندان آزاد شدند و مامی خواستیم به اصفهان برگردیم رفتیم با بعضی از علمایی که برای آزادی آقای خمینی به تهران مهاجرت کرده بودند و هنوز در تهران بودند خدا حافظی کنیم، از جمله برای خدا حافظی به منزل آیت الله میلانی رفتیم، هنگامی که ما بلند شدیم ایشان فرمودند من با شما یک کاری داشتم، گفتم بفرمایید، گفتند همین روزها یک حوادث و اتفاقاتی پیش می آید، شما مواظب استان اصفهان باشید، گویا می خواستند بگویند آن منطقه در اختیار شماست، ما این طور استنباط کردیم که ایشان از یک برنامه کودتا مطلع هستند

و به این شکل دارند به ما توصیه می‌کنند که نظم آن منطقه را کنترل کنیم. البته پس از مدتی به ما خبر رسید که سرلشکر قرنی و آقا مرتضی جزایری و خبازان را بازداشت کرده‌اند و بعدا شنیدیم که پاکروان رئیس ساواک به مشهد رفته و با آیت‌الله میلانی صحبت کرده، در واقع از ایشان بازجویی کرده، بالاخره معلوم شد که برنامه‌ای بوده است که سرلشکر ولی‌الله قرنی کودتایی را ترتیب بدهد - همین سپهبد قرنی که پس از پیروزی انقلاب نخستین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران شد و بعدا توسط گروه فرقان ترور شد و به شهادت رسید (۱) - و آیت‌الله میلانی هم در جریان این کودتا بوده است و بنا بوده در صورت موفقیت از ایشان حمایت و پشتیبانی بکند، که بعدا جریان این کودتا لو رفته است. آن وقت قرنی را گرفتند و به سه سال زندان محکوم کردند، آن زمان معروف بود که آمریکاییها از قرنی حمایت می‌کرده‌اند و به همین جهت فقط به او سه سال زندان داده بودند، آقا مرتضی جزایری را هم به یک سال زندان محکوم کرده بودند، خبازان هم مدتی در زندان بود، ولی جزئیات این جریان برای ما خیلی روشن نشد که چگونه بوده است.

× × × پاورقی × × ×

۱ - مرحوم سپهبد ولی‌الله قرنی در روز سوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ شمسی توسط گروه فرقان به شهادت رسید و در صحن مطهر حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

بازگشت آیت‌الله خمینی به قم و بازدید اقشار مختلف از ایشان

س: آزادی امام خمینی از حصر قیصریه چگونه بود، و آیا آزادی ایشان نتیجه فشار افکار عمومی در داخل بود یا اینکه از خارج هم توسط مخالفین شاه تلاشی در این زمینه صورت می‌گرفت و یا عوامل دیگری در این قضیه موثر بوده است؟

ج: من از تبلیغات خارج اطلاعی ندارم ولی افکار عمومی داخل شدیداً علیه دستگاه بود، مردم همه ناراحت بودند، شاید رژیم هم خیال می‌کرد چندین ماه که ایشان را آنجا نگاه داشته است ایشان قانع شده باشند و دیگر به مبارزه ادامه ندهند، و از طرف دیگر دستگاه با آزادی ایشان افکار عمومی را به طرف خود جلب کرده باشد. بالاخره شبانه ایشان را به قم آوردند، در آن شب من و جمعی از دوستان در صفائیه مهمان یکی از رفقا بودیم که خبر رسید ایشان را به قم آورده‌اند، همه از خوشحالی رفتیم و دیدیم جمعیت سرازیر منزل ایشان شده‌اند. به محض اینکه ایشان را «پس از ده ماه حبس و حصر در مورخه ۴۳/۱/۱۸» آوردند یادم هست دکتر صدر که وزیر کشور بود آمد قم، تقریباً به دنبال ایشان آمده بود و دستور داد آن منطقه و کوچه‌های اطراف را چراغهای نورانی نصب کنند، بعد هم خودش جلوی آقای خمینی نشست بود و می‌گفت آقا شما هر امر و نظری داشته باشید بفرمایید تا نظر شما اجرا شود، گویا می‌خواست دلجویی بکند - دکتر صدر پسر صدرا لاشراف بود و اینها از اطراف محلات بودند و با خمینی‌ها نزدیک بودند، آقای خمینی هم خانواده آنها را می‌شناخت، صدرا لاشراف نسبتاً آدم خوش نامی هم بود، آن وقت این دکتر صدر مثل اینکه تازه وزیر کشور شده بود - بالاخره او دنبال امام آمد قم خیلی تواضع می‌کرد و شاید در ذهنشان این بود که آقای خمینی مدتی آنجا مانده خسته شده و حالا اگر مقداری تواضع و کرنش بکنند ایشان دیگر دنبال قضایا را رها می‌کند، تا اینکه ایشان پس از ملاقات با خانواده شهدای پانزده خرداد و شنیدن فجایعی که دولتیها به بار آورده بودند آن سخنرانی کوبنده را راجع به پانزده خرداد کردند و این سخنرانی تقریباً تمام رشته‌های آنها را پنبه کرد و این خلاف انتظار آنان بود و حتی شنیدم که پاکروان گفته بود بنا نبود که ایشان این جور تندی بکنند.

علمای شهرستانها گروه گروه به دیدن ایشان می‌آمدند، نه فقط علما بلکه مردم هم در اکیپهای پانصد نفری، هزار نفری از همه شهرهای آمدند، از مشهد از تهران از اصفهان، یک بار یادم هست مرحوم آقای خادمی با مرحوم گازر که از تجار اصفهان بود آمده بودند به دیدار آیت‌الله خمینی و بنا بود آیت‌الله خمینی بیایند بازدید ایشان، منزل ما را معین کردند، منزل ما طرف خاکفرج بود،

شب آمدند آنجا منزل مابازدید ایشان...، خلاصه آن روزها فعالیت خیلی زیاد بود، به مناسبت‌های مختلف اعلامیه صادر می‌شد. من و مرحوم آقای ربانی شیرازی و بعضی از افراد جامعه مدرسین در این مسائل فعال بودیم، بخصوص مرحوم محمد ما برای امضاگرفتن خیلی جسور بود، من متاسفانه این چیزها را نگهداری و یادداشت نکردم، شاید کسانی باشند که اعلامیه‌های آن روزها را جمع‌آوری و آن جریانات را یادداشت کرده باشند.

تاثیر واقعه پانزده خرداد بر روند جنبش

س: در مجموع حادثه پانزده خرداد چه تاثیری -منفی و یا مثبت- در روند مبارزات در حوزه‌های علمیه و روحیه مردم گذاشت؟ به نظر حضرتعالی آیا این حادثه توانست آن گونه که ایادی رژیم می‌خواستند در وحدت بین امام و سایر مراجع خللی ایجاد کند؟

ج: این قضیه روی هم رفته مردم را خیلی از دستگاه متنفر کرد. مردم در پانزده خرداد شهید دادند، هم در تهران شهید زیاد بود هم در قم و هم جاهای دیگر، و این باعث تنفر و جدایی مردم از رژیم شد و تقریباً روحانیون نوعاً با امام و با جنبش انقلابی از لحاظ فکری همراه شده بودند، البته یک عده هم مخالف بودند و تا این اواخر می‌گفتند این خونهای پانزده خرداد تقصیر چه کسی است؟ چرا خونریزی شده؟ روحانیون از آن اول باورشان نمی‌آمد که به خونریزی بکشد، وقتی که به خونریزی کشید بعضی‌ها از روی ترس یا دلایل دیگر یک مقدار عقب کشیدند، امانوع مردم از رژیم متنفر شدند و روی هم رفته واقعه پانزده خرداد به ضرر رژیم شد. مردم به خانواده‌های شهدای پانزده خرداد محبت می‌کردند، از آنها دلجویی می‌کردند، این جور نبود که مردم حالا که شهید دادند عقب بزنند. من یادم هست آن وقت خانواده‌های شهدا خیلی مورد احترام مردم بودند، خیلی از آنان دلجویی می‌شد، مردم به خانه‌هایشان می‌رفتند، ما خودمان در صحنه بودیم از کسانی پول می‌گرفتیم به خانواده‌های نیازمند شهدا می‌دادیم، بالاخره جوری نبود که مردم مرعوب بشوند و عقب بزنند، مردم امتحان خوبی در پانزده خرداد پس دادند.

تدریس خارج کتاب صوم و کتاب خمس

س: در فاصله قیام پانزده خرداد و قیام بر ضد کاپیتولاسیون، حضرتعالی به چه نوع فعالیت‌هایی مشغول بودید؟

ج: من در آن زمان درس می‌گفتم مدرس حوزه بودم، قبلاً هم مدت‌ها بود که دروس سطح را می‌گفتم و تازه درس خارج شروع کرده بودم، اولین درس خارج من کتاب صوم بود بعد خمس را شروع کردم که بعداً کتاب خمس چاپ شد.

ماجرای کاپیتولاسیون و قیام مجدد آیت‌الله خمینی

س: لطفاً بفرمایید ماجرای کاپیتولاسیون (۱) چه بود، چگونه خبر آن با اینکه یک مساله سری بود به امام و حوزه‌های علمیه رسید؟

ج: یک شب من و آقای خزعلی دوتایی رفتیم پیش امام، راجع به مسائل انقلاب صحبت بود و کارهایی که رژیم می‌کند، یکدفعه دیدم آیت‌الله خمینی گفتند مساله تازه‌ای که هست این است که اینها یک وامی می‌خواهند بگیرند دویست میلیون دلار و آمریکاییها شرط کرده‌اند که

مستشاران نظامی آمریکا در ایران باید مصونیت سیاسی داشته باشند و این خیلی چیز بدی است، بعد ایشان گفتند معمولاً همیشه قوانین اول در مجلس تصویب می‌شد بعد می‌رفت به مجلس سنا، ولی این دفعه برعکس کرده‌اند، آمده‌اند شب در مجلس حدود شصت سناتور راحض کرده‌اند و گفته‌اند اعلیحضرت امر کرده این لایحه تصویب بشود، و این پول را گرفته‌اند که بیشتر صرف مخارج نظامی بکنند و قرار گذاشته‌اند که ظرف ده سال بتدریج سیصد میلیون دلار پس بدهند. آقای خمینی گفتند یکی از سناتورها متن لایحه را که قرار شده موضوع راملحق کنند به «قرارداد وین» با جزوه قرارداد وین برای من فرستاده و این خیلی مساله مهم و تازه‌ای است و ممکن است دستمان را بند کند. اتفاقاً فردا یا پس فردای آن شب آن جزوه را یک نفر برای من هم آورد و از مضمون آن اطلاع پیدا کردم. (۲)

س: آن جزوه چه بود؟ و بفرمایید «قرارداد وین» چه قراردادی بود؟
 ج: «قرارداد وین» قراردادی بود بین همه کشورها که تمام رجال سیاسی از سفرا و کنسولها مصونیت سیاسی دارند، آن وقت اینها آمدند گفتند مستشاران نظامی آمریکا که بناست به ایران بیایند هم ملحق به قرارداد وین باشند و نظیر کنسولها و سفرا مصونیت سیاسی داشته باشند، که در این صورت حتی یک گروهیان نظامی آمریکا هم در حکم یک دیپلمات بود. (۳) در این رابطه آیت‌الله خمینی هم اعلامیه داد و هم سخنرانی کرد، اعلامیه‌های ایشان به وضع خوبی پخش شد، آن روز شصت هزار از اعلامیه ایشان چاپ شد، شصت هزار آن روز خیلی بود، و اکیپهایی آنها را در همه جا پخش کردند، در تهران شبانه در همه خانه‌های کله‌گنده‌ها، سرهنگها و سرلشکرها و سرتیپها و همه امرای ارتش انداختند، آن روز رژیم خیلی وحشت کرده بود، برای هر محله اکیپهایی تعیین شده بودند. آقای حاج مهدی بهادران (۴) از افرادی بود که در این جریان خیلی فعال بود، و این گونه نبود که به یک نفر مثلاً صدا اعلامیه بدهند، به یک نفر پنج تا می‌دادند بعد که آنها را پخش می‌کرد تعداد دیگری به او می‌دادند. در این سخنرانی آمده بود اگر چنانچه یک گروهیان آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد مصونیت سیاسی دارد، اما اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد مصونیت ندارد. خلاصه این اعلامیه خیلی اعلامیه جامعی بود، و آنچه مهمتر بود این که در یک شب در همه خانه‌های کله‌گنده‌ها اعلامیه آقای خمینی پخش شده بود، این کار حکایت از یک تشکیلات خیلی وسیع می‌کرد که آنها خیلی از آن وحشت داشتند، روی این اصل دیگر آنها نتوانستند تحمل کنند و آقای خمینی را به ترکیه تبعید کردند.
 س: وقتی این بار آیت‌الله خمینی را دستگیر کردند قم و جاهای دیگر شلوغ نشد؟
 ج: نه، چندان شلوغ نشد حتی آقای خمینی را هم که گرفتند مثل آن دفعه مردم قیام نکردند، البته مردم خیلی ناراحت بودند اما به آن معنا که در خیابانها بریزند نشد.

س: محل سخنرانی امام (ره) کجا بود؟ در مدرسه فیضیه بود یا در منزلشان و یا در حرم مطهر؟
 ج: سخنرانی در منزلشان بود منتها بلندگو گذاشتند در کوچه، و یک باغ اناری کنار منزل ایشان بود که همه اینجاها پر از جمعیت شده بود، آن وقت که ایشان سخنرانی می‌کردند من در منزل کنار ایشان بودم.

س: حضرت امام در این رابطه فقط سخنرانی کردند یا علاوه بر آن پیام هم دادند؟
 ج: امام در این رابطه هم اعلامیه دادند و هم سخنرانی کردند، همان روز که امام اعلامیه دادند من و آقای هاشمی رفسنجانی صبح زود خدمت ایشان رسیدیم، گفتند من دیشب این اعلامیه را نوشته‌ام و متن آن را برای ما خواندند و بعداً آن اعلامیه پخش شد.

× × × پاورقی × × ×

۱ - «کاپیتولاسیون» به همه پیمانهای حقوق قضای کنسولی و یا حقوق قضای برون مرزی داخل یک کشور به کشور اطلاق می‌شود. مطابق این پیمان اتباع بیگانه از شمول قوانین جزایی و مدنی کشور میزبان مستثنی می‌شوند، و رسیدگی به دعاوی حقوقی و محاکمه آنها در موارد آنها با دادگاههای کشور خودشان می‌باشد. به موجب قانون کاپیتولاسیون و طبق پیمان وین، علاوه بر

ماموران سیاسی و دیپلماتها و مستشاران و ماموران نظامی آمریکایی، خانواده‌های آنان نیز از مصونیت سیاسی و قضایی برخوردار گردیدند.

حضرت امام خمینی(ره) در سخنرانی مورخ ۱۳۴۳/۸/۴ در رابطه با کاپیتولاسیون (قضاوت کنسولی) پرده از رسواییهای شاه و اعمال نظر آمریکا برداشتند.

لازم به یادآوری است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی (اردیبهشت ۱۳۵۸) دولت موقت بر اساس ماده واحده‌ای که به تصویب شورای انقلاب رسید استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران را لغو کرد.

۲- لایحه «کاپیتولاسیون» در سوم مرداد ماه ۱۳۴۳ به تصویب سناتورهای مجلس سنا رسید و در تاریخ ۱۳۴۳/۷/۲۱ به تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی رسید. متن لایحه به این صورت بود: «ماده واحده - با توجه به لایحه شماره ۱۸- ۲۲۹۱- ۲۱۵۷- ۲۵- ۱۱- ۱۳۴۲ دولت، و ضمائم آن که در تاریخ ۴۲/۱۱/۲۱ به مجلس سناتقدیم شده، به دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و اعضای هیاتهای مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقتنامه‌های مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی می‌باشند، از مصونیتها و معافیتهایی که شامل کارمندان اداری وقت، موصوف در بند-و- ماده اول قرارداد وین که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق ۲۹ فروردین ماه ۱۳۴۰ به امضا رسیده است، می‌باشد برخوردار نماید».

۳- پس از جنگ دوم جهانی، سازمان ملل متحد کمیسیون حقوق بین‌الملل خود را مامور تهیه و تنظیم یک قرارداد عمومی و جهانی در خصوص روابط سیاسی بین دول جهان نمود. پس از سالها بحث و بررسی، طرح پیشنهادی این کمیسیون مشتمل بر یک مقدمه و ۵۳ ماده و ۲ پروتکل (نحوه اجرای عهدنامه) از طریق مجمع عمومی شرکت کننده در کنفرانس وین، با عنوان «پیمان وین» به تصویب اعضا رسید و از تاریخ پنجم مارس ۱۹۶۵ مطابق با ۱۳۴۳/۱۲/۱۴ در مورد ایران لازم‌الاجرا گردید. کاستیهای پیمان وین در سال ۱۹۶۷ با حفظ طرح کلی مرتفع گردید و در ۷۹ ماده از جانب سازمان ملل متحد پیشنهاد داده شد و به تصویب رسید. دو ماده از این پیمان جدید مورد اعتراض حضرت امام خمینی(ره) قرار گرفت.

۴- مرحوم حاج مهدی بهادران از چهره‌های فعال هیاتهای موتلفه اسلامی در سال ۱۳۴۳ بود که بعد از اعدام انقلابی حسنعلی منصور مدتهامتواری شد. ایشان در سال ۱۳۷۶ پس از یک دوره طولانی انزوا از دنیا رفت و حضرت آیت‌الله العظمی منتظری نیز برای خانواده ایشان پیام تسلیتی ارسال داشتند.

سخنرانی آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله نجفی در ارتباط با کاپیتولاسیون

س: در رابطه با همین قضیه کاپیتولاسیون و موضع قاطع مرحوم امام و سخنرانی ایشان و تاثیر آن بر روند مبارزه و نیز موضع سایر مراجع و مدرسین حوزه و نیز بازداشت و تبعید امام به خارج کشور اگر چیزی به یاد دارید یک مقدار مفصلتر بیان بفرمایید.

ج: پس از اینکه آیت‌الله خمینی در منزلشان راجع به این موضوع صحبت کردند شرایط جوری بود که آقای شریعتمداری و آقای مرعشی‌نجفی هم باید صحبت می‌کردند، وقتی صحبت امام تمام شد من داشتم می‌رفتم دیدم آقای شریعتمداری هم در خانه‌شان دارد صحبت می‌کند، بلندگو گذاشته بودند و مردم در کوچه داشتند گوش می‌کردند، جمعیت مثل خانه امام نبود و صحبت ایشان هم نرمتر از امام بود و به عنوان نصیحت می‌گفتند: استقلال کشور را بایستی حفظ کرد، این لایحه خلاف استقلال کشور است و... آقای مرعشی را هم گفتند صحبت کرده اما آقای گلپایگانی را من یادم نیست صحبت کردند یا نه. در آن زمان مجلس هم با یک قیام و قعود این لایحه را تصویب کرده بود البته با یک اکثریت خیلی کم، خیلی از نمایندگان حتی آنها هم که با روحانیت نبودند با این لایحه مخالف بودند، گویا با زور و تهدید امضا گرفته بودند، شاید بعضی هم متوجه مضار و نتایج و عواقب خطرناک آن نشده بودند.

س: رای‌گیری در مجلس بعد از صحبت امام بود یا قبل از آن؟

ج: نه، قبلش بود، همان وقت که مجلس سنا تصویب کرده بود، خبر به امام رسید و تا رفت قضیه

پخته شود و امام اعلامیه را مهیا کنند مجلس شورای ملی هم تصویب کرده بود.

س: اعلامیه امام غیر از تهران در جاهای دیگر هم پخش شد؟ چه کسانی آنها را پخش می کردند؟
ج: بله در جاهای دیگر هم پخش شد، اما پخش این اعلامیه در تهران بخصوص در شمال شهر خیلی مهم بود، در آن زمان اعلامیه برای شهرستانها به وسیله اشخاص فرستاده می شد، یک نفر به مشهد می رفت و تعدادی می برد، یکی به شیراز و اصفهان می رفت تعدادی می برد و در آنجا توسط افراد علاقه مند پخش می شد، جامعه مدرسین در آن روز بازوی اجرایی امام و مراجع محسوب می شد و در پخش این اعلامیه ها نقش فعالی داشت.

◀ تبعید امام خمینی به ترکیه و ادامه مبارزه در ایران

س: پس از قضیه کاپیتولاسیون که امام به ترکیه تبعید شدند (۱) چه نوع اقدامات و عکس العملهایی نظیر: ارسال پیام، تلگراف یا احیاناً تظاهرات از طرف حوزه علمیه و مراجع یا از طرف شخص حضرتعالی صورت گرفت، و آیا قضیه امام در ترکیه مسکوت ماند یا از طرف روحانیون و مردم روی آن کار می شد؟

ج: وقتی که امام را گرفتند برای اینکه خانه امام خالی نباشد شاگردان ایشان وظیفه خود می دانستند که اطراف حاج آقا مصطفی جمع شوند و خانه امام را خلوت نگذارند، بالاخره ایشان پسر امام بود و بعلاوه مرد فاضل و عاقل و متدینی بود و اهل هوی و طالب مقام نبود، حاج آقا مصطفی هم با اسکورت راه افتاد خانه آقای گلپایگانی و آقای شریعتمداری و آقای مرعشی به عنوان استمداد که آنها را به حرکت بیندازد، من او را بر این کار تشویق می کردم. دستگاه دید حاج آقا مصطفی دارد فعالیت می کند، ما خانه امام را پر می کردیم، می گفتیم حالا لازم است خانه امام خالی نماند که آنها بگویند اینها را شکست دادیم، خانه امام از آن وقت که خود امام بودند بیشتر شلوغ می شد، ما وظیفه مان می دانستیم برویم آنجا، بالاخره حاج آقا مصطفی را هم بازداشت کردند و بردند گویا زندان قزل قلعه تهران و پس از ۵۷ روز ایشان را موقتاً آزاد کردند تا با خانواده اش خداحافظی کند و برگردد و چون برنگشت دوباره او را بازداشت کردند و فرستادند ترکیه نزد والدشان. آن وقت پرداخت شهریه امام برای ما خیلی مهم بود، سعی کردیم به هر شکل شده شهریه امام را تامین کنیم، راه افتادیم این طرف و آن طرف تهران و جاهای دیگر از افراد مختلف پول می گرفتیم که شهریه ایشان داده شود. آقای حاج آقا شهاب اشراقی (داماد امام) و آقای حاج شیخ محمدصادق تهرانی و آقای حاج شیخ علی اکبر اسلامی تربتی (پدر خانم آقای مروارید) خانه امام می نشستند و آنجا را اداره می کردند. در این اثنا آقای اشراقی را هم به همدان تبعید کردند، آنها می خواستند خانه امام از هم بپاشد ولی ما نمی گذاشتیم، ما حتی المقدور سعی خودمان را می کردیم.

× × × پاورقی × × ×

۱ - امام خمینی در شب سیزده آبان ۱۳۴۳ توسط صدها کماندو که از در و دیوار وارد خانه ایشان شده بودند بازداشت و سپس به ترکیه تبعید شدند.

سخنرانی اینجانب در مدرسه فیضیه

پس از اینکه مدتی از تبعید امام گذشت کم کم نام و یاد ایشان هم داشت متروک می شد، ما برای زنده نگاه داشتن قضیه و نیز به عنوان اعتراض به دستگاه پیشنهاد کردیم یک جلسه ای در مدرسه

فیضیه گرفته شود، در آن جلسه اول بنا بود بعضی از فضلا منبر بروند که گویا رای آنها را زدند، در نتیجه آقای حسین نوری و آقای مشکینی و من منبر رفتیم. تا آن موقع من مدرس بودم و در حوزه کسی مرا به عنوان منبری نمی‌شناخت، جمعیت زیادی هم جمع شده بودند و در تایید صلوات می‌فرستادند، پشت‌بام مدرسه فیضیه هم از نیروهای شهربانی پر شده بود، اسلحه‌های خود را طوری گرفته بودند مثل اینکه می‌خواستند الان ما را به رگبار ببندند، آنها با این کارها می‌خواستند رعب و وحشت ایجاد کنند. ابتدا آقای نوری یک منبر کوتاه رفت، آقای مشکینی هم یک منبر عربی، فارسی و ترکی رفت، چون در حوزه قضیه ترک و فارس مطرح شده بود و فارسها به آقای شریعتمداری اعتراض می‌کردند که شما کوتاهی می‌کنید و تقریبا داشت جنگ ترک و فارس شروع می‌شد، ظاهرا آقای کروی و بعضی دیگر در اعتراض به آقای شریعتمداری نقش داشتند و در حوزه عکس‌العمل پیدا کرده بود، آقای مشکینی می‌خواست در این اثنا جنگ ترک و فارس راه نیفتد و یک ارتباطی بین افراد ایجاد نماید و دفاعی هم از آقای شریعتمداری شده باشد، بالاخره آقای مشکینی هم یک منبر این‌جوری رفت. بعد من رفتم منبر و خطبه امام حسین(ع) در تحف‌العقول را خواندم، گفتم من منبری نیستم اما به عنوان وظیفه این خطبه را برای شما می‌خوانم، آن وقت به مناسبت مضامین خطبه راجع به امر به معروف و نهی از منکر صحبت کردم و گفتم: «حوزه علمیه قم که روح‌الله در آن نباشد روح ندارد، اکنون حوزه یک پیکر بی‌روح است، روح خدا باید در حوزه باشد، چراساکت نشسته‌اید، خمینی باید برگردد!» جمعیت هم صلوات می‌فرستادند، بعد گفتم: «وظیفه همه است که ساکت نمانند، «مجاری الامور بیدالعلماء بالله الامناء علی حرامه و حلاله» و شما وظیفه خود را ترک کرده‌اید و برای همین است که شکست می‌خورید». خلاصه منبر را تمام کردم و آمدم پایین، جمعیت اطراف مرا گرفت و از طریق کتابخانه مدرسه فیضیه مرا فراری دادند، چند شب هم به منزل نرفتم تا بعدا آنها از آسیاب افتاد. البته آن وقت مرا نگرفتند ولی این منبر جزو پرونده من شد و بعدا که مرا بازداشت کردند از انگیزه تشکیل این جلسه و مطالب آن سخنرانی بازجویی می‌کردند.

تلاش برای تعطیلی درسهای حوزه

س: پس از تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه علاوه بر برگزاری این جلسه سخنرانی که فرمودید آیا اقدام دیگری برای بازگرداندن ایشان صورت‌نگرفت؟ اگر مطلبی در این زمینه در خاطر دارید بفرمایید.

ج: به عنوان اعتراض به تبعید ایشان تصمیم گرفتیم چند روز حوزه را تعطیل کنیم، در همین رابطه جلسه گرفتیم که جلسه اول آن منزل من بود، جلسه بعد منزل آقای مشکینی بود. در این جلسات بعضی با تعطیل درسهای مخالف بودند و بعضی موافق، ما می‌خواستیم حوزه را تعطیل کنیم و منعکس کنیم که این تعطیلی به عنوان اعتراض به تبعید امام است. در این جلسات اکثر مدرسین حوزه بودند، شب دوم که منزل آقای مشکینی بودیم بنا بر این شد که برویم منزل مراجع و از آنها بخواهیم درسهای خود را تعطیل کنند. آن شب بنا شد من و آقای فاضل‌لنکرانی و آقای محمدی‌گیلانی و حاج آقا مهدی حائری تهرانی برویم منزل آقای شریعتمداری، ما چهار نفر رفتیم منزل آقای شریعتمداری. هفت‌هشت نفر از علمای تبریز هم دور آقای شریعتمداری بودند، من هم به عنوان سخنگو تعیین شده بودم، پس از سلام و احوالپرسی به آقای شریعتمداری گفتم: «آقای خمینی در تبعید است بالاخره بایستی یک اقدامی کرد، حالا کاری از ما بر نمی‌آید ما به نظرمان آمده که چندروز حوزه را به عنوان اعتراض تعطیل کنیم». در آن ایام علیه دارالتبلیغ آقای شریعتمداری اعلامیه‌هایی پخش شده بود و در ذهن ایشان این بود که محمد ما در این اعلامیه‌ها دست دارد، بالاخره با اینکه ایشان مرد حلیمی بود آن شب یکدفعه عصبانی شد و گفت: «بله آنجا نشسته‌اید برای خودتان تصمیم می‌گیرید، می‌خواهید بیایید عقایدتان را به ما تحمیل کنید، آن زمان گذشت که آقایان مدرسین می‌آمدند عقایدشان را به ما تحمیل می‌کردند - مثل اینکه می‌خواستند بگویند ما آن وقت مجبور بودیم نظرات شما را اجرا کنیم، حالا دیگر اجباری

نداریم- من اصلا این جور چیزها را حرام می دانم، این کارها که نظم را به هم بزند من حرام می دانم». گفتم: «ما که نیامده ایم از شما استفتاء کنیم که حرام می دانید یا حلال، این درسهایی که شما خوانده اید ما هم خوانده ایم، ما که از پشت کوه نیامده ایم، این چه برخوردی است که می کنید؟! حاج آقا مهدی حائری هم یکی دو کلمه گفت، بعد آقای شریعتمداری گفت: «شما اگر راست می گویی جلوی پسر را بگیر، این پسر شما علیه دارالتبلیغ ما اعلامیه می دهد»، گفتم: «من خبر ندارم، بر فرض هم پسر من اعلامیه داده باشد ربطی به من ندارد، آنچه ما می خواهیم به شما بگوییم این است که آقای خمینی بالاخره مرجع تقلید است از قم تبعید شده و شما با ایشان هم دوره هستید بالاخره یک اعتراضی بکنید، و تعطیلی حوزه یک نوع ابراز انزجار از این کار است ما چیز دیگری نخواستیم».

بالاخره آن شب ایشان تند شد ما هم تند شدیم و زمینه بازداشت من هم تقریباً از همین جا شروع شد، یکی از آقایان تبریز که آنجا بود نیز به من می گفت مزاحم آقا نشوید! فردای آن شب آقای شریعتمداری رفته بودند برای درس و روی منبر گفته بودند: «بله آمده اند به من تحمیل کنند که حوزه را تعطیل کنیم». ساواکیها هم مرتب اطراف خانه آقای شریعتمداری بودند و اوضاع بحرانی بود. دولتیهها می دانستند که خبری هست، جلسه خانه ما و جلسه خانه آقای مشکینی به آنها گزارش شده بود. اینکه می دیدند مثلاً بیست و سه چهار نفر از مدرسین جمع می شوند در منزل یک نفر، برای آنها مساله بود. رفتن ما به منزل آقای شریعتمداری هم از دید ساواک پنهان نبود، آقای شریعتمداری هم که با صحبت کردن خود سر درس مساله را آفتابی کرد و تقریباً خود را کنار کشید، ایام نزدیک عید نوروز بود و بالاخره روز عید آمدند مرا بازداشت کردند و پرونده من از اینجا شروع شد که شما می خواسته اید حوزه علمیه را به هم بزنید.

ضمناً یاد آور می شود آن شب برای رفتن به منزل آیت الله شریعتمداری من و آقایان فاضل لنکرانی و حائری تهرانی و محمدی گیلانی، و برای منازل آیات دیگر آقایان دیگری تعیین شدند، و اینکه در برخی نوشته ها برای منزل آقای شریعتمداری نام آقای هاشمی هم ذکر شده صحیح نیست و ممکن است وقتی دیگر بوده است.

س: در جلسه هایی که منزل حضرتعالی و آقای مشکینی تشکیل شده بود گویا بعضی افراد اعتراض داشته اند که قضیه کاپیتولاسیون یک چیز مردمی نیست و مردم چیزی از آن نمی فهمند و نمی توان به عنوان یک شعار مذهبی روی آن تکیه کرد، آیا این مطلب صحت دارد؟

ج: بله، بعضی صحبت می کردند که این یک چیز مذهبی نیست، بنا شد اگر راجع به دین و مذهب کوتاهی و اهانتی شد ما اقدام کنیم و این مسائل مربوط به دین نیست. من از این مطلب خیلی عصبانی شده بودم و می گفتم اینها استقلال کشور ایران را زیر پا گذاشته اند و شمامی گویند این امر مذهبی نیست! آنها می گفتند دولت می خواهد به مستشاران آمریکا مصونیت بدهد این چه ربطی به اسلام و دین دارد؟ مسائل مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی مربوط به مذهب بود اما این یک مساله سیاسی است و هیچ ربطی به ما آخوندها ندارد، حتی شنیده می شد بعضی از مراجع هم این حرف را می زدند!

اعلامیه ها و نامه های سرگشاده اقشار مختلف

س: از قرار اطلاع به دنبال تبعید آیت الله خمینی نامه های اعتراضیه ای به صورت سرگشاده و به شکل طومار و با امضاهای مختلف اصناف واقشار مردم و طلاب برای سفارتخانه های کشورهای اسلامی در تهران ارسال گردید و گویا مرحوم شهید محمد هم در این قضیه فعال بود، اگر چیزی از جزئیات آن به یاد دارید بفرمایید.

ج: اجمالا بعد از تبعید آیت الله خمینی اعلامیه زیاد داده شد، حتی شهر به شهر هم اعلامیه می دادند مثلاً مشهدی ها، اصفهانی ها، قمی ها، فضلی هر جا به طور مستقل امضا می کردند، مرحوم محمد ما هم در امضا گرفتن خیلی نقش داشت، برای سفارتخانه های کشورهای

مختلف فرستاده می‌شد و اثر خوبی هم داشت، اما جزئیات آن الان یادم نیست می‌توانید از کسانی که مطلع هستند بپرسید، من شنیدم اعتراضیه‌هایی به سفارت ترکیه در تهران فرستاده شده است.

تماس با آیت‌الله حکیم برای رفع شبهات نسبت به آیت‌الله خمینی

س: گویا حضرت‌عالی در ارتباط با مرجعیت امام خمینی مسافرتی به نجف اشرف داشته و با آیت‌الله حکیم ملاقات و گفتگو نمودید، لطفاً مشروح این ملاقات را بیان فرمایید.

ج: بله، من یک مسافرت به نجف داشتم، آن وقت که آقای خمینی در ترکیه تبعید بود، می‌خواستم بروم خدمت آیت‌الله حکیم راجع به آیت‌الله خمینی با ایشان صحبت کنم، چون می‌دانستم ذهن ایشان را نسبت به آیت‌الله خمینی خراب کرده‌اند، در نجف آقای عمید زنجانی که با هم رفیق بودیم و قسمتی از اسفار را پیش من خوانده بود گفت من شما را پیش ایشان می‌برم، آقای عمید مرا نزد آیت‌الله حکیم برد و معرفی کرد که ایشان از مدرسین قم و از فضلا هستند و... من گفتم: آقا من مسائلی راجع به انقلاب ایران و آقای خمینی دارم که وظیفه خود می‌دانم خدمت شما عرض کنم، به ایشان گفتم: درس آقای خمینی در زمان آیت‌الله بروجردی از مهمترین درسها بود و حدود پانصدشصد نفر شاگرد داشت و بعد از فوت آیت‌الله بروجردی ایشان یک قدم هم برای مرجعیت خودش برنداشت، به اصرار به او می‌گفتند رساله‌تان را بدهید چاپ کنند ایشان حاضر نبود، تا اینکه مساله انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آمد و مراجع برای مقابله با آن احساس تکلیف کردند و آیت‌الله خمینی در این امر از همه فعالیت بیشتری داشت و اعلامیه‌های مهمی داد، در نتیجه مردم ایشان را شناختند و به سراغ ایشان آمدند و این دیگر ظاهراً برای ایشان گناه نیست چون ایشان وظیفه شرعی را انجام داده، بعد به آقای حکیم گفتم: «جمعیت نهضت آزادی که آقای مهندس بازرگان در راس آنان است آمده بودند قم نزد علامه طباطبایی اصرار کرده بودند که شما یک وقت خصوصی برای ما بگیرید که برویم نزد آقای خمینی، در همان زمان من رفتم خدمت علامه طباطبایی، ایشان به من گفتند آقای خمینی چرا این جور می‌کند؟ گفتم چه کرده؟ گفتند بله آقای مهندس بازرگان و سران نهضت آزادی آمدند اینجا به من گفتند برای صحبت کردن با آقای خمینی برای ما وقت بگیر، من هم به آقای خمینی گفتم، ایشان گفتند: «نه من وقت خصوصی نمی‌دهم، اگر می‌خواهند مثل بقیه مردم بیایند همراه با دیگران ملاقات کنند». آخر این چه اخلاقی است که آقای خمینی دارد! من به آقای خمینی گفتم که علامه طباطبایی گله داشتند، آقای خمینی گفتند ایشان بیخود گله داشتند، برای اینکه مبارزات ما مبارزات دینی و اسلامی است و این آقایان حزبی هستند و خلاصه یک جنبه سیاسی دارند و اگر ما به نهضت‌مان جنبه سیاسی و حزبی بدهیم ما را می‌کوبند و زمین می‌خوریم، من با اینکه این آقایان را می‌شناسم و آدمهای خوبی هستند اما چون جنبه سیاسی و حزبی دارند ما نمی‌خواهیم بگویند نهضت ما وابسته به یک حزب خاصی است، ما از آن جهت که عالم دینی هستیم می‌خواهیم وظیفه دینی‌مان را انجام داده باشیم، لذا من گفتم اگر ما خصوصی با اینها ملاقات کنیم یک بهانه می‌شود برای دستگاه و ما را می‌کوبند و می‌گویند اینها یک حزب سیاسی هستند که می‌خواهند در مقابل حکومت قیام کنند، من گفتم بسا آقایان نظریاتی قابل استفاده دارند، ایشان فرمودند نظریاتشان را بنویسند یا به شما بگویند و شما به من منتقل کنید»، بالاخره من این قضیه را برای آیت‌الله حکیم گفتم، آقای حکیم با تعجب گفتند عجیب، ایشان این جهات را هم رعایت می‌کردند؟! گفتم بله. این معنا برای آقای حکیم خیلی تازگی داشت، چون به ایشان گفته بودند که تیپ «نهضت آزادی» و «کمونیستها» هستند که آقای خمینی را تحریک می‌کنند و کار اینها جنبه دینی ندارد. بالاخره من سه ربع ساعت با آقای حکیم صحبت کردم و ایشان هم دقیقاً گوش می‌داد، بعد آقای حکیم بلند شد رفت، آقای عمید گفت خیلی خوب شد که شما صحبت کردید، بالاخره آقای خمینی را در ذهن آقای حکیم جا انداختیم و به او شناساندیم.

چند دقیقه بعد یک سیدی که از علما و از حواریون آیت‌الله حکیم بود آمد نشست، ایشان آقازاده

یکی از علما بود و از اطرافیان آقای حکیم به حساب می‌آمد، آقای عمید من را به او معرفی کرد که بله ایشان آقای منتظری از شاگردان آقای بروجردی و آقای خمینی هستند، یکدفعه دیدم سید گفت: «خدا لعنت کند انگلیسیها را خدا لعنت کند انگلیسیها را، یکروز یک سید جمال الدین افغانی درست می‌کنند می‌اندازند جلو، یک روز هم یک سید خمینی می‌آید و روحانیت و دین و اینها را...»، من گفتم سید این چه حرفهایی است که می‌زنی؟! گفت نخیر شما نمی‌دانید، بالاخره دیدیم اصلا نمی‌شود با او مباحثه کرد، به آقای عمید گفتم پاشو برویم. این جور افراد پیش آقای حکیم بودند و ذهن ایشان را مشوب می‌کردند، بالاخره دستهای مختلف این گونه جوسازی می‌کردند، ولی من تا اندازه‌ای ذهن آقای حکیم را روشن کردم.

س: حضرتعالی چه مدت در نجف اشرف حضور داشتید و آیا با علمای دیگر هم دیدار فرمودید؟
ج: من چند روز در نجف و در منزل آیت‌الله آقای حاج میرزا حسن صافی جلوس داشتم -ایشان از علماست و آدم ملایی است و در اصفهان درس خارج می‌گویند، ما از دوران طلبگی با هم آشنا و رفیق بودیم و در نجف به دعوت ایشان به منزل ایشان وارد شدم و خود و خانواده ایشان جدا مرا شرمند کردند(۱)- در مدتی که در منزل آقای صافی بودم علما به دیدن من می‌آمدند، آیت‌الله خوئی هم آمدند، ولی از بیت آقای حکیم یک نفر هم نیامد، با اینکه آن شب آقای حکیم خیلی حرفهای مرا گوش دادند، معلوم می‌شود باز دوباره مطالبی را به ایشان گفته بودند. به آقای صافی گفتم باز دید علما برویم به منزل آیت‌الله حکیم هم برویم، ایشان گفتند: نه من هرگز نمی‌آیم اینها بد کردند حتی یک نفر را هم برای دیدن شما نفرستادند، گفتم با اینکه نفرستادند ولی من به عنوان وداع می‌روم. بالاخره شب آخر که می‌خواستم به ایران برگردم رفتیم منزل آقای حکیم، یادم هست جلسه «غاص باهله» گوش تا گوش مجلس افراد نشسته بودند ایشان هم آن بالا نشسته بود، ما از در که وارد شدیم ایشان بلند شد و فرمود بفرمایید اینجا، به اصرار مرا پهلوی خودش نشاند و یک بحث فقهی مطرح شد بعد من گفتم فردا می‌خواهم برگردم به ایران برای خداحافظی آمده‌ام، ایشان گفتند چقدر زود! و خیلی احترام کردند و تا دم در ما را همراهی کردند.

س: حضرتعالی با آیت‌الله حکیم کدام فرع فقهی را مطرح کردید؟
ج: راجع به نماز و روزه دانشجویان یا طلبه‌هایی که برای سه چهار سال می‌آیند در حوزه یا دانشگاه درس می‌خوانند، که در این مدت آیا این محل مانند وطن آنان محسوب می‌شود و باید نمازشان را تمام بخوانند یا نه، به ایشان گفتم بعضی‌ها می‌خواهند بگویند نمازشان تمام است، ایشان گفتند عقیده من هم همین است، گفتم چرا؟ ایشان گفتند به نظر من «ان بیوتهم معهم» شامل اینها هم می‌شود، من گفتم به نظرمی‌رسد «ان بیوتهم معهم، کسانی که خانه به دوش هستند» مربوط به کسانی می‌شود که جای معینی ندارند، مانند کشتی‌بانها و چوپانها، ولی اینها جل و پوستشان را پهن کرده‌اند و در محل تحصیل خود زندگی می‌کنند. بعد به ایشان گفتم که خوب است این گونه استدلال کنیم که اصل در نماز، تمام خواندن است مگر اینکه مسافر و «ضارب فی الارض» بودن صدق کند، و آدمی که سه چهار سال در یک جا اطاق گرفته و جل و پوست انداخته و زندگی می‌کند به او ضارب فی الارض نمی‌گویند و مسافر به او اطلاق نمی‌شود، و همین که کسی مسافر و ضارب فی الارض نباشد برای تمام خواندن نماز کافی است، لازم نیست صدق وطن بکند، مساله تمامیت نماز دائرمدار صدق وطن نیست بلکه دائرمدار مسافر نبودن است، ایشان از این استدلال خوشش آمد و در رد آن هم چیزی نگفتند.

۱ - مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسن صافی در مهرماه ۱۳۷۵ شمسی در اصفهان دارفانی را وداع گفتند و در کنار علامه مجلسی به خاک سپرده شدند.

نامه‌های گسترده علیه آیت‌الله خمینی به آیت‌الله حکیم

س: حضرت‌عالی آن زمان که نجف تشریف بردید برای تقویت مرجعیت امام غیر از آیت‌الله حکیم با مراجع دیگر هم صحبتی داشتید؟
 ج: صحبت راجع به مرجعیت امام نه، آیت‌الله حکیم آن وقت تقریباً مرجع عمده ایران بود و با توجه به ارتباط حکومت ایران با ایشان ذهن ایشان را نسبت به آقای خمینی مغشوش کرده بودند، من یادم هست یک‌بار آقای حاج شیخ عبدالجلیل جلیلی کرمانشاهی که از طرفداران آقای خمینی بود گفت: من رفتم به آقای حکیم اعتراض کردم که آقا شما چرا نسبت به آقای خمینی موضع همکاری و همراهی ندارید؟ آقای حکیم گفت نامه‌ها را بیاورید، ۲۷ تا نامه از ۲۷ نفر از علمای مهم شهرستانها پیش آقای حکیم بود که در آنها نوشته بودند شما گول حرفهای آقای خمینی را نخورید، اینها یک عده نهضتیه‌ها و بچه‌ها هستند که اطراف ایشان را گرفته‌اند! و آن وقت که من با آقای حکیم صحبت می‌کردم این صحبت آقای جلیلی در ذهنم بود که قضیه برخورد آقای خمینی با نهضت‌آزادی را برای آقای حکیم نقل کردم. آقای جلیلی بعد از تبعید امام به ترکیه اولین کسی بود که از ایران به دیدن ایشان رفت و وقتی هم برگشت ما به دیدن ایشان رفتیم و خیلی خوشحال شدیم که خبر سلامتی امام را آوردند.

انتقال آیت‌الله خمینی از ترکیه به نجف اشرف

س: لطفا بفرمایید علت انتقال آیت‌الله خمینی از ترکیه به نجف اشرف چه بود؟ شنیده‌ایم که دولت ترکیه نسبت به اینکه کشورش تبعیدگاه ایران باشد حساسیت نشان داده بود، این مساله درست است یا نه؟

ج: آنچه ما شنیدیم این بود که نمایندگان پارلمان ترکیه پس از اینکه فهمیده بودند آیت‌الله خمینی در ایران موقعیت دارد و مردم به وی علاقه‌مند هستند به دولت ترکیه اعتراض کرده بودند که مگر کشور ترکیه تبعیدگاه ایران است؟ و دولت ترکیه وقتی دیده بود که این قضیه به صلاح آن کشور نیست به دولت ایران گفته بود ما دیگر نمی‌توانیم ایشان را نگه داریم، لذا ناچار شدند آقای خمینی را فرستادند نجف. (۱) آن وقت من یادم هست که مرحوم شهید مطهری می‌گفتند که دکتر اقبال گفته بوده پیشنهاد فرستادن آیت‌الله خمینی به نجف از ناحیه من بود، من گفتم ما ایشان را می‌فرستیم نجف توی دهان اژدهاها و افعیها، هم ما از دست او نجات پیدا می‌کنیم هم چون آنجا فحول علما هستند ایشان شکست می‌خورد و در حوزه نجف هضم می‌شود.
 (پیوستهای شماره ۷ الی ۱۰)

س: آیا بردن ایشان به عراق با هماهنگی دولت وقت عراق انجام گرفت؟

ج: در آن زمان روابط دولت ایران و عراق خوب بود، دولت ایران می‌گفت ما ایشان را آزاد کردیم، نمی‌گفتند به آنجا تبعید است، هدف آنها این بود که ایشان در نجف در مقابل آیت‌الله حکیم و آیت‌الله شاهرودی و آیت‌الله خوئی شکست بخورد و هضم بشود ولی اشتباه کرده بودند، چون اولاً استقبال شایانی در کربلا از ایشان شد و آیت‌الله آقای حاج سید محمد شیرازی در کربلا جای نمازش را به ایشان داده بود، در نجف هم درس ایشان گل کرد، بعد کم‌کم شهریه هم شروع کردند، و در آنجا به عنوان یکی از آیات عظام مورد توجه قرار گرفتند.

۱ - حضرت امام خمینی (ره) به همراه مرحوم حاج آقامصطفی (ره) در سیزده مهرماه ۱۳۴۴ از ترکیه به عراق منتقل شدند.

نامه امام به اینجانب و تفویض اختیارات تام

در همان ایام نبودن امام در قم یک نامه از طرف امام برای من آمد که این نامه خیلی مهم بود، مضمون این نامه این بود که شما صاحب اختیار تام منزل من هستید، شما در منزل من بنشینید و هر جور مصلحت می‌دانید حوزه و سایر مسائل را اداره کنید، نامه بلندبالایی بود. این نامه را وقتی که ایشان از ترکیه به نجف رفتند برای من فرستاده بودند. این نامه اتفاقاً تازه رسیده و در جیب من بود و من داشتم در مسجد امام درس می‌گفتم که مرا بازداشت کردند و بردند ساواک قم، من دیدم اگر این نامه را بگیرند خیلی بد می‌شود، به عنوان دستشویی رفتم بیرون و آن را پاره کردم ریختم دور و خیلی ناراحت بودم که این نامه از بین رفت.

مسافرت مجدد به نجف اشرف

س: حضرت تعالی گویا مسافرتی هم به نجف داشتید؟
ج: من دو دفعه از ایران به طور قاچاق مسافرت به نجف داشتم، مسافرت اول که با مرحوم آیت‌الله حکیم ملاقات کردم همان وقت بود که امام در ترکیه تبعید بودند و پیش از این جریان آن را به طور کامل نقل کردم، سفر بعدی وقتی بود که آقای خمینی در نجف بودند، و در سفر دوم علاوه بر زیارت عتبات عالیات با آیت‌الله خمینی دیدار داشتم و چند روز در کربلا و نجف با ایشان بودیم.

اعلامیه دوازده نفری در تایید مرجعیت امام خمینی

س: مطرح است که یکی از علل زندانی نمودن حضرت تعالی تلاش شما برای تثبیت مرجعیت آیت‌الله خمینی و تنظیم اعلامیه دوازده‌امضایی بود، بفرمایید چه کسانی در گرفتن این امضاها جدیت به خرج می‌دادند و چه کسانی بانی این قضیه بودند؟
ج: آن کس که پایه‌گذار این برنامه بود من و آقای ربانی شیرازی بودیم، البته در این امضاها بعضی محکم و قاطع می‌نوشتند بعضی با احتیاط و ترس و لرز، مثلاً آقای ربانی شیرازی با اینکه قبلاً از طرفداران آیت‌الله گلپایگانی بود و از ایشان ترویج می‌کرد و به من هم اصرار می‌کرد که به طرف آیت‌الله گلپایگانی بروم ولی چون انقلابی بود وقتی موضعگیریهای آیت‌الله خمینی را دید آمد به طرف آیت‌الله خمینی و خیلی محکم دنبال مسائل راه می‌افتاد. -البته من و شهید مطهری از همان ابتدای فوت آیت‌الله بروجردی نظرمان به آیت‌الله خمینی بود و ایشان را از نظر علمی از دیگران قوی‌تر می‌دانستیم - مرحوم آقای ربانی شیرازی (رحمه‌الله‌علیه) (۱) خیلی در مسائل محکم می‌آمد، گاهی ما دونفره به اسم حوزه علمیه قم اعلامیه می‌دادیم، مرحوم محمد ما و آقای غروی علیاری که در قم بودند خیلی در امضا گرفتنها نقش داشتند، مرحوم محمدبه شکلی برخورد می‌کرد که بسا آنها جرات نمی‌کردند امضا نکنند.
البته یک اعلامیه دیگر هم در این زمینه صادر کردیم، اعلامیه‌ای بود که من و مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی راجع به اعلیت مرحوم امام نوشتیم (پیوست شماره ۱۱) و منتشر نمودیم.

××× پاورقی ×××

۱- آیت‌الله ربانی شیرازی در سال ۱۳۶۰ به رحمت ایزدی پیوست و در حرم مطهر حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

پیوست شماره ۱۲: نظریه معظم‌له در ارتباط با مرجعیت آیت‌الله العظمی امام خمینی، مورخه ۱۳۹۰/۲/۲ هـ.ق

بسمه تعالی

با توجه به مراتب علمی و عملی حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مدظله‌العالی و روشن بینی و مجاهدات معظم‌له، صلاحیت ایشان برای مرجعیت و زعامت شیعه به نظر اینجانب محرز، و ترویج و تعیین ایشان به صلاح اسلام و مسلمین می‌باشد.

۱۳۹۰/۲/۲ - حسینعلی منتظری

به علاوه من راجع به مرجعیت معظم‌له به برخی از علمای بلاد نیز نامه‌هایی نوشتم و از جمله به آیت‌الله خادمی در اصفهان و آیت‌الله اشرفی اصفهانی در کرمانشاه.
(پیوستهای شماره ۱۳ و ۱۴)

◀ صدور اعلامیه به عنوان حوزه علمیه قم

یک بار من و مرحوم آقای ربانی شیرازی تصمیم گرفتیم برای شب نیمه شعبان در مسجد اعظم به عنوان «حوزه علمیه قم» جشنی را اعلام بکنیم و در آن جشن از آیت‌الله خمینی تجلیل بشود، یک اعلامیه هم به همین نام پخش کردیم. اتفاقاً جمعیت زیادی آمدند ما هم در یک گوشه نشستیم، مرحوم آقای آقا محمدحسن فرزند مرحوم آیت‌الله بروجردی هم شرکت کردند. ساواکیها هم خیلی در اطراف پرسه می‌زدند. یکدفعه آقای سید محمود دعایی و جمعی از طلاب در حالی که یک عکس بزرگ از آیت‌الله خمینی دستشان بود وارد مجلس شدند، جمعیت یکدفعه از جا کنده شد و صلوات فرستادند، همه دنبال این قضیه بودند که «حوزه علمیه قم» که اعلامیه را امضا کرده چه کسانی هستند و مساله انعکاس عجیبی پیدا کرد. فردای آن روز ما در منزل مرحوم آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی مباحثه داشتیم، ایشان گفت: «حوزه علمیه قم» چه کسانی هستند؟ گفتم: مگر شما در مجلس نبودید! همین کسانی که وقتی عکس آقای خمینی آمد همه از جا بلند شدند و صلوات فرستادند، اینها همه حوزه علمیه قم هستند.

یک دفعه دیگر نیز به منظور تجلیل از ایشان و ذکر نام ایشان مجلس یادبود مرحوم آیت‌الله حکیم را به نام «حوزه علمیه قم» در مسجد اعظم اعلام کردیم و بنا بود آقای گرامی منبر برود ولی ایشان عذر آورد چون واقعا خطرناک بود و ساواک تعقیب می‌کرد، اتفاقاً در همان لحظه آیت‌الله شریعتمداری وارد شدند و چون دیدند مجلس ساکت است به آقای حاج سید صالح طاهری خرم‌آبادی گفتند منبر برود و مجلس ختم شد. بالاخره ما با این کارها تلاش می‌کردیم اسم آیت‌الله خمینی در زمان تبعید ایشان در حوزه علمیه قم به فراموشی سپرده نشود.

س: در مورد اعلامیه‌ها و نامه‌هایی که در آن زمان توسط علما و فضایی حوزه امضا می‌شد علیرغم اینکه حضرت تعالی شخصا بسیاری از آنها را تنظیم و افراد را به امضا کردن آن تشویق می‌کردید، اما در اکثر موارد مشاهده می‌شود نام حضرت تعالی بعد از نام دیگران ذکر شده و در ابتدا قرار ندارد، حتی در مواردی نام کسانی که از نظر علمی در رتبه‌های پس از شما قرار دارند یا جزو شاگردان شما محسوب می‌شوند جلوتر از شما آمده است، لطفاً بفرمایید علت این امر چه بوده است و آیا در این زمینه انگیزه خاصی داشته‌اید یا به طور اتفاقی بوده است؟

ج: من اساساً تعمد داشتم که امضای من به عنوان نفر اول نباشد، و این دلایل مختلفی داشت، از جمله اینکه عنایت داشتم برخی افراد برای اینکه تشویق شوند و به آنها احترام شده باشد اسمشان

در اول قرار گیرد، مثلاً سعی می‌کردیم امضای آقای حاج شیخ ابوالفضل نجفی خوانساری حتی‌الامکان در ابتدا باشد. گذشته از این ساواک نسبت به من حساسیت زیادی داشت و اگر امضای من در اول اعلامیه قرار می‌گرفت ساواک خیلی زود متوجه می‌شد که کار از کجا سرچشمه گرفته و به سرعت به سراغ من می‌آمد و در نتیجه کار ادامه پیدا نمی‌کرد یاروند آن کند می‌شد، ولی نسبت به برخی افراد چنین حساسیتی وجود نداشت و ساواک می‌دانست آنها اهل این قبیل کارها نیستند، البته باهمه این احتیاطها عاقبت ساواک همه این کارها را زیر سر من و آقای ربانی‌شیرازی می‌دانست و در بازجویی‌ها مسئولیت آنها را متوجه مامی کرد، ولی ما دیگر کار خود را به انجام رسانده بودیم.

اما اینکه گفتید برخی از امضاکننده‌ها از نظر علمی در رتبه‌های پایین‌تری بودند، آن وقت اصلاً این مسائل مطرح نبود، قصد ما فقط خدا بود و می‌خواستیم کارها به خوبی پیش برود، علاوه بر اینکه عده‌ای وقتی امضای من را می‌دیدند ترغیب می‌شدند و این اعلامیه‌ها را امضای کردند.

بازدید آیت‌الله حاج آقا حسن قمی از اینجانب در قم

س: گویا آیت‌الله قمی پس از بازگشت از تبعید در زمان رژیم شاه سفری به قم داشتند و حضرتعالی ایشان را به منزل دعوت فرموده بودید؟

ج: بله، آیت‌الله قمی در کرج تبعید بودند، بعد به ایشان اجازه داده بودند که یک سفری به قم بیایند. ایشان در منزلی در محله صفائیه جلوس داشتند، در آنجا ما به دیدن ایشان رفتیم. بعداً آقای حاج احمدآقا -فرزند امام- به ما پیغام داد که بجاست شما از طرف امام از ایشان تجلیل کنید، من ایشان را دعوت کردم که یک‌روز برای ناهار به منزل ما تشریف بیاورند. وقتی آقای قمی آمدند آقای حاج آقا رضا صدر هم با ایشان بود -چون آقای قمی دایی حاج آقا رضا صدر بود، چنانکه حاج آقا رضا صدر هم دایی خانم احمدآقا خمینی بود- مرحوم حاج میرزا علی‌محدث زاده پسر مرحوم حاج شیخ عباس قمی (صاحب مفاتیح‌الجنان) هم همراه آنان آمده بود.

س: در این جلسه چه چیزهایی مطرح شد؟

ج: عمده راجع به مسائل عمومی انقلاب بود، البته من شنیدم آقای قمی از من و مرحوم آقای ربانی هم خیلی دل خوشی نداشت و گفته بود که آقایان فقط به آقای خمینی توجه دارند و آقایان دیگر را در نظر نمی‌گیرند. این جلسات بیشتر برای تفاهم و ایجاد جو دوستانه بین نیروهای انقلاب بود.

یادی از شهید محمد منتظری

به همین مناسبت در اینجا مناسب است نامی از فرزند شهید مرحوم محمد منتظری نیز برده شود، ایشان خیلی به زندگی ساده و بی‌تشریفات مقید بود. صبح روز دعوت از آیت‌الله قمی من به او گفتم ایشان امروز مهمان ما هستند شما ظهر زودتر به خانه بیایید. بعدامادرش گفت: محمد قبل از ظهر به خانه آمد و دید علاوه بر خورش سبزی -به سفارش حاج احمدآقا خمینی- دو عدد مرغ هم تهیه کرده‌ایم، گفته بود: «این زیاده‌روی است و من در سر چنین سفره‌ای حاضر نمی‌شوم»، و به مدرسه برگشته بود.

موضوع دیگر اینکه در همان منزل سابقمان در محله عشقعلی ما یک حمام ساده ساخته بودیم، مرحوم محمد به آن حمام نمی‌رفت و می‌گفت: «حمام در منزل جنبه اشرافی دارد و همه مردم تمکن آن را ندارند که در منزل حمام داشته باشند و لذا من از آن استفاده نمی‌کنم، زیرا در روح

من اثر سوء دارد». من می‌گفتم حالا که ساخته شده از نظر اقتصادی به نفع است که از آن استفاده کنی ولی او نظر دیگری داشت و مقید بود به ساده زیستن و حذف تشریفات به طور کلی، و در این جهت بسیار مصر بود، رحمه‌الله‌علیه و حشره مع اولیائه المقربین.

محمد عاشق اسلام و انقلاب و مبارزه در راه حق و عدالت بود، و در این راه بیشترین مراحل عمر خود را در زندانها و غربت و آوارگی سپری نمود و آخر الامر در حادثه دلخراش انفجار حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ به معیت هفتاد و دو تن دیگر از شخصیت‌های ارزنده انقلاب از جمله مرحوم آیت‌الله دکتر بهشتی به دست کج‌اندیشان منحرف به شهادت رسید و ما عزادار شدیم، در این رابطه مرحوم امام برای من پیام تسلیتی فرستادند که من هم جوابیه‌ای برای ایشان ارسال کردم، (پیوسته‌های شماره ۱۵ و ۱۶)، و باید گفت تنها چیزی که تا اندازه‌ای موجب تسلیت بازماندگان است:

- ۱- اجر و ثوابی است که خداوند کریم برای شهدای راه حق وعده داده است.
- ۲- دو یادگار و فرزندان خوب و با ارزش آن مرحوم، وحیده خانم و آقازهیر منتظری، که وحیده هنگام شهادت پدر یک‌ساله بود و زهیر پس از شهادت آن مرحوم به دنیا آمد، حفظهما الله تعالی و رزقهما خیر الدارین بحق محمد و آله الطاهرین.

ادامه دارد... ❧❧ (فصل پنجم)



❧❧ **KIM eNews** ❧❧



MAC.G4 NisusWriter/ Kista InfoMedia/ KIM eNews/ kelk@chello.se/2000-12-17

■ خواننده گرامی؛ جهت تهیه شماره‌های پیشین خبرنامه به سایت‌های زیر مراجعه کنید.

آدرس سایت گويا: <http://www.gooya.com>

آدرس سایت مهدی: www.mehdis.com

■ اطلاعیه‌ها و اخبار ویژه‌ی خود را جهت انعکاس در این خبرنامه برای ما ارسال دارید.